

## مجموعه سبز ۶۷

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دوستداران آثار بابی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های ورد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتاً طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجالاً جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی ([/https://bahai-library.com](https://bahai-library.com)) و کتابخانه‌ی افنان ([/https://afnanlibrary.org](https://afnanlibrary.org)) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل ورد همان کتاب‌هاست که قاعدتاً از حیث جستجو و قابلیت کپی برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل ورد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می‌ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می‌نوشته‌اند و تأملات خود را مکتوب می‌داشته‌اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده‌های زیاد و متنوعی از فایل‌های ورد می‌کنند و آنها را عصای دست خود می‌سازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایل‌های ورد، به دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به خاطر امکان تغییر، دست‌خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف چینی واژه‌ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه‌ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار می‌دهند و از مزایای آن برخوردار می‌شوند. به تهیه‌ی فایل ورد از آثار بهایی نیز می‌توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهتر است که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایل‌هایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزها به چند نکته توجه شده است:

۱- در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی‌توانستیم هیچ نسخه‌ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه‌ای کلی اصلاح و نسخه‌ی تاییبی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزها، نه تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزها مقابله کرده‌ایم بلکه اگر نسخه‌ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده‌ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجات نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.

۲- آثار حضرت بهاء‌الله مقابله نشده، اما در ضمن تاییب، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.  
 ۳- در مجموعه‌ی حاضر، برخی توابع حضرت باب که سابقاً به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه عدلیه، مندرج در جلد ۸۲ که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصراً نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح‌شده، منتشر می‌شود.

۴- در مجموعه‌هایی که سابقاً و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توفیق حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد ۶۰ که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی ۹۸ که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه‌های دیگر برطرف شده است.

۵- در مواردی که نتوانستیم درج صحیح لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه‌گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (?) آن را مشخص کرده‌ایم.

۶- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد ۱۴ تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد ۵۳، ۶۷، ۸۶ و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.

۷- در مواردی رسم الخط واژه‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شده که برای جستجو مناسب‌تر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخی اصل کلمه‌ی «جلالت» را به‌صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده‌ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم

۸- در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کار تایپ و تصحیح فایل‌های اسکن‌شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین جا به ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیح فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماماً توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه‌ی خوانندگان این فایل‌ها درخواست می‌کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند. امید و هدف دیگرمان این است که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر - دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده - تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

## فهرست مجموعه ۶۷

صفحه	عنوان	نمره
۱	۱- تفسیر حرف هاء (هو)	
۲۸	۲- تفسیر سر حرف هاء	
۴۶	۳- توقیع میرزا حسن وقایع نگار	
۵۵	۴- تفسیر حدیث ذات علی ممسوس بذات الله	
۵۸	۵- دعاء به جهت حاجی حسین و آقا محمد حسن	
۶۱	۶- دعاء به جهت هفت نفر	
۶۹	۷- رساله ای در نحو	
۷۲	۸- شرحی بر شرح سید کاظم بر خطبه تطنجیه	
۷۵	۹- خطبه صغیره (از صحیفه رضویه)	
۷۶	۱۰- توقیع جوامد و مشتقات (محمد ابراهیم)	
۷۹	۱۱- بیان مسئله قدر لا جبر و لا تفیض	
۸۲	۱۲- تفسیر آیه اینما تولو فثم وجه الله	
۸۴	۱۳- تفسیر حدیث کل یوم عاشورا	
۸۶	۱۴- رساله تسدید	

- ۸۸ - ۱۵- رسالہ سلوک اول
- ۹۰ - ۱۶- تفسیر حدیث حقیقت
- ۹۴ - ۱۷- تفسیر آیہ فی بیوت اذن اللہ ان ترفع...
- ۹۶ - ۱۸- تفسیر حدیث جاریہ
- ۹۸ - ۱۹- جواب سئوالات میرزا محمد یزدی
- ۱۰۲ - ۲۰- بیان علت تحریم محارم
- ۱۰۵ - ۲۱- بیان سلسلہ ثمانیہ (عبد الجلیل اورومی)
- ۱۰۷ - ۲۲- بیان بداء و لوح محفوظ
- ۱۱۰ - ۲۳- رسالہ علت امراض
- ۱۱۱ - ۲۴- دعای حج
- ۱۱۲ - ۲۵- توقیع میرزا محمد علی قزوینی
- ۱۱۳ - ۲۶- دعاء عند الزوال
- ۱۱۴ - ۲۷- بیان علم تقاب و تباعد (محمد ابراہیم)
- ۱۱۶ - ۲۸- تفسیر حدیث من عرف نفسه...
- ۱۲۱ - ۲۹- خطبہ نازلہ در اصفہان
- ۱۲۴ - ۳۰- تفسیر حدیث علمنی اخی رسول اللہ...

- ۱۲۹ -۳۱- خطبه حروف
- ۱۳۰ -۳۲- توفیع علماء
- ۱۳۵ -۳۳- توفیع میرزا حسن خراسانی
- ۱۳۷ -۳۴- تفسیر آیه ای از دعای صباح (یا من دل...)
- ۱۴۲ -۳۵- رساله در علم حروف و اکسیر
- ۱۴۶ -۳۶- رساله غنا (موسیقی)
- ۱۶۰ -۳۷- توفیع محمد سعید اردستانی
- ۱۶۸ -۳۸- بیان استفهامات قرآن

## تفسير حرف هاء(هو)

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل طرز الواح الابداع طراز الالف القائم بين الحرفين الذي لاح و اشرق بما استشفق واستنطق ثم جعله الله آية لنفسه بنفسه من دون ان يمسه نار من كينونيته فقد شئت من قبل ان عينت وقضت من بعد قدرت و امضت حين ما قضت ثم اجلت و اذنت و احكمت ثم ملئت بها الآفاق.

و الحمد لله الذي قد تكعب ذلك الحرف بالحرفين بما لاح ما لاح من نور شمس الازل التي عينت بعد ما شئت وقضت بعد ما قدرت و اذنت حين ما اجلت و احصيت ثم بها تجلي علي من في ملكوت الامر و الخلق حتي تاب من صعق في الطور الاول ثم افاق.

و الحمد لله الذي قد اتصل بامرہ بين ذلك الحرف بوجود النقطة تحت الباء ثم بخلق الباء بعد الالف ليميز بين الكل بما هم عليه من الامر و يسعد من يسعد بما وفي بالميثاق و يشقي من يشقي بما اتبع هواه و ينسى يوم الميثاق فان يومئذ يكشف الساق بالساق و يفصل الله بين الكل بما اكتسبت ايديهم و ما الله ربك بظلام للعباد و انه ليجزي الكل بما عملت ايديهم في يوم التلاق.

و الحمد لله الذي اشرق ما اطلع و الاح نور ما فتق بين الاجواء من عالم العماء ليدفن بعد صفة طير القضاء في اجمة اللاهوت و ديك الثناء في اجمة الجبروت و طاوس البهاء في اجمة الملك و الملكوت ليتلجلجن بغنائه علي اغصان شجرة الظهور و رناته في عساكر نحل الطور كل شيء في رتبته و ليسمعن ضجيج ما لاح عن نور صبح الازل كل ما وقع عليه اسم ما جل و دق.

و الحمد لله الذي استشرق ما استنطق و استشفق ما استشرق و الاح و استفرق و استشهق و استنفق و جعل له حكم ورقة التي جلت و علت بعد ما خشعت و ذكت و خضعت و عظمت و تثلثت و تلجلجت و تفارفت و تقارنت و تعاونت و تعاكست و تقابلت و تفاصلت بما استقامت و افادت و

استدرت و اضئت و استبانت و ارادت و استبكت و اقامت و استلجلجت و الاحت و استنعت و اقلت و استشهقت و انارت و استصعقت و افاقت و قالت بمثل حوت متبلبل في التراب لا اله الا انت سبحانك تبث اليك و انا اول التائبين.

و بعد فقد نزل للذاكر ذكر البديع من ذي الحسب الشامخ الرفيع و ذي الشرف الباذخ المنيع ما كان هذا صورته في الكتاب .

هو العزيز سيدي من علي بكشف الستر عن وجه الامر باي وجه تريد فان الحال قد اشتد علي و ليس و الله مقصودي الا كشف الحال. و انا ذا بين يدي الله اقول سلام الله عليك بما طلعت شمس الابداع بالابداع و بما غربت شمس الاختراع بالاختراع قد قرئت ما نزلت من سحاب سماء مشيتك و عرفت ما اشرت في بواطن مستسرات آياتك كانك اردت ان تكشف بكشف السر عن وجه المستور الا ما هو المستور في السطور كان بين يدك بمثل رق منشور و ان كان السر سرا يمكن ان يكشف عن وجهه حجاب المستور فانه هو في بين السطور مكشوف عند طلعتك بمثل نور الظهور و ان كان سر مجلل لا ينفعه الا السر و لا يفيداه الا السترو لا يكشف عن وجهه غوامض الاشارة في الامر فكيف يمكن ان اشير اليه و ان اول رتبة كشفه هو نفي الاشارة عنه و ليس لي اليوم لذلك السر كشف و لا امر و لا سبب الا ما ادب علي كميل النخعي في دعاء الخضر رب اغفر لمن لا يملك الا الدعاء فانك فعال لما تشاء يا من اسمه دواء و ذكره شفاء و طاعته غني ارحم من راس ما له الرجاء و سلاحه البكاء يا سابغ النعم و يا دافع النقم و يا نور المستوحشين في الظلم يا عالم ما لا يعلم صل علي محمد و آل محمد و افعل بنا ما انت اهله انك اهل التقوي و اهل المغفرة و لما كان لكل حرف من كتابك في سبيل العلم ظواهر و بواطن بما لانهاية الى ما لا نهاية لها اشير برشح مثل ما يطفح من بحر الاكسير بما اكرمني الله بمنه و لو اني لاعلم ان تلك القواعد المسطورة و الاشارات المعلومه عند جنابك مكشوفة ولكن عسي الله ان ينزل في بواطن الاشارات ما يجري من قلم المداد بما يجذبك الي ساحة القدس و الفواد و استغفر الله عما يحصي الكتاب في بين يدي الرحمن و انا لله و انا الي رينا لمنقلبون يا الهي كيف اثني ثنائك و انطق بين يدي طلعة كبريائك و انت لم ترل كنت



بلا وصف شيء ولا تزال انك كائن بلا نعت شيء لن يعرفك بما انت عليه احد ولن يوصفك بما انت اهله شيء اذ ذاتيتك مقطعة الجواهريات عن البيان وانيتك مسددة الكينونيات عن العرفان ان قلت انت انت فقد حكت المثل بالمثل وانك في الحين تكذبني بل كل الممكنات بان من وجد بحكم الابداع فكيف يقدر ان يذكر ما لا ينعت بوصف الاختراع وان قلت انه هو هو فقد دلت الاحدية ذات مشيتك وحكم الولاية كينونة ارادتك وهي منقطعة عنك بابداعك لا من شيء و ممتنعة عن عرفانك باحتياجها في كل ان من شيء فكلما اصعد اليك ما اري لنفسي بلاغا الا الى الهبوط الي الياس والمنع وكلما اصمت واستغفر ما اجد الا ذنبا اعظم من ذنب الاول فبعزتكم و جلالتك ما اري السبيل ولا اجد المقام للدليل وانك رب غفور جليل فاغفر لي فانك انت الغفور الرحيم اللهم اني اشهدك بما تشهد لنفسك و تشهد لما يحصي كتابك بما قد احاط علمك و بما نزل علي الان في كتاب مسطور ورق منشور من كتاب ذي حكم مشهور بما اراد ان يكشف سر المستور ويتلجلج بما تجلي علي الطور في افق الظهور ويشرب ماء الكوثر الطهور في تلك الظلمات الصماء الصيلم الديجور بما يعرف من قسطاس البيان من رب غفور من يدي عبد الذي جعله المعتدين في ذلك اليوم في بيت مستور رب لا يعزب من علمك شيء ولا يتعاطمك شيء في السموات والارض شيء وانك بكل شيء عليم وعلى كل شيء قدير فثبت اللهم قلبه علي دينك بما شئت واني شئت انك انت العزيز المقتدر فيا ايها الانسان قد شهدت بما جري من مدادك و عرفت ما اردت في اشارات كلامك ولا شك ان الله هو مرادك والا ان اليوم لا ينقطع مثلك الي مثلي الا من شاء الله ان يؤيده بامرته ويجعله من حفاظ حكمه ولكن لما اجد تقلب حالك واضطرب سرک لا مرربك قد تلاطم بحر سكوني لحبي لك و خلوص عملك لله بارئك لما اري الحجاب بيني وبينك ولكن ارجوا من الله سبحانه ان يقضي لي ما اراد ويسكنني بوعده انه جواد رحيم.

فيا ايها المتعارج الي معارج الحقايق والناظر الي تلك السبحات الدقايق ان الذي انت اردته في الحال هو شان الجلال في المبدء والمال وان الحقيقه لن تدرك الا بنفي ما سواها وان جوهريات آيات العلم لم ينفع لمن اراد مقام ربه في نفي السبحات والاشارات والعلامات والدلالات كما

صرح بذلك قول من سكن في لجه الاسماء و الصفات بان الحقيقه هو كشف السبحات من غير اشارة و ان تلك الرتبة موجودة في غيبك و حضرتك بل لا ظهور لك الا به و لما ان ذهلت العقول من حكماء الصدرائيين و زلت الاقدام من بعض حكماء الالهيين في بيان ذلك المقام فاني انا اشير بدليل الحكمة في حقيقة ذلك الصنع الاكبر و هو ان الله لم يزل كان و لم يك معه شيء و ان الان كان الله بمثل ما كان لم يك في رتبته شيء و من ادعي معرفته بوجود غيره يبطل عرفانه لانه لم يزل لن يقترن بخلقه و لا يوصف بعباده و من اراد ان يوحد ففي الحين ليشرك بنفسه لانه كما هو عليه لم يعرفه غيره حتي يوحد و لا يوحد سواه حتي يعرفه و ان كلما ادعي عباده المقربون في معرفته هي كانت معرفة ابداعه الذي تجلي له به في مقام ملكه و هي حق معرفة الممكن في الامكان و انه لم يزل لا يصعد الي ساحة قدس موجدته كما صرح بذلك علي عليه السلام في خطبة اليتيميه ان قلت مم هو فقد باين الاشياء كلها فهو هو و ان قلت هو هو فالهاء و الواو من كلامه صفة استدلال عليه لا صفة تكشف له و ان قلت له حد فالحد لغيره و ان قلت الهواء نسبتته فالهواء من صنعه رجوع من الوصف الي الوصف و عمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراك و الادراك عن الاستنباط و دام الملك في الملك انتهي المخلوق الي مثله و الجاه الطلب الي شكله و هجم له الفحص الي العجز و البيان علي الفقد و الجهد علي الياس و البلاغ علي القطع و السبيل مسدود و الطلب مردود دليله آياته و وجوده اثباته و ان الله خلق المشية لا من شيء بنفسها ثم خلق بها كل ما وقع عليه اسم شيء و ان العلة لوجودها هي نفسها لا سواها و ان الذي ذهب من ان الذات هو كان علة الابداع اشرك بربه من حيث لا يعلم لانه كما هو عليه لن يقترن بشيء و لا وجود لشيء معه و لقد ثبت في الحكمة بان يكون فرض بين العلة و المعلول حكم المشابهة و لذا قال الامام ان علة الاشياء صنعه و هو لا علة له و قد ذلت اقدام بعض الحكماء في بيان ذلك المقام بما يعتقدون امرا ما لا اراد الله في الكتاب عسي الله ان يعفو عنهم بفضلته انه غفور رحيم و ان الذي ذهب بالربط بين الحق و الخلق فقد اتبع هواه بمثل ما اتبع الاول و ان ذلك في مذهب اهل العصمة خطأ لان الربط ان كان هو الذات فليس في مذهب آل الله بحق و انه هو شرك بحكم ما قرئت عليك من قبل و ان

كان خلق لا حاجة عند اهل البيان باثباته ولذا قال الامام عليه السلام حق وخلق لا ثالث بينهما و لا ثالث غيرهما و ان ذلك مشهود عند من اشهده الله خلق السموات و الارض ثم خلق نفسه و كفي بالله علي شهيدا و ان الذي ذهب بالاعيان الثابتة في الذات لاثبات علمه تعالى كما ذهب الكل الا من شاء الله شرك محض في مذهب آل الله لان ذكر الغيرية بوجودها شاهدة بالتفريق و دالة بالتقطيع و ان الله هو الصمد الذي لم يزل كان علي حالة واحدة فان كان الاعيان هو نفس الذات لم يزل لا يتغير و لا يمكن التوحيد لاحد حتي لنفسه و ان كل اشياء الجوهريات لا وجود لها مع الله عز و ذكره فاعوذ بالله مما ذهب محيي الدين الاعرابي اجل الله في نقمة و ان الله هو الصمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له في الخلق مثال و لا له دليل في الامكان لان الدليل دليل لمن لا يدل بذاته لذاته و ان النعت وصف لمن لا يوصف بنفسه لنفسه فسبحان الله عما افتري المشبهون في وحدة الوجود و ما يشهد الله علي كلمة ابعدهم لان ذكر المفقود فرع الموجود و ان الذات هو لم يزل خلو من خلقه و خلقه حين وجدوا لا ذكر لهم عنده و ان الذي اضطرت الحكماء بذكر اعيان الثابتة و الحقيقة البسيطة هو المقام اثباتهم في علم الله سبحانه و تعالي و ان اثبات علم الله من الخلق كذب و افك لان الله لم يزل كان علمه لنفسه و ما كان معلوم معه و لا يعلم كيف هو الا هو فمن اراد ان يعرف علمه ففي الحين ليكفر بربه لان الذي وجد حقيقته بابداعه الذي بدع لا من شيء افكيف يقدر ان يعرف علم ربه و هم لم يزل كان عالما و لم يك معه شيء و الا ليكون عالما و لم يك في رتبته شيء و ان ذكر القدرة و العلم و كل الاسماء و الصفات آيات لخلقهم و مكنسة لا وهام عباده الا يشكوا في بارئهم بشيء و ان علمه هو ذاته خلو من خلقه و لا يقدر ان يحيط بعلمه احد و ان علمه الذي نسب الي نفسه و استدل المستدلون في مقام عدله هو حقيقة الابداع و ان نسبتها اليه هي نسبتته التشريف بمثل نسبتها الابداع اليه و الا اذا نظرت يا ايها الناظر بالمنظر الاعلي و الساكن في افق الكبرى بطرف الحقيقة ليس لله وصف دون ذاته و لا نعت دون جنابه و انه عالم بكل شيء بما هو شيء من الكليات و الجزئيات و الجوهريات و العرضيات بعد خلقها بمثل يوم الذي لم يخلقها و هو عالم بها لان العلم هو الحيات فكما ان الله سبحانه هو حي في ازل الازل و لا حاجة في اثبات

حياته بوجود ذي حي فكان عالما بكل شيء من دون ان يكون معروفا فسبحانه و تعالي كان عالما لم يزل ولا معلوم وان الان كان الله بمثل ما كان يكون عالم بكل شيء ولا وجود لمعلوم في رتبته و ان حقيقة العلم في مقام الممكن هو المعلوم كما صرح به الصادق عليه السلام في قوله حيث قال عز ذكره العلم تمام المعلوم والقدرة والعزة تمام الفعل ولو لم يكن كليات الحكمة تامة في بطونها و تامة في ظهورها لم يكن الحكمة تامة من الحكيم ولو كان قادرا و اذا لاحظت بالبيان او عرفت حقيقة ما في الكيان بذكر البيان لتؤقن بان سر الحقيقة التي وردت في الاخبار و بها يتفاضل العلماء في بيان الاسرار هي آية مخلوقة حادثة تجلي الله لها بها و جعلها آية لنفسه ليتلجلج بها الي معرفته و يبلغ بها الي حقيقة ما يمكن في الامكان من فيض الله و هي آية حادثة بمثل احرف لا اله الا الله كما انها تدل علي الله و هي حروف مجتمعه و كذلك آية حقيقتك اذا كشفت عنها السبحات و الاشارات و دخلت بيت الجلال بمحو العيان و صحو المقام و جذب الاحدية و السكون في البحر الصمديه فقد بلغت الي غاية فيض الله في الامكان و ما اجد لفيض الله تعطيل و ان امر الذي نزلت جنابك في الكتاب بالرحمة هو سر التكليف و منتهي مقام التعريف و اني لو اردت ان افسر حرفا من اشاراتك لتفني كل الابحر بالمداديه لان الله قد خلق في كل شيء حكم كل شيء و ان الذي هو الله سبحانه ايده بفضله لم يحجبه شيء في السموات و لا في الارض من حكم شيء .

و ان حرف الاول من كتابك هو حرف الهاء و انا ذا اشير في تفسيره ما كتب الله لي و اسئل من جنابك العفو عن غيره و هو ان حرف الهاء هو رتبة خامس ظهورات التوحيد و شئون التجريد و هو حرف التوحيد في الفواد لما دار في هياكل الاربعة بالمشاهدة الاربعة ظهر حرف الكاف و هو اول كلمة الامر الذي به قام كل شيء و ان الله سبحانه خلق مقامات التوحيد في حرف الهاء و ان منها مقام النقطة و هو مقام محمد رسول الله حيث قد سكن في مقام التوحيد من الابداع لا بقي لنفسه ذكرا وونه و انه في هذا المقام منفرد عن الشبه و متعالي عن المثل و منقطع عنه كل ذي وصل و فصل و هو مقام الذي اختصه الله لحبيبه و اختاره لنبيه و جعله في هذه المقام مقام نفسه في الاداء اذ كان الله لم يزل لا يقترب بجعل الاشياء و هو الواقف في مقام توحيد الحقي الذي لا يمكن في

الامكان لاحد سواه ولا لغيره نصيب مما اكرمه الله وهداه وهو في ذلك المقام الفقر البحت البات وصرف الظهور في مقام التراب ولذا افتخر روعي ومن في ملكوت الامر والخلق فداه بفقره لمن في ملكوت الاسماء والصفات وهذا مقام ذكر الحقيقة التي لا يوارىها الحجابات ولا يعادلها الدلالات ولا يفارقها العلامات ولا يقارنها شيء من الآيات جل مبدعه لم تر عين الاختراع بمثل محمد رسول الله في الانشاء وكل ما قال في وصفه سواء هو كذب في ساحة قدسه وافك لجلال تنزيهه وهو كما قال الله في لية المعراج انت الحبيب وانت المحبوب وقال بنفسه في حقه ما يعرفني الا الله وانت يا علي وقال علي عليه السلام في حقه في خطبة يوم الغدير والجمعة واشهد ان محمدا عبده ورسوله استخلصه في القدم علي ساير الامم منفرد عن التشابه والتشاكل عن ابناء الجنس والمثل اقامه مقامه في ساير عوالمه في الاداء اذ كان لا تدركه الابصار ولا تحويه خواطر الافكار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير وان ذلك مقام المشية في الامكان حيث قد تجلي الله لها بها لنفسها وجعلها آية ملكه وليتبر المتعبرون في ذكر الاسماء حسني وصفات عليا وكل ذلك منقطعة عن جنبه وممتعة عن مقامه فهو كما هو لا يعلم كيف هو الا الله الذي خلقه فسبحان الله عما يصفون.

ومنها مقام الف اللينه وسر الازليه والقصة اللاهوتية والورقة الجبروتية والشجرة الملكوتية والولاية الكلية التي يوحد الله ربه في مرات الثاني وليس في الامكان بعد مقام محمد رسول الله توحيد واقعى الا لعلي عليه السلام وكل ما سواه يوحدون الله بمثل النملة بل استغفر الله عن ذلك التحديد الكبير لا وجود لتوحيد غيره لديه حيث قال بنفسه عز ذكره في آخر خطبة انا المعني الذي لا يقع عليه اسم ولا شبه وانا باب حطة ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وانه هو روعي فداه كما شهد بذلك سيد الاكبر لا يعرفه الا الله ونفسه وكفي في فضله لولاه لم يك مثله وسبحان الله موجداه عما يصفون.

ومنها مقام توحيد الف المبسوطه وهي مقام احرف لا اله الا هو احد عشر نفسا ائمة العدل عباد المكرمون الذين لا يعملون الا بامر الله وهم من خشيته يشفقون وانهم ليوحدون الله بمرات علي عليه

السلام ولا يصل اليهم غيرهم وان ما سواهم عندهم ليذكرون بما هم يوحدون وكفي في ذكر فضلهم ما طلع من ناحية المقدسة الي عثمان ابن محمد العمري في زيارة آل الله حيث قال بنفسه عن ذكره القضاء المثبت ما استاثرت به مشيتكم والمحو ما لا استاثرت به سنتكم وان كل ذكر يذكره غيرهم افك لحضرتهم وكذب في قدرتهم ولكن الله لما كان عادته هو الاحسان و شان الامكان هو العجز والبيان قد قبل الله في حق اوليائه تلك الاسماء المقدسه جودا بفضله والا لا نصيب لاحد في معرفتهم ولاحظ لشيء في ذكرهم وسبحان الله موجدهم عما يصفون.

ومنها مقام حروف المجتمعه وهي مقام توحيد فاطمه صلوات الله عليها وانها هي تحكي عن الله وتدل علي الله بما تجلي الله لها بها بمرايا معدودة وان بنورها قد وجدت حقايق الانبياء وذوت بها جواهر ذاتيات الاوصياء من اولياء الله ورسله ولا نصيب لمن كان في دونها من الانبياء والاوصياء عن توحيدها وان عمل جسمها هو ازكي و ارفع من عمل افئدة النبيين وجوهريات الوصيين ولا يعرفها كما هي اهلها الا الله واحرف التوحيد وسبحان الله عما يصفون ومنها مقام الكلمات وهو مقام توحيد الانبياء والمومنين من الانس حيث يدلون علي الله بظل نور جسد فاطمة صلوات الله عليها و يدخلون بحر الاحديه ولجة الصمدانية وعرش الجلال والعظمة بفاضل ذكر فاطمه صلوات الله عليها وليس لاحد ممن سواهم حظا في توحيدهم وعرفانهم لله سبحانه وانهم الكروبيون الذين قال الصادق في شانهم انهم قوم من شيعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نور واحد منهم علي اهل الارض لكفاهم ولما سئل موسى ربه ما سئل امر رجلا منهم فتجلي له بقدر سم الابره فدك الجبل وخر موسى صعقا وان تلك المراتب الخمسة هي ترجع الي نفي التوحيد عن التوحيد وان كان لكل تلك المراتب مقامات اربعة التي ترجع الي نقطة واحدة فمنها توحيد الذات بانه كما هو هو لن يعرفه الا هو ولن يدل عليه الا هو ولا يقدر احد ان يقول انه هو هو الا هو لان ما سواه لو قال وصفا يشير الي مقام نفسه ويحكي عن حدود هندسة وهو كما هو عليه لا اسم له ولا صفة ولا يدل عليه شيء اذ الدلالة فرع الاقتران وكل يصفون انفسهم وليستدلون في آياتهم بنعت حقايقهم سبحان الله عما يصفون.

ومنها توحيد الصفات بان لاصفة لله دون ذاته ولا له اسم دون جنبه بشهادة ذاته ذاته بانه لم يك موصوفا بصفات خلقه وبشهادة خلقه خلقه بان الصفة بشهادة نفسها نفسها مردودة الي مقام الحد وان وجود الوصف بنفسه اعظم دليل لاصفة لله ولا نعت وكل الاسماء سمة لمشيته وكل الامثال مثل لارادته وكل الصفات علامات لجبروتيته وكل الدلالات مقامات لكبريائيته فسبحان الله وتعالى قد وصف نفسه بان لا وصف له ووصف نفسه لخلقها بما نزل في كتابه ليعرفوه به ويعبدوه ولا يشركون بعبادته احدا.

ومنها توحيد الافعال وان في ذلك المقام ذلت اقدام الكل في معرفة الامر بين الامرين الذي هو سر القدر وبه يوحد العباد موجدهم في مقام الافعال وكل من بين مسألة القدر من الجبر والتفويض حيث قد اعترف كل الحكماء العجز في بيان حقيقة ذلك المسئلة وان ذلك لهو الامر في الواقع لان الحكماء ارادوا ان يبينوا امر الله في بين الامرين بدليل العقل وان ذلك ممتنع لان العقل في منتهي مقام تجرده لا يدرك الا شيئا محدودا وان لم يبلغ العبد الي ذروة حظ الفواد فلا مفر لمن استقر علي كرسي سلطنة العقل بان يعترف بالتفويض او الجبر اذ ما سوي ذلك الذي هو الامر بين الامرين والمنزلة الاوسع عن ما بين سماء القابليات والارض المقبولات لا يدرك الا الفواد الذي خلقه الله لمعرفة توحيده وتنزيهه وبه يوحد الله في مقام الافعال ويوقن العبد بحقيقة تلك الآية من العلي المتعال فهل من خالق غيركم يدعوكم الي الله ان كنتم تعقلون هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذين من دونه بل الظالمون في ظلال مبين ومن دون ذلك المشعر لم يدرك العبد ما وجب عليه في الحكمة ولذا قال الامام ان القدر سر من سر الله وحرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله مطوي عن خلق الله مختوم بخاتم الله سابق في علم الله ومنع الله عن العباد علمه ورفع فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم لانهم لا ينالونه بحقيقة الربانية ولا بقدر الصمدانية ولا بعظمة النورانية ولا بعزة الوحدانية بحر ذاخر موج خالص لله عزوجل عمقه ما بين السماء والارض عرضه ما بين المشرق والمغرب اسود كالليل الدامس الكثير الحيات والحيتان يعلو مرة ويسفل اخري في قعره شمس تضي لا ينبغي ان يطلع عليها الا الواحد الفرد فمن تطلع عليها فقد ضاد الله عزوجل في حكمه ونازعه في

سلطانه وكشف عن سره وستره و باؤ بغضب من الله و ماويه جهنم و بنس المصير و ان سر الامر هو ان لايري احد ظهور فعل الله بما هو عليه الا نفس تجلي اختيارات الاشياء بما هو عليه و ما هم سائرون الي ما لانهاية بما لانهاية لها و لايري نور الا نوره و لا حكم الا حكمه لان لا يوجد شيء في السموات و لا في الارض الا بمراتب سبعة التي هي مقامات آل الله سلام الله عليهم و ان العبد في حين الفعل هو يفعل بفعل القدر من لدن خبير عليم و ان الله سبحانه كان عالما باختيارات الكل و ما هم سائرون و علي ذلك يجزيهم و صفهم و يعطيهم حقهم و ان ذلك الاختيار هي مساوق وجود الشيء و لا يوجد شيء الا باختياره لان حين وجود الاختيار لما قال الله تعالي الست بربكم لو لم يكن مختارا لم يقل بلي اولا و كذلك الحكم في كل شأن و في كل امر و ان الناظر لو ينظر بالحقيقة لا يرى تجلي نفس الست بربكم الا في نفسه بذكر بلي او في ظهور بذكر لا و هو سر و لا يرون مؤثرا الا الله و لا يشهدون بامر الا بامر الله و لا يعبدون معه شيء و لا يعتقدون في حق آل الله تفويضا و لا تعطيلاً بل ان الله هو لم يزل يبدع ما يشاء بما يشاء و ليس له شريك في فعله و لا ولي بالذل في امره و هو كما هو عليه في فعله لا يعلم كيف هو الا هو و لقد ادب الله في القرآن بقوله عز ذكره ما اصابك من حسنة فمن الله و ما اصابك من سيئة فمن نفسك و ارسلناك للناس رسولا و كفي بالله شهيدا ثم قوله عز ذكره قل كل من عند الله و ان ذلك لهو السرفي توحيد الافعال و لا ينزل الله آية في ذكر ذلك البيان اكمل و اتم من كلمة لاحول و لا قوة الا بالله سبحانه الله عما يصفون و منها توحيد العبادة حيث قال الله عز ذكره قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي انما الهكم اله واحد فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعبادة ربه احدا و ان ذلك التوحيد هو بعينها توحيد الذات و الصفات و الافعال فمن وحد الله بتوحيد الذات فقد وحده بما وصف له نفسه في مقام الصفات و الافعال و العبادة و من عبد الله بوصف او اسم فلم يعبده و كان مشركا و من عبده بذكر نفسه فهو بمثل الاول مشرك و من عبد الله بما وصف نفسه باسمائه و صفاته التي نزل الله في كتابه فقد عبده بما يمكن في حق الا مكان و الا كما انه هو عليه و يستحق به لم يعرفه احد غيره حتي يعبده و هو لم يزل لا يوصف بالآيات و لا ينعت بالعلامات و لا يدل عليه احد سواه و ان العبد لم يعبد



الله بشيء بمثل ما يشاهد في امر الله حكم البداء وانه له في كتاب الله مقامين بداء عدل و هو لا يفارق ذات شيء ولا يامن منه شيء و هو امر الله الذي يخاف منه كل شيء ولو اراد الله ان يهلك كل من خلق فبذلك البداء فيهلك في الحين ولا مرد لارادته ولا يسئل احد من فعله ولا راد لقضائه ولا هندسة لمشيته يفعل ما يشاء بما يشاء ولا يتعاضمه شيء في السموات ولا في الارض و هو العزيز الحكيم و بداء فضل في رتبة القضاء و هو فضل و احسان للمؤمنين حيث يبذل الله سيئاتهم بالحسنات و يمحو الله عن صحايف اعمالهم حدود الجريرات و يمن علي من يشاء بما يشاء و هو الغني الحميد و ان تلك المراتب الاربعة هو في الحقيقة تجلي واحد في مقامات خمسة و ان في رتبة الخامس التي يوحد الانبياء و الناس و المؤمنين و الملائكة هو ما اشار الصادق عليه السلام في قوله حيث قال عز ذكره نحن اصل كل خير و من فروعنا التوحيد و كل بر لان التوحيد الذي يوحد الله به ما سواي الائمة سلام الله عليهم هي قد ذوتت من تجلي جسم فاطمه صلوات الله عليها و لذا نسب الامام بامرته لانه اول مقام الفعل و كشف عن هذا المقام بمقامات توحيد الاربعة قوله عز ذكره ان امرنا هو السر و سر السر و السر المستسر بالسر و سر مقنع بالسر و سر لا يفيد الا السر ثم قوله عز ذكره بان امرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و ظاهر الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر السر و سر السر المستسر و السر المقنع بالسر و ان كل ذلك في مقامات الحدود و سبيل المحدود و الا للمنقطعين الي الله في لجة الاحديه و الساكنين علي عرش العزة و الصمدانية ان السر المستسر المسطور هو الآية الظاهرة المشهورة و ان الغيب عندهم هو نفس الشهادة و لا يعرفهم في المقام احد غير الله و هم قوم لا ينظرون الي شيء الا بنظر الرب و لا يحكمون بشيء الا بحكمه و لا يبدلون حكما الا باذنه و اولئك هم سفراء الدين و اركان اليقين و لولا هم لم ينزل الماء من السماء و لا يخرج النبات من الارض رزقني الله مرافقتهم في جنات عدن و من صلح من آبائهم و ذرياتهم بفضلله انه عزيز غفور و لقد اشرنا في غياهب تلك الاشارات ان امر الذي انت اردت لن يخلص الا بنفي الاشارات بل ان الحجاب لكان الطف من ذلك و ان مرات الحقيقة ادق من تلك الزجاجة و ان نفي الاشارة هو شان من الاشارة و انت اليوم لو لم تلق ما في يمينك و الشمال من سبحات الدقائق و اشارات

الرقائق لم تقدر ان تسلك الي الله في ارض كتيب الاحمر و ان علي مثل جنابك ذلك الشان صعب مستصعب لان ظلمات كلمات اهل السبحات قد احاطت باطنك ولو كان ان تلك السيئة عن مثلك حسنة للمؤمنين و خيرات للمستوحشين ولكن لما اردت ذلك المسلك الاكبر و الموقف الاعظم اجترحت على مثل جنابك بذكر الكلمات لتجذبك نفحات قدس الي ذروة الصفات و يخلصك تلك الاشارات عما ادركت نفسك من اشارات اهل السبحات و انك حين توجهك بالله رب الارباب تكشف الاشارة و السبحات و العلامات و المقامات و تدخل حين الغفلة منها عرش الجلال و ان ذلك المقام مع عظم امره و كبر شائه لكان اقرب من لمح البصر و الطف من قرب النظر و ان ذلك لهو الشرف لمن كان بالمنظر الاكبر و اقترب حكم الساعة و انشق القمر و ان الله قد جعل الشرف في علم ذلك المقام و العمل في حوله كما اشار الصادق في قول نفسه عز ذكره حين سئل عن روية الله في دار الآخرة فقال بل يروه المؤمنون قبل يوم القيمة قيل فكيف ذلك قال حين قال الست بربكم ثم كشف الغطاء و قال ا و لست تراه في وقتك هذا و اشار علي في خطبة الطنجية حيث قال و قوله الحق رايت الله و الفردوس راى العين و قد اراد روي فداه من رويته روية تجلية له به في كل حين حيث بين الصادق في قوله عز ذكره في حديث المشهور العبودية جوهرة كنهها الربوبية الي ان قال موجود في غيبتك و حضرتك و اشار اباه الشهيد روي فداه في دعائه يوم العرفة الغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الي دليل يدل عليك و متى بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل اليك عميت عين لا تراك و لا تزال عليها رقيبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيبا و ان ذلك المقام لهو منتهي حظ الامكان في نقطة الاقتران حيث تجلي الله للعبد له به في كل الان بما هو من العزة و الجلال و انك يا ايها الناظر الي وجه الجلال عظم امر الله في نفسك و لاحظ رحمة ربك فيك بان احتياجك في كل شان لكان بمثل احتياجك في بدء وجودك الذي من قبل لم يكن مذكورا و ان الله تجلي لك بك في كل حين بمثل تجليه في يوم الاول لان احتياج المدد من العبد لم يزل لن يرفع و ان الله في كل شان يتجلي لكل شان بكل شان بمثل تجليه لهم بهم في يوم الاول بل ان الانسان لو

شاهد سر الحقيقة يشاهد نفسه بل كل شئونه كخلق يوم الاول ولايري في شان نورا الا نوره ولا حكما الا بعدله ولا بلاء الا بقضائه ولا بداء الا بامضائه بل لو استقام العبد علي ذلك الشان يجرى عليه احكام الربوبية بمثل ما نزل في حديث القدسي ما زال العبد يتقرب الي بالنوافل حتي احبه فاذا احبته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ان دعاني اجبته وان سئلني اعطيته وان سكت عني ابتدئته وكذلك كان كل شئونه في السر والعلانية فكان علي حكم ذلك نفسه نفسه وفعله فعله وامره امره ونهيه نهيه وطاعته طاعته ومعصيته معصيته ومحبه محبه وكذلك كلما نسب اليه بمثل نسبه بيت الحرام الي الله من دون تشبيه لان المشبه به كان عين المشبه كما نطق بذلك سر الحديث تجلي لها بها فالقي في هويتها مثاله فظهر عنها افعاله فيا طوي لمن رفعه الله اليه وخلصه من شئونات نفسه وجريبات ايامه واحفظه علي كرسي توحيده من ان لايري احدا سواه لا يستلذ بشيء من دون ذكره ولا يستانس باحد دون قرب جواره ولايري عزا الا في رضائه ولا سخطا الا في عقابه ولا روحا الا في بهائه ولا سكونا الا في ثنائه وانت يا ايها الجليل لتعرف سبل الذكر والدليل ولا اخاف عليك اذا استانست في ساحة القدس برب جليل وان الامر بذلك اللطافة التي لا يحصيها احد الا الله اذ احتجبت عنه باشارة لتبعد منه ما لا يعلمه احد الا الله كما حين سئل الكميل عن علي عليه السلام اطرده روعي فداه بما سئل عنه لان المسئول عنه هو اقرب اليه منه ومن لم ير نور الذي قد احاط سره وعلانيته بحيث لم يك نورا سواه فكيف يقدر ان يري الحقيقة بالحقيقة ويشاهد سر الصمدانية بالنور الازلية وان ذلك مشهود عند مثل جنابك بمثل هذا الشمس في نقطة الزوال ولما علم الله ان بعض الناس لمحبتهم بذلك المقام الذي من قام فيه قام بامر الله خلق للناظرين الي وجهه في ازل الازال والمستقرين عنده في كل ان آيات وعلامات التي بها يميز من يشتهه علي انفسهم ذلك المقام بمن هو قائم باليقين في المسجد الحرام لئلا يبعد الناس من انوار سبحات عزته ويعرف الكل تجليات عز قدرته ولايقول احد لو عرفني الله آياته لكنت من الشاكرين فاذا ايقنت بذلك الامر انظر بالدليل واصبر علي آيات الجليل فان سر هذ البحر عميق عميق وحكم ذلك السر انيق انيق وان حجاب ذلك الامر دقيق دقيق و

ان شئونات ذلك العبد رقيق رقيق ولما اردت في ذلك المقام بذكر القسطاس و ميزان البيان و حجة الانسان و انا لا اذكر لك حجة الانسان في البيان فاني احببت ان تحيط بعلم ذلك فانظر الي ما نزلنا في شرح الكوثر لمن اقبل و شكر و اندركل من استكبر و كفر ولكن اقسمك بالله ان تنظر الي اشاراتنا بعين المحبة و البصيرة فان حجة ذلك الامر لهو الحق و لا يقوم به احد الا من شاء الله و لاتنس ما قدر الله لك فان اليوم انت تعلم ضعفي و تقدر علي كشف ضري و لا اشكو اليك ولكن لما اعلم ما وراء ذلك الامر احب ان تكون كما خلقتك الله و انت كن لخلق الله بمثل ما كان الله لك و اني لاعلم ان تلك الصور العلمية و الشئونات الضديه يحزنك و يشغلک عن الورد علي حكم الربانية و سر الصمدانية و آية الوجدانية في كلمة الرحمانية ولكن اقرء بعض صحايفنا فان بمناجاتك مع الله تجد ما لا يخطر بقلب بشر من قبل و تعرف معارف حقه لا تجربها قلم احد في سلسلة الرعية بمثلها و ان كلما يخطر بقلبك من الشبهات و العرضيات تدفعها بقسطاس الميزان فان الله قد خلق البيان للانسان و لو علم الله شيئا اشرف من الكلام ليجعله بينه و بين رسله فسبحان الله ما تم نعمة و عظم حجته و كبر دعوته يقبل من العباد ما لا يقبل احد سواه و انني انا كنت من قبل بشأن لا اعلم حرفا مما انا عالم به في ذلك اليوم و قد جعل الله الحجة حجة لن يقدر الناس ان يعرضوا عنها الا ان يسلموا و ان ارادوا ان يعرضوا فكانهم عرضوا مما آمنوا من قبل لان صنع الرب لم يشتهه بشأن الخلق و حجة الكتاب لم يبطل بكذب الناس لان في الله الذي خلق الله آية توحيده في حقيقة كل شيء قال النصارى ثالث ثلاثة و ان بعض الناس اليوم ليكونون بمثلهم في مقام العبادة لانهم يرون معبودا ثم انفسهم ثم وصفا و ان ذلك العمل هو قول النصارى حيث حل اللاهوت في الناسوت و تعالي الله عما يقول الظالمون و ان في تلقاء كل نور لا بد من ظلمة ولكن وعد الله في القرآن من بعد بان يحقق الحق بآياته و يبطل عمل المشركين و لو هم كانوا كارهين و انني انا ما حدثت الناس الا بنعمة ربي مما اكرمني الله من الآيات و الدعوات و الخطب و حقايق المعلوم بما قدر الله في وراء الحجب و انني انا ما انكرت حرفا من الدين و ما زدت عنها حرفا و ما قلت الا قال الله في القرآن من قبل اتقوا الله يجعل لكم فرقانا ثم قوله عز ذكره اتقوا الله يعلكم الله و لقد افتري الناس بما اتبعوا

اهوائهم وانهم ما يقولون الا كذبا وان ما انعم الله علي الذي به احتج في الدين للذين يكفرون بائمة العدل من ام القرى وحولها هو اربعة آيات في مقام الآثار فاولها شان الآيات التي اقرء من دون تامل و اكتب من دون سكون قلم بما شاء الله ربي و هو حجة لا يقوم بها احد ولا يقدر ان يوتي بمثلها ولو علم الله بانى لم اك في حبه ورضاه ليخلق الله بشرا يقرء بمثل ما انا اقرء من كتاب الله وكفى بالله علي شهيدا والثانية شان الدعوات والمناجات مع الله سبحانه الذي لو شاء الله ليجري من قلبي فى ستة ساعات اقل من عدة الف من دون فكر ولا سكون قلم والثالثة شان الخطب التى لم تنطق بها احد غيرى والرابعة شان العلم حيث قد جرى من قلبي من تلك المدة الماضية صحايف معدودة و رسائل مسطورة و كتب محفوظة و ان الشرف فى تلك الكلمات لم يك من جهة الكلمات و الاشارات و الاقترانات بل هو من سر الربانية و ظهور الصمدانية التى هو اصل كل خير فى نفسى و عليه يدور كل امر وكفى ذلك الامر ذلك الدين وكفى بالله على وكيلا و ان ما امرتنى بكشف سر من الامر و لوانى ما اردت تفسير دون حرف الهاء فى اول احرف الكتاب ما اذكر فى تلك الكلمه لما لم يكفها بحور السموات و الارضين اذا شاء الله ان ينزل تفسيره بيد احد من عباده ولكن اذكر فى سر الهاء ببعض تفسير ما اردت و هو ان السر لم يزل لم يكشف و ان كشف لم يك سرا و ان المعرفة فى مقام الاسرار كما امر على بن الحسين عليهم السلام بجابر هو فى سبعة مراتب كما قال عز ذكره يا جابرا تدرى ما المعرفة المعرفة اثبات التوحيد اولا ثم معرفة المعانى ثانيا ثم معرفة الابواب ثالثا ثم معرفة الامام رابعا ثم معرفة الاركان خامسا ثم معرفة النقا سادسا ثم معرفة النجباء سابعا و هو قوله تعالى قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مددا وتلا ايضا ولو ان ما فى الارض من شجرة من اقلام والبحر يمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله ان الله عزيز حكيم يا جابرا اثبات التوحيد و معرفة المعانى اما اثبات التوحيد فمعرفة الله القديم الغايه الذى لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و هو غيب باطن ستدرکه كما وصف به نفسه و اما المعانى فنحن معانيه و ظاهره فيكم اخترعنا من نوره ذاته و فوض الينا امور عباده فنحن نفعل باذنه ما نشاء و نحن اذا شئنا شاء الله و اذا اردنا اراد الله و نحن احلنا الله

عز وجل هذا المحل واصطفانا من بين عباده وجعلنا حجة في البلاده فمن انكر شيئاً ورده فقد رد على الله جل اسمه وكفر بالله و انبيائه و رسله الحديث و تلك السبعة هي بعينها مراتب الفعل و ظهورات الصنع كما قال عز ذكره لا يكون شيئاً في الارض و لا في السماء الا بسبعة بمشيئة و ارادة و قدر و قضا و اذن و اجل و كتاب و من زعم ان الله يقدر بنقص واحد منهن فقد كفر و لقد هلك اكثر الناس من عدم معرفتهم بما فرض الله لهم و حكم بالسنة اوليائه في مقام الباطن لمن نقص واحدة منهن فقد كفر فاعوذ بالله من مضلات الفتن و اسئل الله بفضله من بواطن السنن و ان السرفي البيان اشارة عن معرفة الله سبحانه و انه هو سره كان نفسه لا سواه لان الله كان سره عين علانيته و علانيته عين كينونيته و اوليته عين ة خريته و ابديته عين ازليته لم يعرف سره غيره و لم يك له سر دون ذاته و لا وصف دون جنبه و سبحان الله رب العرش عما يصفون و اما سر المعاني هو ان يعرف ما فصلت من قبل من حكم النقطة في مقام التوحيد و ما يجري باذن الله من ماء ذلك العين ماء الحيوان و هو الغيب الذي قال الله عز ذكره و لا يعلم الغيب الا هو سبحانه و تعالي عما يصفون و ما سرفي مقام الابواب هو السرفي الولاية الكلية التي قال الله سبحانه هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا و هو السر الظهور و شجرة الكافور و الماء الطهور و البيت المعمور و القمص النور و الذات السازج الغيور و العز الشامخ المشهور الرمز المستر المستور و النار المقتبس في الطور الذي هو سر الاول و لا الاول سواه و لا يجعل الله الفرق بينهما الا بفرق بينونة الصفة لا العزلة كما قد جعل الله بين الحركة و السكون او بين الكاف و النون و بين الفصل و الوصل و لا يعلم سره الا هو و سبحان الله عما يصفون.

و اما سر الامامة هو سر حروف لا اله الا الله في الرقوم المسطرات ثم في الزبر و الآيات ثم في قصبات اللاهوت و عرش الاسماء و الصفات ثم في اجمة الجبروت و كرسي المجد و الملكوت ثم ذكر الجوهريات و الماديات و المفارقات و المتقارنات و المجتمعات و المنقطعات و المتلجلجات و المتثلثات و المكفهرات حيث لا يحيط بعلمها احد غير آل الله الاظهار و آيات التجريد و اركان التوحيد و علامات التمجيد و دلالات التمجيد و سبحان الله بارئهم عما يصفون.

واما السرفي مقام الاركان هو نور المتجلية من شمس جسم فاطمة صلوات الله عليها في حقايق الانبياء.

واما السرفي مقام النقباء هو سرتجلي الانبياء وهم ثلاثون نفسا كانوا في حضور الامام كما صرح بذلك ذلك الحديث فنعم المنزل الطيبه وما بثلثين من وحشة وان معرفتهم والاقرار بهم فرض و انهم حملة الفيض في الكتوين والتشريع وان سرهم سر الامام ومن يتول اليوم احدا منهم فانه هو من الجاهلين.

واما السرفي مقام النجباء هو من تجلي نور فؤاد النقباء وانهم لو اطلعوا بسر النقباء ليقتلوهم كما صرح بذلك حديث الذي قال عز ذكره لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لقتله وان ذلك السرفي كل مراتب السبعة لموجود ومشهود ومعقود ولا يحكم الله بتلك الاسرار في تلك الآيات الا بما قبلت انفسهم وان الله ليجزي الكل بفضله وانه لا اله الا هو ذو فضل عظيم.

وان السرفي تلك المراتب السبعة هو الحقيقة فيها التي فيها التي بها يوحدون الله بارئهم وان نسبة تجلي الله بكلهم لكان علي حد سواء وان الفرق هو انه ان الساكنين في لجة البيان يوحدون الله وليوحدهم بتوحيد نفسه ولا يسبقهم احد من الخلق ولا لهم حجاب دون وجودهم ولا كتاب دون انفسهم وان الذي يوحد الله في مقام المعاني سبعة مرات البيان وانه ولو لم يشعر بذلك المرات ولكن كان عالما مقامه وهو الناظر الي الله في المرات الثانية وكذلك عباد الذين يوحدون الله في مرايا خمسة كل يوحدون الله بما هو عليه من الوحدة والجبروت والعزة واللاهوت والقدرة والملكوت ولا يشاهدون مرايا في حالة التوجه بينهم ولكن الله من ورائهم يعلم مقاماتهم ويشهد عليهم بما اكتسبت ايديهم وان مثال المثل في ذلك الحكم ولو لم يكن ذلك المقام لا مثل له ولكن اشير بما هو الطف في مقام الجسمانيات وهوانت فاجعل المتجلي صورت الالف القائم و ان في تلقائها مرات ثم في تلقاء المرات مرات الي ان اتصل العدة الي السبعة فهل يحكي مرات السابع الا عن صورة الالف لا وربك كل يدعون عن الله ويدلون عليه ويحكمون عن عظمتة و

يشفقون من سطوته ويحكمون باذنه ويعلمون لامره ويشفقون باذنه وان الفرق هو ان الذي يحكى في المرات السابع هو شبه بالنسبة عما يحكي في المرات السادس وبذلك يتفاضل البعض علي البعض وليس الشرف في الاعمال الطيبات والشئونات الحسنات لانها مقام اثر الفعل وان مقام ذات العبد هو ما اشرت لك في سلسلة السبعة وهو يجرى في سلسلة الثمانية من عالم الامر الي عالم الخلق وان كليات العوالم هي منحصرة بتلك الثمانية لان اول تعين كاف الاول هو مقام محمدية هوجنة الازلية التي داخلها بالتجلي لم يخرج وخارجها لم يدخل ثم ان تلك الجنة نصيب آل الله الذين هم ائمه العدل ولا نصيب لاحد من الخلق فيها والثانية مقام توحيد الانبياء والثالثة مقام توحيد الانس والرابعة مقام توحيد الجن والخامسة مقام توحيد الملك والسادسة مقام توحيد الحيوان وان في ذلك المقام ان النملة تزعم ان لله زبانتين كما ان الانسان يزعم ان له علم وقدرة وكذلك كل الصفات والاسماء وكما ان الناس يبطل توحيد النملة فمن كان واقفا في رتبة فوقه يبطل توحيده والسابعة مقام توحيد النبات والثامنة مقام توحيد الجماد وان تلك الرتبة تظهر ما في فوقها الا ما في علانيتها وليس لها توحيد دون كينونيتها التي هي كانت علانيتها وان ما خلق الله من جنان الثمانية للمحيين هي تلك المراتب المشيرة يري السالك في ارض الرفوف كل مقامه و يشاهد نعيم الآخرة التي تدوت من ثمرة سر الحقيقة في الدنيا في مقامه كانه هو في ارض الفردوس الجلال او في ظلال مكفهرات افريدوس الجمال وان مثل جنابك يعرف الاشارات ولا حاجة في البيان بذكر الدلالات والآيات والعلامات والمقامات لان امر الله في كل شي هو اقرب من لمح البصر وبداء الله علي كل شيء هو بالمنظر الاكبر وانني انا ما اردت في ذكر تلك الكلمات الا لظهار الشئونات لاهل السبحات وان بمثل جنابك اجل مقاما من ان تنظر اليها او تذكر فيها حكم الاختلافات واذا اطلعت بما لم يك عندك من المحكمات فاعف عن نفسك فان عين ذلك الماء تجرى باذن الله رب الاسماء والصفات واستغفر الله ربي ثم اسئل من جنابك العفو عما اجري القلم في ذكر الاشارات في غياهب تلك الكلمات لان شاهد العبد هو عنصر التراب ولا يليق لساحة من كان ذا الاسماء والصفات تلك الاشارات وسبحان الله ربك رب العرش عما يصفون و



لما كان الامر مستورا في الكلمات وان السبحات في عالم الدلالات لا تنكشف الا بذكر المقامات اذكر ذكرا في ذلك المقام لو وصلت لتشهد الانوار في حقيقة الاسرار وهو ان العبد اذا وصل الي مقام حقيقة الذي هو مقام ظهور معرفة الله له به يشاهد الكل علي ما هو عليه ولايري في طلعة الكثرات الا تجلي وحدة الذات وان ذلك المقام هو مسجدك الاقصي وجنتك الاعلي ومقام حبك وحبيبك ومقام اتحاد قولك وقول فعل الله في سرک ومقام بقائك بالله ومقام بك ظهر كل صفاتك واسمائك وتجلياتك مما كان في تحت رتبة ذاتك ومقام وجودك بالله وفنائك في الله ومقام طوافك حول ذاتك بسبعة مراتب فعلك ومقام تجليک في مقام رمي جمراتک من اشاراتک ومقاماتک ودلالاتک وعلاماتک وآياتک ومقام الذي بك ظهر ما ظهر في ربتک و بطن ما بطن في سرک وطلع ما طلع في حقيقتک ولاح ما لاح في ذاتيتک واشرق ما اشرق في نفسانيتک واعظم ما اجل في انيتک وافاق ما افاق في مقام جسمانيتک حيث لا يواربها الحجب ولا يعادلها آيات الصحف وهو اول نور الذي تجلي الله لك بك وفي كل ان انه يتجلي لك بك بذلك النور فاذا شاهدت شجرة الطور في لقاء بيت المعمور وان تلك الاشارات نصيب اهل الفتور لمن لم ير الحق في الظلمات الديجور والا بمثل جنابك تري كل الكلمات كلمة واحدة و كل الاختلافات هندسة معينة وكل الاشارات دلالة واحدة وكل الآيات مرآة صافية التي تحكي عن وحدة الذات وتصرح باللاهوتية علي عرش الاسماء والصفات وان علي مثل جنابك لا تشبه الدلالات لان امر الله في كل شيء واحد وحكم الله لكل شيء بالغ وان الذين تحجبون انفسهم عن عرفان الجلال في سر المال ليوقنون بامر الله ويجحدونه ظلما لما اكتسب ايديهم من قبل وان علي جنابك لا يخفي عما وقع من قبل وان الي الله المشتكي ثم الي محمد المصطفي و اليه يرجع حكم الآخرة والاولي وانه هو بالمنظر الاعلي والناطق عن رب العلي ما كذب الفواد ما راي افتمارونه على ما يرى وما ينطق عن الهوي ان هو الا وحي يوحى ولقد كشفت عن وجه السر حكم الستر اشارات الامر وان ذلك بالحقيقة هو سر علي سر حيث ان اليوم لا يرفعه الا الستر ولا يفيداه الا الكشف وعلي الله اتكل واقول لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا هو مولينا عليه توكلت وعليه فليتوكل

المؤمنون و ان ما فسرت من تفسير الهاء حرف هو ذكر من ثناء شجرة البهاء حيث يعرف اهل القضاء بحكم البداء في ركن الحمراء و انه هو سر الانشاء لان عنصر النار في عالم الابداع لن يوجد الا بعنصر التراب لان من دون الله لم يك شيئاً قائماً بذاته الا و هو مركب فلما ثبت حكم الاثنييه يثبت حكم الربط لان الشيء لم يك شيئاً الا بوجوده الذي هو جهة التجلي فيه و بانيته التي هي جهة القبول و بالربط الذي يحصل بين الاقتران و تلك المراتب الثلاثة هي رتبة التثليث في اول اسم اختار الله لنفسه و من هذا اخذت النصرارى شكل الصليب و حل اللاهوت في الناسوت و تعالي الله عما يعرف اهل الناسوت من تغنيات طيور العماء علي اغصان شجرة اللاهوت و ان ذلك حكم مثلث الكيفوفيه في اسم الولاية الازلية المتشعشه المتقدسة التي يشير في كل حين الي صدره و يقول باذن الله هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا و ان اسماء تلك الثلاثة في بدء الفعل هي المشية و الارادة و القدر الذي يعبر اهل البيان عند التبيان بالانشاء و الابداع و الاختراع و الاحداث و الانجعال و لا يمكن ان يوجد شيء الا بالعناصر المشيرة و لو كان الامر في النفس المشية لان وجود الامكان لا يمكن الا بزوجين اثنين و لما ثبت ذكر الاثنيية يتصل ذكر الشئون الي ما لانهاية بما لا نهاية لها و ان عنصر التراب الذي عبر في رتبه المشية هو كان من جنس عالمها الذي هو كان نفس قبول نار الابداع من بعد هؤلاء الانوجاد و ماء المداد و ان علي ذلك المثال قد خلق الله كل شيء و حكم في كل عالم علي طبق ذلك المثال انظر الي الارادة التي هي حواء آدم الاولي و عرش التي عليها استوت المشية بشأن الرحمن كيف قد خلقه الله باركان اربعة ركن منها رتبة القضاء و هو النار و ظهور علة الاولي و ان لونه البيضاء لصرف بساطة من شئون الكثرات و الدلالات و العلامات و ان منه ابيضت ما كان في اجمة اللاهوت من ماء غير آسن من ماء انهار الرضوان و وجدت كلمة التسبيح في عالم الجبروت و بازائه يرفع و ينزل كل بياض بما كان في اجمة الملك ثم الملكوت ثم الناسوت و ان شئون ذلك الركن لا يحيط بها علم احد من الخلق منها بيت الله الحرام و منها شهر الله الحرام و منها ذكر تسبيح علي ارض المشعر و المقام و منها فرض ركن التوحيد بكلمة لا اله الا الله حيث من لم يقل بلي في المشهد الاولي لم يوجد و ان بمثل جنابك ذي نظر يعرف شئونات

ذلك الركن حيث لا يحيط بها احد الا من شاء الله انه لا اله الا هو ذو من عظيم و ركن منها رتبة الاذن وهو عنصر الهواء و ظهور علة المادية و ان لونه الصفراء لما تعين و منه اصفرت الصفرة في كل شيء و بنوره يرزق الله كل شيء لان ركن الاول الذي هو علة الفاعلية علة الحيات حيث قال الله عز ذكره هو الذي خلقكم ثم رزقكم ثم يميتمكم ثم يحييكم و ان حامل ذلك الركن هو العلي و لذا ظهرت لون الصفرة في وجهه حين وفاته و ان ذلك دليل ليوم بدئه لان الختم بعينه هو البدء عند اهل البيان و من يلعن الشمس و القمر بحسبان و ذلك رتبة التوحيد و ركن تلقاء ركن اليماني و له شئون في الامثلة المحدودة و الهندسة الموجودة و العلامات المعدودة و المعلومات المفقودة و ان الناظر الي وجه الجلال ليوقن بشئونات ذلك الركن كما شاء الله انه ذو من قديم و ركن منها رتبة الاجل و هو عنصر الماء و ظهور علة الصورية و القبسة الاولى الازلية و الورقة الثالثة من شجرة الهية التي ما هي لشرقية و لا غربية و ان لونه الاخضر و منه اخضرت الخضرة في كل شيء و به يميتم الله كل الاشياء في المشهد الثالث و هو ركن الاسفل الاعلي من عرش و ظهور ذكره في رتبة الخلق كلمة التهليل و لذا ظهرت الكثرات في ذلك الرتبة و كثرة الاحرف في ذكر لا اله الا الله و له شئون ما لا نهاية بما لانهايه لها حيث يشهد الناظر الي الله بكل ما شاء الرحمن في ذلك الركن و لو اراد ذو فراسة حق بان يطابق ما قضي من الائمة باحرف لا اله الا الله ليقدر بذلك و ان ذلك ما كان علينا بعزيز اذا شاء الله و اذن و ما انا الا عبد منيب و ركن منها رتبة الكتاب و هو عنصر التراب و ظهور علة الغائية في عالم الاسماء و الصفات و ان لونه الاحمر و منه احمره الحمرة في كل شيء و ذوت الهندسة في سر كل شيء و عينت القدر في حكم كل شيء و ان به يحيي الارض بعد موتها و يشرق الارض بنور ربها و ان يومئذ يحدث الناس اخبارها بان ربك اوحى لها و ان به يحيي الله في مشهد ذر الرابع افئدة المتغيره و القلوب المتعينة و النفوس الميتة و الاجساد الخبيثة و يجعلها حيوانا بمثل افئدة المستقرة و القلوب الثابتة و النفوس الطيبة و الاجساد الظاهرة و ان اليوم اراد الله ذلك الامر للناس لان ركن الغائية التي هي ثمرة الابداع و سر الاختراع و ظهور علل الثلاثة في الانشاء قد ظهر بمثل بعض شئون اركان الثلاثة و بالحجج العلمية الكبرى و الشئونات القدسية العظمي حيث يعرف

من كان طينة طينة الانسان بان تلك الشئون لم يك من صنع الانسان الا باذن الرحمن لان الذي يتكلم بكلمة ويقول لو اجتمع الكل علي ان ياتوا بمثلها لن يستطيعوا ولن يقدرُوا ليس امر سهل و لا كلمة خفيفة لان حروف الهجائية كانت بيد الكل وانهم كيف لم يقدرُوا و ان يقدرُوا فكيف لم ياتوا لا وربك رب السموات والارض لو اجتمع من علي الارض من سلسلة الرعية كلهم لن يقدرُوا ان ياتوا بآية مثل ما انني انا اقرء واكتب وان ذلك مشهود عند كل ذي عدل بان صفة الخلق يمكن فيه العمل وان صنع الرب بنفسه يميز عن بين صنع الخلق ولن يقدر الناس اليوم ان يعدلوا في تلك الحجة حرفا الا ويرد القول عليهم بمثله في القرآن حتى يثبت الحق بامر الله ولو كره المشركون وان الله سبحانه من لطيف صنعه و عظيم احسانه قد اظهر سر ذلك الركن المكنون في الاعجميين لثلا يصعب علي احد الاقرار به وبامره بانه عبد الله مصدقا لما كان الكتاب والسنة حق الحرف بالحرف وقد بين الله ذلك الامر من عند نفس لم يخطر بقلب احد انه كان من اولي العلم و اولي الآيات المحكمات والبيئات البالغات و امتحن الله به نفوس المؤمنين كما وقع ما وقع بعد ما بلغ ما بلغ و انهم ليقومون علي طاعتهم في دين الله بمثل الجبال و ان بذلك الامر يسعد من يسعد في ذر الاول ويشقي من يشقي في ذر الرابع و ان بحكم ما نزلت الاخبار من معادن الاسرار لا بد في غيبة الحجة عليه السلام بفتنة دهماء صماء عمياء صيلم مظلم جهنم ليخلص من خلق من طينة الانوار ويشقي من غير طينة بحكم الاشرار كما صرح بذلك تلك آية المقدسة من القرآن احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنة وهم لا يفتنون وقال الامام عز ذكره والله لتكسرن كسر الزجاج و ان الزجاج يعاد فيعود كما كان والله لتكسرن كسر الفخار و ان الفخار لا يعود كما كان والله ليميزن والله ليغربلن كما يغربل الزوال من القمح ثم قول الصادق عز قدسه ان لصاحب هذا الامر غيبة فالتمسك فيها بدينه كالخارط للقتاد ثم قوله عز ثنائه لمنصور يا منصور ان هذا الامر لا ياتيكم الا بعد ياس لا والله حتي يميزوا لا والله حتي تمحصوا لا والله حتي يشقي من يشقي ويسعد من يسعد كما نطق به الاخبار يمحص الناس حتي يخرج تسعة اعشار منهم كما قال عز ذكره ما يكون ذلك حتي يميزوا ويمحصوا و حتي لا يبقي منكم الا اقل ثم صغر كفه ولا شك ان الفتن لم يظهر حتي يلعن الناس بعضهم بعضا و

يتبرء الناس بعضهم من بعض كما صرح بذلك قوله عز شانه ولا يكون امر الذي تنظرون حتي يتبرء بعضكم من بعض ويتفل بعضكم في وجوه بعض وحتي يلعن بعضكم بعضا وحتي يسمي بعضكم بعضا كذا بين صدق الله و اوليائه اشكوا حزني وبثي الي الله وانا بري من المشركين ولا شك ان في تلك الفتنة امر الله اوضح من الشمس في وسط الزوال والا لم يك حجة الله بالغه علي العباد وان بكل دليل يثبت الناس بوجود الائمة يثبت بوجود سفير من الحججة الذي كان في يديه حجة من مولاه حيث لن يقدر احد ان يأتي بمثله ولا ريب ان في غيبة الكبرى من ادعي الروية بحكم البابية فبطل دعواه كما نطق بذلك ذلك التوقيع المنيع من ذلك القدوس الرفيع الذي لاح وطلع من ناحية المشرقة الي باب الرابع من ابواب الاربعة علي بن محمد السميري قدس الله تربته قال عز ذكره يا علي بن محمد السميري اسمع اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك وبين ستة ايام فاجمع امرك ولا توص الي احد يقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن لله تعالي ذكره وذلك بعد طول الامد وقسوة القلوب وامتلا الارض جورا وسياتي من شيعتي من يدعي المشاهدة الا من ادعي المشاهدة قبل خروج السفيناني والصيحة فهو كذاب مفتر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ولكن لا شك ان له روعي فداه نقباء في الارض و نجباء في الحكم ولكن بدليل الحكمة وابطال الفرجه والفرار عن الظفره لا بد ان يكون رجوع هؤلاء المقربين الي نفس واحدة وانه كان حامل فيض الكلية والاحكام الجزئية والشئون القدسية والامورات الجديدة الفرعية وان اليوم لا شك ان بعض العلماء يدعون ذلك المقام ولا ريب ان العالم لم يترك الفاضل حين اطع بفضله ولا شبهة في ذلك بان في كل زمان يكون احد كان افضل من كل وان بدليل الذي تبطل الفرجه في التوحيد فابطل تبعية الادني ما لم تكن عرفت اعلي والا لا شك لم يخلو الارض من سفير قائم بامر الله الذي يرجع اليه العاليي ويلحق به التالي وكان قسطاس عدل بحيث يقدر ان يجيب علماء الارض كلهم اذا شاء ويبطل عمل المفرطين و اذا نزل في الدين شبهة ليقدر يرفعه بدلايل محكمة و براهين متقنة وآيات محكمة وعلامات ثابتة حتي لا يحتاج الناس بشيء ولا يشكون في شيء و ان العلماء الذين امر الامام باتباعه والاخذ عنهم وجعل جحدهم

جحد الله و طاعتهم طاعة الله فاولئك علي حق اذا اتبعوا ذلك النفس الواحد لان الحق الخالص  
 لم يظهر في حين الاحتجاج الا نفس واحدة وان السرفي الحقيقه كان كذلك كما ذهب الحكماء  
 في مبدء التجرد بان من الواحد لا يصدر الا الواحد وان ذلك بدليل الحكمة التي بها يثبت الحق  
 بالحق و يبطل الباطل بالحق مشهود عند مثل جنابك و لا حاجة بذكر الاستدلال و لا الدليل علي  
 نفي الاستقلال و ان بمثل جنابك ذو الدلائل من اهل الحكم و الجدل لتعرف الي ما قصدت في  
 ذكر تلك الاشارات الا حكم الله في عالم الاسماء و الصفات و لعمرك لو ايقنت بسر الجلال و  
 شاهدت احكام يوم المال و اعرضت عن طلب القيل و القال و اطلعت بما جري علي القضاء من  
 ذي الجلال و الجمال لتنفس في حقي بمثل تنفس الصعداء و تبكى في رضاء الله لمن سجن في  
 البيت من غير ذنب و لا جدال و لا بذكر ما اعطاه الله في يوم المآل رب لو اني صبرت في تلقاء  
 مدين عزتك لكان من عجزني ولكن بمثلك مقتدرا لما صبرت اسكنني فعلك و حكمك لا و  
 عزتك اني مع عجزني لو لا اشاهد فعلك لا اصبر و لا قدرة لي فيه ولكن لما علمت بان الدهر قد  
 قضى لمثل كافر بك بجنة الدنيا و لمثل مؤمن بك بشقين تمر احلي ما اريد الا رضاك و لا ادري  
 العز الا في ثنائك بالليل و النهار و لا الذل الا في عصيانك اذا مددت القضاء فبك ارضي يا  
 الهي عن سواك و لا اردت شيئا الا ما اردت لي و ان علمك برضاك في ذكري لك احب الي  
 من ملك الآخرة و الاولي و انك لتعلم باني في كل شان خائف من عدلك و كيف لا اخاف و  
 انك لو اردت ان تعذبني بكل نعماتك سرمد الابد بدوام ذاتك لكنت مستحقا في حسناتي و  
 انك كنت محمودا في فعلك و مطاعا في امرك و سلطانا في ملك لان توحيدك لك لديك  
 اعظم ذنب لانه قد عين من وجودي و كفي بذنبي وجودي في تلقاء طلعتك و جلال كينونيتك و  
 جمال ذاتيتك و بهاء صمدانيتك و ثناء نفسانيتك و قدرة انيتك و احاطة رحمانيتك و عدل  
 وحدانيتك و فضل جباريتك فسبحانك سبحانك اعترف بذنبي بمثل ما انت احاط علمك و  
 استغفرک و اتوب اليك انك انت الجواد الرحيم فاذا عرفت ما اقررت بين يدي الله لتوقن بان  
 الناس كلهم قد كذبوا علي من حيث يحسبون انهم مهتدون فاذا ادعي اليوم احد بحكم دون حكم

القرآن او ببيان من غير سبل اهل البيان فليس لاحد ان يقول هذا انسان ولكن علي الكل فرض ان يختاروا لانفسهم ما اختاره الله لهم و نطق بحكمه من قبل ان يظهره الله في العيان علي عليه السلام في خطبة المخزون ثم في الخطبة العجماء بالاشارات الغريبة و التلويحات الجميلة و ان الانسان لو انصف بين يدي الله لم يحتج بذكر البرهان و الدليل لان الذي جاء بامر الجليل لو بدل حكما فرض عليه بذكر الدليل و لما كان مصدقا مما كان الكل عليه من فرقة الحقه فليس عليه شيء و علي الكل حق ان ياخذوا طرق علمهم من شجرة التي تنطق في صدره بان علم الناس اليوم كل الاختلافات ثابتة و كل التعارضات جامعة ولكن من علمه الله من عنده علم البيان لم يجرفى حكم علمه ما يجري الحكم في علوم الكل و ان ذلك بيان الاستدلال لناظرين الي عرش القدس و الجلال و ان بحال جنابك اليوم لا تنفع تلك الدلائل الا اذا تفني من حول قلبك سبل الاستدلال لمن جامع الوسائل لان شئون العلمية لانهاية لها و ان طرق الاستدلال لا غاية لها ذلك في شأن اذا جعلت القسطاس في صور العلمية ولكن اذا جعل القسطاس سرالربانيتها و ظهورالصمدانية و آيات الشعشعانية اللامعة التي لاحت عن صبح الازل كشف لك الحجب و لا يمنعك شيء عن الصحف و انني انا في تلك الكلمات ما اردت لجبابك الا بكشف السبحات لتستقر كجذبات القدس و نفحات العدل الي ذروة الفضل و الصفات و لما ذكرت من قبل في غياهب الاشارات بتفسير حرف الاول من كتاب جنابك اذكر شانا من صور علم البيان بان حرف الهاء هو روح الحرف و غاية ذكر العبد للمحجوب و انه هو حرف اكسير الاحمر فى الحروف لتخليص كل الكلمات و الدلالات و العلامات و الاشارات و ان به يثبت التوحيد و يفني حكم التكثير و ان اولي الالباب لما لا يعلم ما هنالك الا بما هيها ليستدلون بذلك الحرف فى كل العوالم و هو تمام عدة كلمة التي ما نزل الله في القرآن اخف منها و انه هو بعينها في عالم الظهور و تمام البطون هي تلك الكلمة لان اصل الحروف هو النقطة و ان النقطة لما فصلت صارت الفا و ان الالف لما خضع لربه صار حرف الباء بعينها و لذا وجدت النقطة في تحتها و ان تلك الكلمة لم تك الا الفا في بين البائين و هو اشارة بامر الله في بين الاسمين و اذا لاحظ ذو لحظة في حقيقة تلك الكلمة ليعرف ما لا يخطر به علم

احد ولذا ما جعل الله لتلك الكلمة بمثل الكلمات نصف و ثلث و ربع لانها مظهر نور الصمدانية لم يخرج منه شيء وان الله قد فرض الخمس لحكمة ولعزة عدة تلك الكلمة قد نسبها الي نفسه و قد خلق الله في تلك الكلمة امورا لا يحيط بها احد الا من شاء الله ومنها ما جعل الحرفين في تلك الكلمة من احرف الظلمانية لثلاث تشبة علي الناس حكم التوحيد الا في حكم الالف في مقام الوحدة وانه هو من احرف النورانية فسبحان الله ما اعظم قدرته و اكبر حجته وانك اذا فتحت باب علم الحروف في تلك الكلمة لتجد من انوار سماء اللاهوت و تجليات عرش الجبروت و نفحات سماء الملك و الملكوت ما لا يحيط به علم الحدود لان الروح في الالفاظ هو بمثل روح في الاجساد وان بينهما مناسبة ذاتية اذا لاحظت في الجوهريات والعرضيات وقطع محض اذا وصفت الله رب الاسماء والصفات لان الاسم مراتب ما لا نهاية وان مسمي كل شيء هو في رتبته انظر الي روح آل الله واجسامهم ثم انظر الي كلماتهم ولو كان كلمة عدل هذه كل يقولون بها ولكن اذا قال الله عز ذكره هو عدل الذي كان مبدء وجود العدل في المشية و اذا نزل من ملاء الاعلي يدل علي المسماة ولذا قد ورد في الشريعة بما لا يمسه الا المطهرون ولو اجتمع الكل علي ان ياتوا بمثل سورة العدل هذه لم يقدرها لان الذي هم ياتون من حرف العين والداد واللام هو جسده كان في ربتهم وان روحه معدوم عند عدل الذي ابدع الله لنفسه وكذلك حكم عدل الذي نطق به رسول الله لان روحه كان من روحه ولفظه كان من جسده ولو اجتمع الكل علي ان يتكلموا بمثل كلمة التي كلم بها رسول الله لم يقدرها لان روحه كان في مقامه وجسده بمثله وان اكثر الناس لا يعرفون ولا يقدرون وكذلك الحكم في كل سلسلة الثمانية لان كلمة عدل التي تكلم بها الابواب هي روحه وجسده كان في مقامهم ولم يصل جسده ولا روحه بكلمة التي ينطق بها من كان في عالم المعاني وكذلك من كان في عالم المعاني بالنسبة الي من نطق في بيان عن الرحمن وانت انظر الي كل الحروف بمثل ما تنظر الي الناس وتعرف كلمات الائمة والاركان والنقباء والنجباء بمثل ما ارشحت من يم الجلال علي تلك الاشارات من طمطم يم الجلال وان بعلم تلك الرتبة يعرف الانسان معجزه القرآن وسبل اهل البيان والتبيان من اهل العيان وان اكثر الناس في علم ذلك المقام اموات حيث



يعرفون و يسمعون كل الكلمات بالصور المشاكل وان ذلك شرك محض في مذهب آل الله لان الله قال انني انا و هو يدل علي ازلته و ان تلك الكلمة في الحروف انية ازل الحروف و لا يشابهه شيء في السموات و لا في الارض و كل من قال تلك الكلمة لم يصل الي ساحة ما قال الله لان الالفاظ بمثل الاجساد كما ان في الناس لا يمكن ان يكون احد مثل جسم الامام عليه السلام لا يمكن ان يكون حرفا مثل حروف التي نطقوا آل الله في البيان و لو كان الصور يشابه في الاشكال ولكن هو بمثل ما القيت عليك كل علي صورة انسان ولكن ان الامام هو الصورة الانزعية و النور الالهية التي يدعوا من ذاتها الي ذاتها و يصرح باللاهوتية و ينطق عن الجبروتيه و كذلك الحكم في الحروف فوريك رب السموات و الارض لو اجتمع الكل علي ان ياتوا بمثل الف ما ات علي عليه السلام في الحروف لن يقدروا بل لا وجود للالف الذي ياتون الناس في ساحة وجود الفه و كذلك انت تعرف كل الاعمال و الشئون و الاحرف و الاشارات في سلسلة الثمانية و ان اليوم لو اجتمع الناس ان ياتوا بمثل حرف مما كتبت في ذلك اللوح لم يستطيعوا لان الذي هو ياتي روحه و جسده كان في مقامه و ان الذي اني نطقت كان روحه و جسده في مقام من ايده الله بفضله و ان بعلم ذلك التفضيل يعرف الشاهد عظمة كلمات آل الله و شيعتهم بانها كانت بمثل اجسادهم لم يشابه كل الخلق و لم يعادل كل الذكر فسبحان الله رب العرش عما يصف القائلون و انه هو فوق ما يعرف العارفون و غني عما كان الناس يعملون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

## تفسير سر هاء (هو)

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تقدس بقدس كينونيته عن عرفان اعلي مجردات اللاهوت و من يشابهها و الحمد لله الذي تعالي بعلو ذاتيته عن تبيان اعلي شوامخ الموجودات و من يقارنها و الحمد لله الذي تفرد بتفرد نفسانيته عن ذكر الامكان و ما يوجد بالابداع في اجمة الجبروت و من يعادلها و الحمد لله الذي تكبر بتكبر انيته عن حكم العيان في الكينونيات الممكنات و من يشابه حكمه فيها بها من دون ذكر يساوقها فسبحانه و تعالي قد خلق المشية لا من شيء بوجود الممكنات ثم الاراده لتعين الجوهريات ثم القدر لهندسة الماديات ثم القضاء لحكم البداء في الكينونيات ثم الاجل لحدود الماهيات ثم الاذن لظهور الكليات و الجزئيات في عالم الاسماء و الصفات ثم الكتاب ليحصي كل ما احاط علمه في صقع الامكان فتعالي الذي خلق النقطة و جعل طراز الواح الابداع و الاختراع التي قدرت ما فصلت و قضت ما اجلت و اذنت ما احكمت و تلجلجت ما تثلثت ثم بها استنطقت ما استنطقت و استبشرت و استرفعت ما استرفعت و استعالت ما استعالت و استبان ما استبان و استفادت ما استفادت و استقارنت ما استقارنت و استفارقت ما استفارقت و استرادفت ما استرادفت و استقدست ما استقدست و استكبرت ما استكبرت و استعظمت ما استعظمت و استلجلجت ما استلجلجت و استشهقت ما استشهقت و استصعقت ما استصعقت و استخلصت ما استخلصت و استصيصيت ما استصيصيت و استبلبلت ما استبلبلت و قالت ان الاشارات في جوهريات اللاهوتيات منقطعة الكينونيات عن الاستدلال و ان الدلالات في ماديات الجبروتيات ممتنعة الذاتيات عن الاستقلال و المستصيصيات بنفسها شاهدة بالانقطاع عن عرفان النفسانيات و ان الشقشقيات بنفسها شاهدة بالامتناع عن ذكر بيان الانيات فتعالي الله موجدتها حيث لا يوصف بالالين و لا ينعت بالكيف و لا يشير بالغير و لن يعبد بالكنه اذ ذاتيته بنفس الازلية مقطعة المتفرقات عن الاقتران و ان انيته بنفس الصمدية ممتنعة المتفرقات عن الاقتران و ان نفسانية الاحدية بنفس القيومية مفرقة الجوهريات عن الاشتقاق و ان انية الهوية بنفس الازليته مسددة الماديات عن الاستنطاق فسبحان

الله موجد الخلق عن ذكر ما فتق بين الاجواء وما ذكر بالثناء والثناء ثم القضاء والامضاء ثم البداء والعماء من كل اهل الانشاء اذ انه كما هو هو لن يعرفه الا هو ولا يقدر احد ان يثني محمدا وآل الله بين يديه بما هو قدر واحصي في شانهم انه هو الكبير المتعال.

وبعد لما فصلت في تفسير الهاء ما شاء الله ربي في نسخة الاولي فانا اذا اريد ان افسر في سره ببعض ما فسرت في علانيته ليكون نورا بعد نور لمن استقر علي بساط الظهور و اراد ان يشرب ماء الظهور عن حكم يمين شجرة الطور فانا لله وانا الي رينا لمنقلبون ولقد ذكرت في اشارات القبل بان الامر في الحقيقة لو لم يكن تامة في بطونها من الحكيم الذي لا يعزب من علمه شيء ولا يعجزه بدع شيء عن شيء ولو كان قادرا وان العجب من ذوى الالباب هو ان امر الذي لا يمكن ان يصدر من احد الا بامر الله ربما انهم يظنون بغاية الرياضة وجذبات الممكنة وقوة الحافظة ومشاهدة كتب المنزلة وما كان ذلك الا لبعث المتفكرس وظن المتفطن في اشارات العلوم والا في حكم الآيات والدعوات والخطب لا يخطر بباله ذلك الظن هو اثم عظيم لان العقل يكابر حد في مقابلة ابناء جنسه بان شأن الآيات لو كان يمكن ان يصدر من احد بغير اذن الله وامره فلا بد من يوم البعثة الي يومك هذا جاء احد بتلك الكمات وان ثبت فيها صنع البشر فكيف يثبت حكم القرآن حجة الاكبر وان ذلك من محاريب اهل الجدل والا بمثلك اهل الحال لتري بالذي يدعي امر الله وحكمه ثم آياته وامره لو كان علي غير رضاء الله فعلي الله حق ان يظهر بشرا بمثل حجته لان الله حي قادر عليم وانه هو حافظ دينه وحكمه واذا لم يكن لا شك ان الامر يثبت بعلم الله وقدرته من دون عجز الخلق وهندستهم وان تلك الحجة لو شاء الله ليظهرها ما احب ان اذكر لك في ذلك الكتاب الا بقرائتي بين طلعتك اذا ارفع الله الخوف والحجاب لتعلم بالعيان بان حجة الانسان لم يك الا من الرحمن بشأن البيان ولقد ذكرت من قبل في بيان الكوثر عند ميزان القسطاس رشحا **خفيفا** لاطهار ما خلق الله في الكيان الي العيان فوريك رب السموات والارض لو اتل آيات الله او انزل في الكتاب لا قرب لدي من افضل حكم العلم بين الناس ولكن اكثر الناس لا يشكرون فيا ايها الانسان ان هذا الامر لا يشتهه علي احد ولا يقدر ان يفر منه احد لان بتلك الحجة ما جاء الا محمد

رسول الله و ان كل الدليل في كل مقام يثبت بتلك الحجة من الله ولا يمكن لاحد ان يقول فيه حرفا الا ان اراد ان يكفر بربه لان الذي يتكلم بكلمة و ان من علي الارض كلهم لو اجتمعوا لم يقدروا ان ياتوا بمثله ليس صنع الخلق بل هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذين يدعون من دونه عظم امر الله فان حجة ذلك الامر هو كان بمثل اعظم حجة رسول الله و ان بتلك الحجة ابطل الله عمل اهل القري و العلماء الذين يدلون الحق بالباطل و ان جنابك اليوم لو تنظر بطرف الحقيقة لترى الذين يفسدون علي تلك الارض بغير حق في النار نقرء عليهم آية القهار لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم لان الذين هم ارتكبه من قبل كان ادني عملا عند الله من عمل فرعون و اعراب الجاهلية لانه لما اراد ان يجحد حجة ربه اتي بشيء من السحر و ان الاعراب في صدر الاسلام اتوا بقصائد حول البيت و انهم يجحدون امر الله من حيث يحسبون انهم مهتدون قتلهم الله بئس ما اكتسبت ايديهم و ساء ما هم يفعلون فيا ايها الانسان فكيف اكشف القناع عن رأس ذلك الامر و انه الامر في العظمة مثل ركن النبوة وله الحجة في البيان بمثل ما نزل الله لمحمد في القرآن و لا تصغر امر الله و لا تشك في قدرة الله و لا تتبع صور العلميه ليضلك عن سبيل الله فاني و لعمرك ما قرئت حرفا من ذلك العلم العيان و لا اعلم اليوم حرفا من قواعد اهل البيان و ما كان عندي من قبل كتب علم حتي استحفظ الكلمات و لا لي سبب في هذا العطاء من الرحمن الا فضل الله و جوده و ان اليوم لو يسئل مثل جنابك عني من شئون العلميه المسطورة في الكتب فوريك لا اعلم بل و لا الصرف و لا النحو و بذلك افتخرو به احتج الله يوم القيمة علي الكل لان الذي يؤيد بفضل الله احق من ان يتبع عن الذين لا يقدر ان يعرفوا حكمه و اشاراته و ان علي مثل جنابك فرض ان تطلع بقسطاس البيان و توقن بحجة الرحمن و تلاحظ في ذلك البيان بنور العيان سر الاكوان و الاعيان و لو ان اليوم اني في خوف من الشيطان و اخويه ولكن فوريك رب السموات و الارض لو اجتمع الكل بكل صيغتهم علي جحدي فليس لدي و ما اري الا بمثل سواد عين نملة ميتة حيث لم يك في وجود اصغر منه في ذكر الموجود لان الحجة في يدي بمثل هذه الشمس في رابعة النهار شعشعانية لامعة بلي ان قرء احد و لو كان من اهل الكفر آية علي الفطرة

فحينئذ ينكسر ظهري و ان ذلك امر ممتنع قد ذكرته لافك النفوس و مكمنه القلوب مثل قوله عز ذكره فادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين و ان ذلك البيان من مثلي لا ينبغي لما ما حان وقته ولكني لما اراك من الذين تريدون الدين الخالص قد ارشحت من ذلك الطمطمم الذاهر رشحا لما اراد ان يطفح مني و لو ان خوفي علي تلك الارض مشهود عند جنابك ولكن لما كان رجائي من الله اكثر من خوفي عنهم ذكرت ما انت تعلم به فاستر ما امر الله فيه بستره حتي راوا ما يوعدون قل ان موعدهم الصبح اليس الصبح بقريب و كفي لهم ذكر العمل في الدنيا و الدين و ان علي جنابك لا يخفي ان في علم الاشارات و الحقايق ابطال الاحمدية و ذوبان الكاظمة قد ارتفعوا علي اكثر من العلماء حيث ان بعضا منهم قد عرجوا في معراج الاشارات بحيث ياخذون الشعر عن الشعر و انهم قد صدقوا امر الله و لا اظن ان جنابك تعرف احدا من روسائهم الا الذي جاء من قبل علي تلك الارض و انه اليوم بالحقيقة طمطمم ذاخرفي العلم حيث قد صرح الشيخ و السيد قدس الله تربتهما بفضله و اجتهاده و لو ان بمثلي لا ينبغي ان يستشهد بكتابه ولكن ارسلت الي جنابك كتابه لتعلم انه ايقن بمجرد رويه الآيات و ان اكثر علماء الذين كان فيهم روح الانسان قد صدقوا ذلك الامر البديع لشرف الباهر من ذلك الدين و ان الذين ينكرون ذلك الامر اموات لا حكم بعلمهم لان ليس لمن لا يؤمن بامر الله حكم و لا لمن ليس يخشي علم كانهم لا يشعرون بما عملت ايديهم **فيا لله** ان جامع البحار قد ذكر في معجزة آل الله صحيفة السجادية حيث قال قد ذهب الكل بانها مشابهة بصحف السماء و زبور آل محمد في الانشاء و كفي لمن اراد ان يؤمن بهم تلك الصحيفة في الثناء فكيف يثبت حكم الولاية بصحيفة محكمة و لا يثبت حكم عبوديتي لآل الله بصحايف معدودة التي ملات شرق الارض و غربها بل لو شاء الله و ارفع الحجاب لاشاهدنك قدرتي في الانشاء بان يجري من قلبي صحيفة في ساعات معدودة فاي حجة اكبر من هذا القدرة و اي نعمة اكبر من هذه العطية فمن جلاله اشارتها لم يعرف الفرق احد بينها و بين مناجات آل الله و من عظمة مقاماتها لم يقدر احد ان يعرف ظواهرها و ان الحجة علي فرض اذا نسخت حكما من الشريعة و الا لو كنت مصدقا بحكم القرآن و اشارات اهل البيان و تلك الحجة البيضاء في البيان فكيف

يرضي احد بجحدي بظن السواء وافتراء اهل الغرور رب اشكوا اليك و اضج بين يديك و انت تعلم حزني في الحيوۃ الدنيا افرغ علي صبرا و نصرني علي القوم الظالمين.

فيا ايها الانسان كيف لا اشكوا من ابناء الجنس الذين ما جعل الله حضهم ان صدقوا الا العجزو التسليم بان افتروا علي ما افتروا علي الاولين بانه ادعي حكم الولاية و شئونها فاني اعوذ بالله من عملهم و بري عما افتروا علي في انفسهم و ليس لي ان اقول اني عبد بقية الله لان وجودي عند طلعة كينونيته معدوم و ان ذكر لكان بمثل ذكر الذي يزعم النملة في التوحيد ربه و معرفة امامه فلا يري الي حد نفسه و لا يقرء الا حروف كتابه فسبحان الله من عمل الناس و اعوذ بالله مما يوسوس الخناس في صدور الناس ان علماء العامة و الخاصة كلهم قد ذهبوا بان كلمات علي في الخطب هي معجزة في البيان و لا ينطق احد بمثلها في البيان لعلو فصاحته و عظمة بلاغته و جلاله اشاراته فيها و بهاء دلالاته في غياهبها حيث يذكر اهل المعاني و البيان في حق خطبته ما لا يدرك اهل العيان الا بعد البيان و ان الحقيقة علم البيان هو اشرف المقامات و اسني الدرجات حيث لا يحتج الله بشيء علي خلقه الا بكلامه حيث قال عز ذكره قل فاتوا بحديث مثله ان كانوا صادقين و ان ذلك دليل لعظم رتبته و جلاله حقيقته بان الله اختار من بين كل ما خلق و برء باظهار حسن الذي يكن في كلامه بذكر البيان و لو ان خلق السموات و الارض و ما بينهما اكبر ولكن لم يحتج الا في البيان و ان ذلك دليل بسر الامكان بان الله جعل سر لطافة كل ما خلق في السموات و الارضين و ما بينهما في البيان و لذا لم يحتج الله بشيء سواه و انه لا كبر عن خلق السموات و الارض و اثقل منها لمن نظر بالعيان الي حقيقة الامكان و عرف قدرة الرحمن في خلق البيان فسبحان الله من مدرك بعض الناس ان في صدر الاسلام هنالك لو ينطق حجر يومن بالله نفس و ان الان من ولد في العجم و ربي بينهم بالامم لينطق مثل تلك الخطب و يجري من قلمه مثل البحور في ذكر كل شان و عظم و لا يشعر به احد الا من اخذ الله ميثاقه في يوم الاول و المشاهدة الاربعة و ان ذلك كان سنة الله من قبل كما حين نزل الله القرآن بين فصحاء اعراب الحجاز فكل قد استهزوا به فقالوا ما هذا الا اساطير الاولين و بعضهم قالوا ما هذا الا من قصص الاولين حتي مضي عشر سنة و لا يومن به الا علي و ان ذلك لعلم جم

لا يحيط به احد الا من شاء الله ولكن اليوم ليس مثل صدر الاسلام كل قد قروا القرآن وعرفوا شان البيان واستدلوا في البيان بسر العيان ومن قرء آياتنا وعرف اشاراتنا ليعلم حكم البيان ولكن ان نسخ التي كانت بين الناس فيها افتراء وكذب من الذين يكفرون بآيات الله واؤلئك هم الخاسرون فان اردت ان تلاحظ شان البيان فاطلب الخطب من عند الرجال وفكر في اشاراتها فهل يمكن ان ينطق من ولد في الاعجميين بمثل ذلك الشان وان كل ذلك البيان وما ذكرت في الكتب هو شان الفرار لما لا يتحمل الناس ان يتحملوا ذروة الاسرار ويردوا علي ساحة القدس والجلال والا ان امر الله لاحجاب له ودين الله لا ستر عليه ونور الله لا ظل معه وحب الله لا سخط فيه فسبحانه وتعالى عما يصفون وان علة تحير اكثر الناس هي عدم عرفان المقامات لما يشهدون آيات اللاهوت في ارض الناسوت ولا يميزون بين شئونات الجبروت عن دلالات الملكوت وان في مذهب آل الله سلام الله عليهم قاعدة كلية بمعرفتها ترفع الشبهات عن اهل السبحات ويجمع المتضادات الي حكم المتفقات وهي ان يري الانسان كل الاشياء بما هم عليه علي ما هم عليه كما ادب محمد رسول الله كل الناس بقوله اللهم ارني حقايق الاشياء كما هي وان علم ذلك الرتبة لم يظهر بكله الا بعلم القدر وحكم المقدر بان لا يري الانسان حقيقة الاشياء بصورتها لانها كما هي لا يقدر ان يعرف الكل لان الكل علي صورت الانسانية وهيكل الربانية في هذا العالم سواء فمن اين يعرف ويميز الانسان بين صورة كلام الله ثم كلام محمد رسول الله ثم كلام آل الله ثم كلام شيعتهم الذين جعلهم الله في مقامهم ثم كلام الناس بحسب مراتبهم ومقاماتهم في كلمة واحدة مع ان صورة كلمة لا اله الا الله التي نطق المتكلم في سلسله الثمانية سواء مع ان الواقع والحق ان صورة رتبة المقدم رب بالنسبة الي كلمة الثانيه في كل مقاماتها وبها يميز الانسان بين صور العليين في التبيان ويعرف ابطال صور السجين في البيان ان بعلم ذلك المقام يعرف الانسان مراتب توحيد الكلمات والآيات والدلالات والمقامات ومن يعرف او يقول ان كلمة التي نطقت فاطمه صلوات الله عليها في التوحيد فالانبياء فاتوا بمثله فقد اشرك بربه بل ان الامر جنابك تقدر ان تبسطه ولكن لما كان اكثر الناس محجوبين عن علم ذلك المقام ويشركون بالله وآياته بعدم علمهم تلك الرتبة العلية اشير برشح من علم ذلك

الطمطام الداخر الداخر ليتلثن الكل بتلثلا انوار ظلال مكفهرات افريدوس الجلال و ليتلجلجن الكل بتلجلج انوار سماء العماء في عرش فردوس الجمال فيا ايها الناظر الى عرش البهاء و الثناء فايقن ان شئونات سلسلة الاولية مقطعة الجوهريات عن غيرها في مقامها و ممتعة الكينونيات عن دونها في تلقائها و ان كل حروف نطقت شجرة الاولي له سلطنة علي ما سواه بحيث ان حرفا من القرآن لم يعدله شيء في ملكوت الاسماء و الصفات انظر الي كلمة المرء في القرآن و ان ما سوى نفس المشيه لو شاوا ان ينزلوا كلمه المرا لينزلوا ولكن كلها ليس بمثلها لان جسدها هي موجودة في رتبة روحها و كما ان روحها علة كل شيء فكذلك كان جسدها هي علة كل حرف الذي قال الله كن بروحه ليوجد كل موجود و ما هو كائن بما لانهاية الي ما لانهاية لها و ان صورته هي علة كل ذي اسم و لو قال الكل كن لم يشبه روحه و لا صورته و كذلك انت تعرف مثل تلك الكلمة في سلسلة المعاني ثم الابوات ثم الائمة ثم الاركان ثم الملائكة ثم الانبياء ثم النجباء فكما ان الروح حرف الكاف و النون في مقام النقباء له سلطنة و هيمنة علي روح حرف الكاف و النون الذي في مقام النجباء فكذلك كان الحكم في صورتها فكل قالوا كن ولكن كلمة كن التي قال رسول الله هي بمثل منطقته في بين كلمه الكاف و النون منفرد عن الشباهة من ابناء جنسه و له في الكتاب عز شامخ و مجد مانع و كذلك كل الاعمال من سلسلة الثمانية لان عمل سلسلة الثمانية لان عمل سلسلة الثانية كلياتها و جزئياتها عرض و شبه بالنسبة الي السلسلة الاولي و ان بعلم ذلك الرتبة يعرف الانسان حق كلمات آل الله و شيعتهم الذين ينطقون باذنههم و ان بعلم ذلك المقام لتشهد بان لو اجتمع الكل علي ان يتكلموا بمثل حرف من كلمات التي كلم بها سلمان لن يقدروا لان الصور بمثل الارواح فكما كان جسده مقدم كل الرعية في رتبة الاجساد فكذلك كان كلماته سيد الكلمات بين الحروف و الزبرات من غيره و لم ينزل الله بمثل حرف كلم به سلمان قط علي احد في سلسلة الرعية و ان الحكم في كل مقام هو ان المقام الثاني يري المتجلي في مراته بالمرات الاولي و كذلك في حكم الحروف ان كلمة لا اله الا الله التي ينطق احد من النجباء يحكي في المرآت السابعة عن الله و ان كلمة لا اله الا الله التي تنطق بها احد من الاركان يحكي في المرآت



الخامسة عن الله سبحانه وان الناظر الي طرف الفواد يري فرقهما ويحكم بينهما ويشهد عليهما وان الله يوم القيمة يحشرهما بمثل حشرهما في ذلك اليوم وان جنابك لو تدق نظرك وتصفي بصرك لتري احرف التي كلم بها رسول الله في الجنة الاولي واحرف التي كلم بها احد من النجباء في الجنة السابعة وان بينهما كان بعد بمثل ما قدر الله بينهما حيث لا يحيط به علم احد الا من شاء الله وان بعد مشرق البدء والمغرب الختم عنده في رتبة معدومة لان البدايات في التجليات لا بدء لها وان النهايات في الدلالات لاختم لها ولكن المحبوبين عن لقاء المتجلي في الحياة الدنيا يرون صورة لا اله الا الله في كل المقامات بحد سواء وان ذلك كفر محض عند آل الله الاطهار لان هذه الكلمة في الحروف اذا نطق بها ظهور البيان هي في حروف كلمة البيان ثم في رتبة المعاني كلمة المعاني ثم في رتبة الابواب كلمة الابواب ثم في رتبة الامامة كلمة الامامة ثم في رتبة الاركان كلمة الاركان ثم في رتبة النقباء كلمة النقباء ثم في رتبة النجباء كلمة النجباء وان حكم معرفة التي امر علي بن الحسين عليه السلام بجابر في حديث الذي قرئت عليك في ذلك الكتاب لم يتم معرفته رتبته الا بشئونها وآياتها وتجلياتها ومقاماتها وعلاماتها ودلالاتها وكلماتها وما احاط ورائها مما لا يحيط به علم احد سواه وان بعلم ذلك المقام يتفاضل العلماء بعضهم علي بعض كما صرح بذلك علي عليه السلام في قوله وان الاسماء اما ظاهرا ومضمرا وليس بظاهرا ولا مضمرا وانما يتفاضل العلماء في معرفته ما ليس بظاهرا ولا مضمرا وهو سر القدر الذي اشرت من قبل فيه وان بذلك الحكم المتقن لو قال احد اني نطقت بتلك الكلمة بمثل ما نطق ما جعله الله فوق رتبتي فيكفر في الحين لان كلمة لا اله الا الله التي يتكلم بها الشيعة صورتها شيعة صورة كلمة لا اله الا الله التي نطق احد من آل الله سلام الله عليهم وكذلك الحكم كان في الافعال ولذا ان الانبياء كلما يترقون لم يقدرُوا ان يعملوا بمثل عمل جسم فاطمه وكذلك كل العلم والشئون من سلسلة السافل لم يذكر عند سلسلة العالي ولذا يخرج في سلسلة السافل من صورة كلمة العالي كل المراتب والشئون وان حين العكس كان مقام ظهور الذات في طلعة الصفات حيث انه ينزل في تفسير الهاء الذي كل حروفاته لكان اعظم ومعانيه لاجلي والطف وان ذلك لهو الشرف الذي قال الصادق في قوله من بلغ مواقع

الصفه بلغ قرار المعرفة ومن عرف الاشارة في الدلالة استغني عن الاشارة في الحكاية ومن عرف الفصل عن الوصل فيعرف ما اشرت في تلك الدلالات ويعفو للذي هو ناظر برب الصفات عن ذكر السبحات والدلالات والحكايات والمقامات والعلامات والآيات بحكم ربه انه لا اله الا هو ذو فضل عظيم وان من مقامات بيان ذلك السر هو ما لا يخطر بافئدة بعض الناس ولا يليق بشان احد منهم ولكني لما اراك من اولى العلم والبيان اشير برشح من هذا الطمطمم الداخر الداخر المتلاطم المواج ليكون بابا لمعرفة ذلك المقام وهو ان لا تري الكثرات في تلقاء آية الذات ذي وجود وتنظر اليهم كيوم الذي لم يك منهم شيئا مذكورا وبذلك الشان لما استقرت بالحقيقة تري السرفي طلعة المتجلي نفس العلانية والعلانية نفس السرفي حضرة التجلي ولا تفرح بعلم شيء ولا بقدرتك علي شيء ولا بتملك ما جعل الله في قبضتك ما جعل الله في قبضتك ولا بروح ولا ريحان ولا بذكر ولا بيان ولا بالاء الجنة ولا بعرفانها واذا تذكر شيئا منها ما ترف في ذكره ولا في سره الا طلعة متجليك وتراه ظاهرا موجودا حيث لم يك معه شيء ولا يذكر في رتبته شيء وبذلك اشار علي عليه السلام في مناجاته يوم شعبان حيث قال عز ذكره يا الهي هب لي كمال الانقطاع اليك وانر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتي تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الي معدن العظمة و تصير ارواحنا معلقة بعز قدسك واجعلني ممن ناديته فاجابك ولاحظة فصعق لجلالك وناجيته سرا فعمل لك جهرا وانت اذا بلغت من قبل او تصل من بعد بمقام العظمة وسر الهوية وهوية الاحدية وظهور الصمدانية وجمال الربانية تقرء كل الاذكار بمثل ما قرء عز ذكره في دعائه بعد صلوة الوتر انت الله عماد السموات والارض وانت الله جمال السموات والارض الي ما قال عليه السلام فيا طوبي لمن شرب ماء الخمر الحيوان في الحيوة الدنيا ويجعل نفسه بمثل ما خلقه الله من دون كلفة علي نفسه وان الله قد فرض للمتعارج الي مقام معرفته و حبه احكاما لا يسعها الا علمه فمنها فرض علي الذي يسافر من الحق الي الخلق رجاء الاكبر بان لا يخاف من نفسه ولو احتمل كل ذنب قد احاط علم الله لان الله غني ذو رحمة واسعة يغفر لمن يشاء بما يشاء ولا اراد لحكمه و لا معقب لامره ومنها فرض علي الذي يسافر من الخلق الي الحق الا يطمئن بنفسه ولو عملت كل

الخير لان الله ذو عدل دائم ولو اراد بشيء حكم العدل لا يقوم به السموات والارض وان له البداء في ملكوت الامر والخلق وكفاك في ذلك السبيل ما اشار ابو عبد الله في خطابه حيث قال عز ذكره يا اسحق خف عن الله كانك تراه وان كنت لاتراه فانه يراك وان كنت تري انه لا يريك فقد كفرت وان كنت تعلم انه يراك ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته من اهون الناظرين اليك واشهد في ذلك السبيل يا ايها الجليل بانك ان خفت من ربك يخاف منك كل الناس حيث اشار عز ذكره في خطابه من خاف الله اخاف منه كل شيء ومن لم يخف الله اخافه من كل شيء ثم قال عز ذكره من عرف الله خاف الله ومن خاف الله سلخت نفسه عن الدنيا وان العبد لم يكمل في مقام العبودية حتي لا يخاف من الناس ويرى الكل في جنب حكم الله كمثله سواد عين نملة ميتة وكان المدح عنده رضاء الله والدم سخطه كما اشار الصادق في قوله بان حب الشرف لا يكون في قلب الخائف الراهب وان السالك الي الله في المنهج البيضاء والركن الحمراء في ذلك السفر لم يوصل الي مقام وطنه الا بكف الصفر عما في ايدي الناس وما ينسب اليهم وان اعلم الناس بالله وآياته ارضاهم بقضائه وعلي السالك في ذلك المقام حق ان يجعل حكم ذلك الحديث في قلبه حيث قال عز ذكره عجت لمرء مسلم لا يقضي الله عزوجل له قضاء الا كان خيرا له ان قرض بالمقاريض كان خيرا له وان ملك مشارق الارض ومغاريها كان خيرا له ويشاهد رضائه للموت في كل شئونه لان العبد لم يرض قلبه ولا يكره الدنيا الا بحالة الموت وحق علي المومن الخالص ان يذكر نفسه بذكر الموت في كل يوم وليلة خمس وعشرين مرة حيث قال عز ذكره من فعل ذلك يكتب الله له ثواب الذي يستشهد في سبيله وان العبد لو يلفظ نظره لم ير عزا الا في حب الله وان علة حب الناس باللثالي والذهب هو كانت لاجل حبها حب الله ولذا يحبونها كل الناس وكذلك الحكم في العكس بالعكس للعكس فاسئل الله ان ياخذ ايدي عباده في ذلك السبيل لانه وعردكون اجرد خشن لا ينجوا منه الا من شاء الله وان الذين يدخلون النار ما يدخلون الا في هذا السبيل ولذلك اجترحت بذكر الاشارات رجاء لعفو من يحزن قلبه بقراءة تلك الدلالات ومنها فرض علي الذي يسافر من الحق الي الحق الا يبقي فيه انية محدودة لان لو ذكر معه في شان انيته ممكنة لم يك

من اهل ذلك السبيل و ان ذلك مختص لآل الله و من شاء الله من الذي يستقرون علي الارائك المتكئة في جنات اللاهوت و الذين يشربون ماء الخالص من كاس العظمة في جنات الجبروت و الذين يتنعمون بلحم الطري في جنات الملك و الملكوت و ان الاشارات لا تشبه علي جنابك فان لهم لا ذكر الا ذكر الله و ان عبر في مقامهم ذكر الصفات و الاسماء و الا لاء هي مكنسة الاوهام و الا انهم آيات الصرف و التجليات البحت و ظهورات البات و شئونات الذوات و كينونيات الصفات لله الخالق الاسماء و الصفات حيث اشار على عليه السلام عن مقامهم في نفسه بقوله الحق انا ذات الذوات انا الذات في الذوات للذات و قال الشاعر في مدحه.

يا جوهر اقام الوجود به                      و الناس بعدك كلهم عرض

و اشار عبد الحميد ابن ابي الحديد في خطابه اليه صفاتك اسماء و ذاتك جوهر بري المعاني عن صفات الجواهر يحل عن الاعراض و الكيف و المتي و تكبر عن التشبيه بالعناصر و ان كل ذلك اسماء و صفات في البيان لعلو ذكركم و جلالتهم و ان العبد لم يدخل لجة الاحدية الا اذا سافر منها اليها و جعل ذكرها و نعيمها هي نفسها لاسواها و هي الجنة التي لا ظل لها و لا يدخل فيها احد غير اهلها و لذا صارت الجحيم سبعة و الجنان ثمانية و هي لا تدخل في الاعداد و لو تذكر معه.

فيا ايها الانسان ان سر الذي به يسكن فوادك هو وورودك علي تلك اللجة فلا تحرم نصيب نفسك في الحياة الدنيا فانها باطلة لاحكم لها عند اهل الحقيقة فاقبل الي الله بكلك و انس ما سواه بحبك و سافر منه اليه في ذلك السبيل الاعظم و الصراط الادوم فانك لو تعمل في تلك اللجة عملا لم يعادلها بها جنات السبعة و ما خلق الله فيها و لا تصغر حق ذلك السبيل فانك ما قدره حق قدره الا اذا تدخل باذن الله فيها فاذا دخلت لا تقدر ان تخرج عنها و لا تحكي فيها الا من ربك و لا تسكن الا به و لا تنطق الا في قدرته و لا تستلذ الا بطلعة المتجلية لك بك و لا تشير الي شيء سواه و لا تقدر ان تريد شيئا لان الارادة رتبة الفعل و ان ذلك المقام رتبة ذاتك و منقطعة عنه الاسماء و الافعال و الظهورات و الصفات و اذا بلغت ينطق سرک بكل ما نطق علي السلام في

علايته ومنها ما قال في خطبته الطننجية رآيت الله و الفردوس رآى العين ولا شك ان الحق ما قصد ذات الرب لحكم الامتناع و شان الانقطاع بل اراد ظهور هويته المتجلية له به في رتبته التي نطق في حقها في كلامه عن عالم العلوي تجلي لها بها فاشرقت و طالعتها فتلئت فالتقي في هويتها مثاله فاطهر عنها افعاله ليس حكم ذلك السبيل لعدم جريان الدليل و هو الله حسبي في ذلك السبيل و هو المولي فنعم الجليل و هو المولي فنعم الجميل و هو المولي فنعم الخليل و هو المولي فنعم الوكيل .

و منها فرض علي الذي يسافر من الخلق بعين الحق او العكس لايري نورا الا نوره و لا خلقا الا خلقه و يدور كل شئون تلك الرتبة في حول تلك الكلمة و ان المسافر في ذلك السبيل يري في طريقه عجائب الملك و جراسيم الدهر في كل عالم بما قدر الله فيها و انا لو اكشف الغطاء لتقول في حقي يا مجرى القضاء في البداء ما هذا الا شيء عجاب و علي السالك في تلك الاسفار حق ان يعرف حرف كل عالم في الحروف المسطرات لثلا يحجبه حكم عن حكم شيء و يري تطابق العوالم بمثل هذا العالم و انا بما عرفت من الحكم و البيان في الحروف اشير ببعض حكم البيان ليكون السالك على بصيرة من حكم الانسان و هو ان الالف في مقام الحد حرف روح الكلية ثم الباء حرف نفس الكلية و لذا قال نفس الذي نزل الله حكمه في القرآن بقوله و انفسنا و انفسكم قال انا نقطة تحت الباء ثم الجيم حرف طبيعة الكلية ثم الدال حرف مادة الكليه ثم الهاء حرف شكل الكل ثم الواو حرف جسم الكل ثم الزاء حرف محدد الجهات فلك الاطلس ثم الحاء حرف فلك الكرسي ثم الطاء حرف فلك البروج ثم الياء حرف فلك المنازل ثم الكاف حرف فلك الزحل ثم اللام حرف فلك المشتري ثم الميم حرف فلك المريخ و لذا قال الشاعر في الخطابه

من ميم مركزها بذات الاجرع

حتى اتصلت (اذا) بهاء هبوطها

بين المعالم و الطلوع الخضع

علقت بها ثاء الثقيل فاصبحت

ثم النون حرف فلک الشمس ثم السين حرف فلک الزهرة ثم العين حرف فلک العطارذ ثم الفاء حرف فلک القمر ثم النار الصاد وللواء وللواء وللتراب و ان ذلك مراتب سفر الذي يسافر من الحق الى الخلق و ان في الصعود فاول مقامه حرف التاء وهو حرف المعدن ثم حرف النبات وهو التاء ثم حرف الحيوان وهو الخاء ثم حرف الجن وهو الذال ثم حرف الملك وهو الضاد ثم حرف الانسان وهو الظاء و ان الي ذلك تنتهي رتبة الحروف فى حكم الصعود والنزول و ان كلما اشترت فى فى تفسير الهاء اول حرف من كتابك العزيز لكشف السراني لاعلم لا يكشف الستر عن وجه السر بل تزيد الحجابات بذكر الدلالات و حكم العلامات و اشارة الآيات و الاشارات و انا اذا لاجترحاتي بين يدي الله وكشف الستر عن وجه السر اناجي الله ربي بهذه الكال لساني ليجيب الله دعائي في حقك و يبلغك الي مقام خطابك في كتابك و يعفو نفسك عني عما اطلعت من جريراتي و تستغفر ربك لي و للذين اتبعوني فاني انا التواب الحليم و ليكون بذلك ختام الكلام مسكا لان فيه فليتنافس المتنافسون.

فيا ايها الخليل فاعرف حق تلك الايام فان الشمس ما طلعت عليها بمثلها و ان لكل نصيب في كتاب ربك و ان الله ليجزى الكل بما اكتسبت ايديهم ولا يعزب من علمه شيء فى السموات ولا فى الارض و انه لغنى عما هم كان الناس يعملون و ان لكل من عرف الحق حق بان يعلنه و يبطل عمل الذين يريدون ان يطفئوا نور الله بافواههم و ابي الله الا ان يتم نوره و لو كره المشركين.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي يمن في كتاب علي الذين آمنوا بالله و آياته بان يدخلهم في جناب عدن آمين يا الهي انى اشهدك بما انت تشهد لنفسك حين لا وجود لشيء عندك بانك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك لم تزل لن تعرف ذاتيتك الا ذاتية ازليتك و لا توصف كينونيتك الا انية احديتك لانك لم تزل لن تعرف بغيرك و لا تقترن بخلقك و لا توصف بسواك و لا ياخذك وصف من شيء و لا نعت عن شيء اذا ذاتية قدرتك مقطعة الجوهريات عن العرفان و ان كينونية مشيتك ممتنعة الماديات عن البيان و ان انية ابداعك مفرقة الكينونيات عن التبيان و ان نفسانية اختراعك محددة الهندسيات عن ذكر العيان فسبحانك يا الهي ان قلت انت

فقد حكمت المثل بالمثل وانك لن توصف بها وان قلت انه هو انت فقد دلت الجلال بالجلال وانك لن تنعت بها لانك قد خلقت المشية قبل كل شيء لا من شيء بنفسها من دون ربط بذاتك ولا اقتران بكيونيتك ولا انعكاس من ذاتيك ولا عرفان من انيتك بل بقدرتك التي تجليت لها بها فاشرققتها من دون كيف ولا اين ولا اشارة ثم قد اقامت الخلق في منهاجها ليتللا المتلثلثات بعلم القطع في بحبوحة الوصل ولتتلجلج المتلجلجات بعلم المنع في كينويته الفصل فسبحانك لما وجدت الابداع بطلعنها والاختراع بحضرتها قد اشتبهت علي الممكنات عرفان قدرتك بذاتك ولذا قد وصفوك ولو عرفوك ما وصفوك ومن ثم ذا يا الهي لم يتزهوك فسبحانك سبحانك يا الهي انت الذي لن توحد بذاتك ولن تقدس بطلعتك ولن توصف بانتيك ولن تنعت بازليتك ولن تشير بكيونيتك ولن تعبد بنفسانيتك لانك لم تزل كنت بلا ذكر شيء ولا تزال انك كائن بمثل ما كنت في ازل الازال لم يك في ربتك شيء ولما خلقت الخلق لمعرفتك وصفت لهم نفسك بما يمكن في انفسهم لياخذ الكل حظه ويبلغ الخلق الي غاية من فيض ابداعك وجود اختراعك ونعت اوليائك بما انت قد قدرت في شانهم وانا ذا لما خلقتني ورزقتني اعترف بين يديك بان محمدا لكان عبدك الذي انتجته من بحبوحة القدم علي ساير الامم منفردا من ابناء الجنس علي ساير البشر وجعلته مقام نفسك في الاداء والبداء من كل حكم وقدر اذ انت لن تدرك بالبصر لما كنت بالمنظر الاكبر واشهد في حق ثمرة فواده و اوصيائه بما انت قد خصصتهم من كراماتك بما لا يحيط بعلمها احد سواك واسئلك يا خالق الاسماء والصفات ان تصلي علي محمد وآل محمد بكيونيات اللاهوتيات في الانشاء وذاتيات الجبرويات في البهاء ونفسانية الملكويات في الثناء و انية الملكيات في السناء و هندسة المتلجلجات في القضاء و نوريه المتلثلثات في البداء وعكسية المتنورات في ظهورات قطعات الواح الياقوت في الامضاء وبهجية المتقدسات في شئون الناسوتيات من اهل العماء انك انت الله الكبير المتعال يا الهي كيف ادعوك وان وجودي ذنب وقد اكتسب بغير حق ما لا اذنت له من الخطايا والذنوب التي حالت بينه وبينك والبسة ثوب المذلة في تلقاء وجهك وخرقت ما انت جعلت بينه وبين طاعتك من

حجبات رحمانيتك و سرادقات وحدانيتك كان الخطايا قد احاطته من كل شطر بشان لا يقدر ان يخرج منها الا وان يدخل عليها وانت يا الهي تعلم مقامه و تقدر علي كشف بلائه واليك المشتكي وحدك لا اله الا انت وكيف ادعوك وان رحمتك قد وسعت كل شيء و عنايتك قد احاطتني من كل شطر وان فعلك دال علي فضلک بي كان علمک ما احاط بسيئة مني ولا کتابک بجريرة من نفسي فسبحانک ما احسن فعلک و ما اكبر صنعک في حقي خلقتني و لم اک شيئاً و ريتني بمشيتک من دون ان تري مني خيرا فسبحانک و تعاليت تقدست ذاتيتک من ان احمدک بما انت عليه من العز و الوحدة و الجلال و القدرة لان الحمد مني ليكون علي قدر عجزني و فقري و هو لا يليق بجنابک ولا يرفع الي ساحة قدسک لان ما سواک لا يذكر عندک و ان ذکر في رتبة لا شان لهم بان توصفک بهم لانهم قد وجدوا لا من شيء باختراعک فسبحانک يا الهي لا اري حظا الا في طاعتک و لا شرفا الا في محبتک لاجترح عليك بين يديک بثناء نفسک نفسک لعل يبرد فوادي بمثل الثلج في تلقاء طمطم يم صمدانيتک و تطمئن قلبي بمثل جبل المحيط في تلقاء قلزم عز وحدانيتک و لا اکون بمثل الانعام بين عبادک فسبحانک سبحانک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لم تزل قد کنت بلا وجود شيء و لاتزال انک کائن بمثل ما کنت لم یک في ربتک شيء اذا ذاتيتک لا وصف لها و هي بنفسها مقطعة الجوهریات عن البيان و ان کينونيتک لانعت لها و هي بانيتها ممتنعة الماديات عن العرفان لم تزل لن يعرفک سواک و لن يوحدک غيرک اذ حکم العرفان بعد الاقتران و ذکر التوحيد بعد الافتراق و اذ ذلك ممتنع في رتبة الايقان لانک لم تزل کنت و لا وصف لک في الامکان و لاتزال انک کائن بمثل ما کنت و لا لک نعت في الاعيان ان قلت انت انت فقد حکت المثل بالمثال و ان قلت انه هو هو دلت الهوية ذات الابداع و الولاية مقام الاختراع و هي بنفسها مفرقة الخلق عن انتيک و مسددة الكل عن سبيل معرفتک فسبحانک يا الهي ان قلت انت عليم فما اردت الا تنزيهک عن وجود المعلوم في رتبة علمک و ان قلت انت قدیر فما اريد الا تقدیسک عن ذکر المقدور معک و انک کما انت عليه لا وصف لک و لا صفة و لا نعت لجنابک و لا هندسة و لا اسم لکينونيتک و لا سمة اذا ذاتيتک معروفة بانيتک و کينونيتک



موصوفة بذاتيتك و ان ذلك كان شان نفسك لا سوک و لاحظ لخلقك في عرفان نفسك الا بنفي ما سواک لان ذاتيتک لا سبيل لها في مقام البيان و لا لكيونيتک نعت في الاعيان فاسئلك اللهم بعزتک ان تبلغني الي نور الابهج من ابداعک و انقطعني عن سواک بظهور طلعة انجذابک لان اتصل الي مقام قدسک بمشيتک و ادخل لجة بحر الاحدية بهاء طلعتک فسبحانک يا محبوب انت الذي تعرفت لكل شيء بظهور ابداعک و تعاليت علي كل شيء بطلعة اختراعک و لا يقدر ان يشير الي كيونيتک احد لانه لا وجود له في ربتک و لا ذکر له معک في كبريائيتک فسبحانک و تعاليت لما تجليت للممکنات بطلعة ابداعک تذوت المتذوات بامرک و لذا نعتوک بما لا يقدر ان يعرفوا ذاتک فسبحانک يا الهي لو عرفوک ما وصفوک و من ثم ذا يا الهي لم يوحدوک فاسئلك اللهم يا الهي بعزة كيونيتک و تقدس ذاتيتک و تفرد جبروتيتک بان تبلغني الي مقام ذروة ما قدرت لي في الابداع و ما احاط علمک في حظ الاختراع فاني انا لائد بجنابک و تائب اليک بجودک و مستشفع بک الي نفسك و لا مفرلي الا اليک فعلمي ما هو المکنون في علمک و ايدني ما هو المخزون في غيبک فاني فقير الي رحمتک و انک غني عن عذابي لا يتعاضمک شيء في السموات و لا في الارض و انک انت الغني الحميد فيا الهي اني اشهدک و من لديك من الاشهاد بانک لو تجعل احاطة قدرتك في الامکان نار الحديد و تكبر جسمي بما تقدر قدرتك حتي احاطت القضاء کلها بمثل سبکة حديد و تمدني في النار بدوام عز ازلتک و قدس صمدانيتک و بهاء رحمانيتک و جلال کبريائيتک في کل ان بروح جديد لکنت بعزتک محمودا في فعلک و مطاعا في حکمک و عادلا في قضائک و ليس لي حجة بان اقول لم يا الهي ثم بم يا مولائي و اني لمستحق بذلك جزاء ذکرني نفسك من سيئاتي و جريراتي التي لا يحيط بها احد سواک فآه آه عما قضيت في علمک و احصي کتابک من ذکر جريرات نفسي و لو اني ذكرت احدي منها ليکفي في العصيان من في ملکوت السموات و الارض و لا يرغب بعد علمه احد ان يقرب الي من سطوة جبروتيتک و قهر کبريائيتک فسبحانک سبحانک يا الهي انت الذي خلقتني و انت الذي انعمتني و انت الذي احيتني و انت الذي اميتني و انت الذي رزقتني و انت الذي الهمتني و انت الذي

أكرمتني وانت الذي اعطينني وانت الذي ايدتني وانت الذي شرفتنني لم يزل لايعزب من علمك شيء لا يحجب عن طلعتك شيء فآه آه كيف اقول انا وان هذا هو ذنب العظيم وعصيان القديم حيث لا يعاوله ذنب في علمك ولا يساويه في الرتبة خطيئة في كتابك لانه هو من شجرة الانبيته ينطق بين يديك فآه آه انا الذي رضيت في تلقاء وجهك بان اقول في نفسي قول انا وانا الذي الذي احملت القول في تلقاء طلعة حضرتك بقولي انا وانا الذي فرطت في جنبك بذكري انا وانا الذي عصيت حضرتك بذكر الانبيته التي نهيت الكل بان لا يقربها احد في تلقاء عز ربوبيتك وانا الذي قلت انا ولا استحيي عن وجهك بان لا اقول بعد ذلك في بين يديك بانني انا فآه آه لو ابكي علي ما احتملت نفسي سرمد الابد في عمري ما يفرغ فوادي ولا يسكن سري ولا يروح علانيتي ولكن لما شاهدت معاملتك مع المذنبين من عبادك لا يقن انك لا تسخط علي بجلالة رحمتك ولا تغضب علي بعلو عنايتك وسلطنتك لاني لو عصيتك ما اردت عصيانك ولا جاحدت آثار رحمانيتك بل غلبني هواي لما وجد الحب في آلائك ومددني القضاء بذلك لما اردت اظهار غنائك باختيار عبادك ولو كان دون ذلك لا يغلب هواي ولا علي حب مشيتك لانها قائمة علي كل نفس بما كسبت ولا يتعاضمها شيء في السموات ولا في الارض وانك يا الهي لتعلم سري وعلانيتي ما اردت في شيء الا حبك ورضاك ولا ان اشاء الا بما تشاء وان لو احاط علمك بي دون ذلك بعظمة ذاتك وتقديس كبريائك ما كان لجحدي ربوبيتك ولا لانكاري صمدانيتك ولا لاغفالي من سطواتك ولا لا تكالي بشيء سوي رحمانيتك بل لما خلقت في نفسي اسباب القدرة وانها قد اشتهت بما يميل اليها قد ارتفعت عن حدها بما اعطيتها من كرامتك وان ذلك لو كان عصيان محض في كتابك ولكن لم يك عندها الا لحبها بها من دون ان تعرف حبك في غيرها او ان تبصر الي الآياته التي انت تنزل عليها ما وعدت لها فسبحانك وتعاليت يا الهي من ان اقول انك انت انت او ان اقدر ان اصبر في بعدي عن ساحة قربك او ان اصمت ولا اعتذر في تلقاء طلعة حضرتك ولما لا اجد ذكرا دون ذكر آل محمد عندك صلواتك عليهم فاسئلك اللهم بذكرك لهم في كل شان ان تصلي علي محمد وآل محمد محال معرفتك ومعادن

كرامتك ومواقع ربوبيتك واركان وحدانيتك ائمة الدين وهداة اهل اليقين عباد الذين قد جعلت مشيتهم ذات مشيتك في الانشاء و ارادتهم ذات ارادتك في الابداع وحكم قدرهم ذات قدرك في الاحداث وقضائهم ذات بدائك في الاختراع وكل ما نسب اليهم ذات نسبة الكبرى بنسبتها اليك وحدك لا شريك لك واسئلك بحقهم ان تجعلنا من الموقنين بفضلهم والصابرين علي حكمهم والذاكرين بذكرهم والمشتاقين الي طلعتهم والمنتظرين لايام رجعتهم والمعتصمين بحبلهم والمستغفرين اليهم واللائذين بحضرتهم والمستقرين في محبتهم والمتوكلين عليهم والمستشفعين بهم اليهم والراضين بقضائهم والمطيعين لاحكامهم منك يا ذا الجود والاحسان والحجة والبيان انك تعلم اني لا احب ان اعلم الا حبك فانت انزل لي الاسباب وما يبلغني الي مقام قرب الاسماء والصفات فاننى انا اقول انت الله حسبي ثم محمد رسول الله حسبي ثم آل الله ائمة العدل حسبي ثم الذين يؤمنون بحقهم حسبي وانك من ورائهم ثم القرآن حسبي عليك توكلت وعليك فليتوكل المؤمنون واغفر اللهم لمن علمني تلك المناجاة ولايري ثم لنفسي ثم الذين يحبون ان يذكروا بين يديك انك انت العزيز الرحيم وسبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين والحمد لله رب العالمين .

بسمه العلي العظيم ان الحمد والثناء يستحق ذات الازل الذي كان طلعة حضرته مقدسة عن وصف ما سواه وان المجد والبهاء يستحق مظاهر عدل الذي يعرف اعلي جوهريات المجردات في كل حين بالقطع والمنع عن ساحة عرفانه ولما رايت اثر مدادك في كتابك قد تلجلجت بما تجلي طلعة وجهك في خطابك وان الله اجل واعلي شاننا من ان احصي كتابه بطاعة عبد في سبيله ولم يجر له الاسباب بما هو عليه في عرش العزة والصفات فارجوا الله ربي وربك ان يذهب من قلبك الحزن ويجمع بيني وبين اهل طاعته في ارض امن و قدس انه هو المقتدر الحليم فله الحمد بما طالعت كتابك الذي يحكي من طلعة وجهك كان فيه روح القدس ينفس بروحه فتعالى شان ربي ذو الجلال والاکرام من ان يعلم بحب احد من عباده ولم يجر الاسباب له بما هو خير له من غيره فاسئله لجنابك بما هو يحب ويرضي انه هو العزيز الحكيم. انتهى

## جواب سوال ميرزا حسن وقايع نكار

ص ٨٥

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى ابدع ما فى السموات و الارض بامرہ و اقام الكل بحكمه ليعرف كل الموجودات فى مقام عرفان طلعة الذات و آيات ظهورات الصفات الآيات المودعة حقائق الانفس و الآفاق لئلا يحتجب احد فى ذكر شئ عن ذكر الله و يراه بما تجلى له به ظاهراً موجوداً بانه لا اله الا هو قائماً بذاته فى ازل الازال و انه فى كل شأن يوصف ذاته بذاته و ان ما سواه لن يقدروا ان يوحدوا كنه ازلية و لا ان يعرفوا حكماً من صمدانيته اذ ذاتيته مقطعة الجوهريات عن مقام العرفان و ان كينونيته مفرقة الماديات عن مقام البيان و لا يقدر احد ان يشير الى حضرته لعلو قيموميته و لا ان يذكر وصفاً من ظهورات مشية لجلالة كبرياء قدوسيته فسبحانه و تعالى قد اخترع المخترعات لظهورات قدرته و جعلها علّة فى مبدء الامر لنفسها من دون حكم يساوقها و لا ذكر يعادلها و لانعت يساويها و لا وصف يقابلها ثم جعلها مقام نفسه فى الاداء و ظهور محمد صلى الله عليه و آله فى الانشاء اذ كان الله لم يزل كان و لم يكن معه سواه و لا يدركه بصر فى غياهب آيات الامكان و انه يدرك كل ما شاء بما شاء كما شاء سبحانه و تعالى عما يصفون ثم احدث الله بعد تلك الآيه الاحدية فى عالم اللاهوت و الظهور الصمدانية فى عالم الجبروت و الدلالة الواحديّة فى مقامات الملك و الملكوت و الشئون الرحمانية فى مقامات ظهورات ما خلق الله فى ارض الناسوت نفس الارادة لتعين الكثرات و ظهور البدايات و الغايات و ما احاط علم الله وراء تلك المقامات من اللانهايات ليتذوت بها كل الصور فى كل العوالم بما اختار الشئ فى تلقاء حكم ربه ثم نفس القدر لظهور المقدر طمطمم الداخر بطن الامكان و العمق الاكبر فى عوالم الاكوان ليميز به كل من توجه بعد نفس السبحات و الاشارات الى طلعة حضرت ظهور البحت البأت عمن يرى طلعة الصفات فى مقام الكثرات عن دون ظهور الذات ثم نفس القضاء لظهور القضاء قبل البداء ثم الامضاء فى نفس البداء ثم نفس الاذن و الاجل و الكتاب لما اراد الله فى خلق كل ما شاء لظهور المقدورات و تمام

المعلومات وما لا يحصى علم احد فى مقام ذكر العلامات الا من شاء الله سبحانه انه لا اله الا هو  
العالى المتعال

وبعد قد نزل كتابك و اطلعت بكتابك فاعرف يا ايها الناظر الى تلك الاشارات ان الله قد جعل  
لكل آيات ظهوراته فى خلق كل شئ ليشهد الكل آيات الجوهريّات و الماديّات و العرضيات و  
الشبحيّات و ما قدر الله وراء ذلك فى كل شئ من خلق الله و ان ذلك الامر لما لم يخلص من جهات  
الائيّة الا بظهور طلعة حضرته الربوبية فى الهيكل البشريّة قد جعل الله له ميزانا فى البيان و قسطاسا  
فى التبيان لئلا يرى احد آيات ظهورات الربوبية الملقاة فى حقيقة العبودية بمثل سبحات انيات  
العرضية و هو فى مقام الحقيقة صرف البساطة و فى مقام الطريقة شان الاستقامة على ظهورات نور  
البساطة و فى مقام الشريعة العمل بما نزل الله فى الكتاب على سبيل الروح و الثواب و الخوف من  
رب الارباب و ما قدر الله من الجزاء فى يوم الحساب انه هو العالم بالمبدء و الاياب

و ان ما ذكرت فى كتابك من اختلافات الناس فى ذكرى فلاشك ان اكثر الناس قد جعلوا الههم  
هويهم بما يقولون بافواههم ما اتبعت اهوائهم فسوف يؤاخذهم الله بما اكتسبت ايديهم ولكن ليس  
العجب من الناس لانّ فى كل الاعصار كان بعض الناس فى مقام الكذب و الافتراء انظر الى  
النصارى كيف افتروا على الله و قالوا ثالث ثلاثة ثم الى اليهود حيث قالوا ان العزيز ابن الله ثم الى  
الاعراب حيث قال الله عن لسانهم انّ الله فقير و نحن اغنياء سنكتب ما قالوا و قتلهم الانبياء بغير  
حقّ و نقول ذوقوا عذاب الحريق فكما افتروا على الله لاشك افتروا على اولياء الله كلهم و ليس العجب  
منهم فاعوذ بالله من افترائهم فى حقى مما انا استحيى ان اذكره فى ذلك الكتاب ولكن اذكر بعض  
ما ارادت و الله شهيد على و كفى بالله شهيداً فبعض افتروا حكم الرياسة ثم بعض حكم الولاية ثم  
بعض حكم بطلان الاجتهاد ان الله يعذبهم بما افتروا اننى انا عبد مؤمن بالله و آياته اكرمنى الله علم  
المعرفة و انا حدثت الناس بحكم القرآن حيث قال عزّ ذكره و اما بنعمة ربك فحدث فلما عظموا  
فى عيونهم ذلك العلم من الذى لم يتعلم عند الخلق كبر عليهم و لذا وقعت الفتن بين الناس فمجمّل

القول اتى مصدق بهذا الدين حرفا بالحرف ومن زاد عليه حرفا او نقص حرفا فليس منى وانا عنه برى بلى ان تلك النعمة التى انعم الله على نعمة عظيمة التى بها تبيّنت اختلافات المقامات اذا نظر اليها ذو انصاف بعين البصيرة وليس لى دعوى بديعة لا فى الحقيقة ولا فى الشريعة والله شهيد بينى وبين الكلّ وانه ليحكم يوم القيمة بين الكلّ بما كانوا فيه يختلفون

وانّ ما سالت من معنى قوله عزّ ذكره ونحن اقرب اليك من حبل الوريد وحقيقة معنى قربّه الى الله فى كلّ المقامات فاعلم انّ الذات لم يزل لم يك معه غيره ولا له نعت فى خلقه قد انطقت الاسماء والصفات عن ساحة حضرته وامتنعت الاشارة والعلامات عن قرب جلال قيموميته وانه كما هو لا يعلم احد كيف هو الا هو وانّ كلّ الاسماء سمّه لمشيته وكلّ الآيات ودلالات لقدرته ولما علم ان لا سبيل لاحد فى معرفة كنهه والتقرب بذاته قد تجلّى لكلّ بكلّ على غاية فيض ابداعه ونسب هذا التجلّى الى نفسه اذ غير ذلك لا يمكن فى الامكان ليتلجلج المتلجلجات بظهور آيات مشيته و يتذوت المتذوتات بظهور مقامات قدرته وانّ ذات الازل لم يزل لن يقترن بعباده وليس له فى رتبته ذكر عن غيره حتى اذكر حكم قربه وان قربه فى كلّ شأن كان على حدّ سواء بلا ذكر اقتران مع شئ فى الامكان وانه الاقرب الى كلّ شئ عن القرب بنفسه لانه لم يزل كان نسبه الى كلّ ما ابداع بمثل نسبه بمثل يوم لم يبدعه وانّ ذلك سرّ الواقع فى هذه المسئلة ولها وجوه كثيرة فى مقامات الامر و غايات الختم فمنها انّ الاقرب اليك من حبل الوريد هو الاشارة الى ظهور آية الله التى خلق الله فى فؤادك الذى انت بها توحدته وتعرفه وتخاف منه وترجو ثوابه وانّ ذلك شأن من مقام الابداع ومنها الاشارة الى محال الامر ومواقع الحكم ائمة الدين وهداة الخلق اجمعين عباد الذين قد انتجبهم الله لنفسه واصطفيهم لولايته واقامهم مقام ولاية حضرته فى كلّ ما نسب الى نفسه من المعرفة والطاعة والمعصية والجهالة وانهم اقرب الى الموجودات عن انفسهم بانفسهم ان ائمة الدين فى كلّ شأن كان نسبتهم الى الاشياء بحد سواء لانهم فى كلّ شأن محال مظاهر القرب وانهم فى منتهى مقام البعد اقرب وفى منتهى مقام القرب كانوا فى المنظر الاكبر الذى لا يدركهم الابصار ممّا سواهم

ولا يعرفهم الافكار من دونهم و اتهم المتعالون عن مقامات الظهور والمنزهون عن ذكر الاسماء و البطون فسبحان الله موجدهم عمّا يصفون ومنها اذا اردت ان تطلع بحقيقة المسئلة فاجعل لكلّ سلسله من سلسله الثمانية حكم قرب الذى غيره معدوم معه مع ان كل نسب القرب اليك بحد سواء ولكن الناظر الى ربّ التراب يعرف حكم القرب بفراسسته ولا يمكن ان يعرف احكام ذلك القرب الا بطرف البدء ونظر الفؤاد وانّ الاقرب الذى لا يعدله شئ هو الا بعد الذى لا يعرفه شئ وهو مقام النقطة فى كلّ العوالم التى يعبرّ فى مقام الحقيقة المحمّدية صلوات الله عليه ما طلعت شمس الابداع ثمّ غربت شمس الاختراع بالاختراع ثمّ مقام الالف اللينية وهو مقام قرب على عليه السلام اليك ثمّ مقام الالف الغيبية اذا تطلق بعد اللينية وهو مقام قرب الحسن عليه السلام ثمّ مقام الالف الغير المعطوفه وهو مقام الحسين ثمّ مقام الالف المبسوطة وهو مقام قرب القائم عليه السلام اليك ثمّ مقام الحروف وهو مقام قرب أئمة الدين صلوات الله عليهم ثمّ مقام اجتماع الحروف التى هى الكلمة وهو مقام قرب فاطمة صلوات الله عليها ثمّ مقام اثر دلالة الكلمة وهو مقام قرب النبيين والمرسلين بحسب مراتب مقاماتهم وكثرة اختلافاتهم ثمّ مقام قرب شيعة ائمة العدل بحسب ما قدر الله لهم فى علامات الامرو غايات الختم ولذلك الرتبة مقامات الكثرة حيث يعرف المتفرس بنور الحقيقة وكذلك الحكم انت تعرف فى مقام اللينته وقصد القرية وان المراد بالقرية هو جهة الوحدة الصرفة البحتة التى دلت على الله سبحانه وانّ العبد فرض عليه فى مقام كلّ الاعمال والحركات والارادات والنهايات لا يعمل الا لله وحده ولا يشرك فى عبادته وصفا ولانعتا ومن اراد القرية الخالصة حقّ عليه بان يدخل لجة الاحديّة النازلة فى كلام على عليه السلام حيث قال عزّ ذكره ربّ ادخلنى لجة بحر احديتك وطمطام يمّ وحدانيتك وان اكثر الناس فى مقام الحقيقة لو ينظر احد بالواقع لم يكونوا على الصراط الخالص الذى ليس فيه ذكر عن الشرك لانّ العامل لا يرى الله وعمله ثمّ نفسه لا يعمل لله خالصا ولا يجزى فيه التقرب وذلك مذهب النصارى حيث ذكر الله سبحانه وقالت النصارى ثالث ثلاثة وان العامل لو يعمل بشأن لم ير ذكرا دون الله ولا يلاحظ فى مقام الاعمال ذكر

شئ سواه فقد عمل لله خالصا وثبت في اعماله حكم التقرب و الا لا يمكن نية التقرب الا بذكر ذلك المقام والعمل به وان ذلك امر صعب مستصعب لن يقدر احد ان يحتمله الا ان يشاء الله و انت لو تصف بصرك لتري الشرك في كثير من الاعمال بل ان مقام التقرب هو مقام التجلى الذى لا يعرف الا بنفس المتجلى وعلى العبد حق بان يعمل لله على ذلك الصراط لانّ غيره لا يدخل احد لجة الاحدية وان ذلك حكم غاية فيض الامكان فى مقام الاعيان ولا يصل احد الى مقام العدل و ذروة الفضل الا بالتقرب الخالص والاستقامة الدائمة وان على الكلّ حقا بان لا يعمل فى شان الا لله وفى حبه فاذا عمل على ذلك المنهج البيضاء والآية الحمراء فقد عبد الله بغاية الفيض الذى وعد الله له فى الكتاب ولذا اشار الامام عليه السلام فى مقام العبادة فقال عليه السلام يا هشام الله مشتق من اله واله يقتضى مالوها والاسم غير المسمى فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر ولم يعبد شيئا ومن عبد الاسم والمعنى فقد اشرك و عبد اثنين ومن عبد المعنى دون الاسم فذلك التوحيد افهت يا هشام قال قلت زدنى قال ان لله تسعة وتسعون اسما فلو كان الاسم لهو المسمى لكان لكل اسم منها الها ولكن الله معني يدلّ عليه بهذه الاسماء فكّلها غيرها يا هشام الخير اسم للماكول والماء اسم للمشروب والثوب اسم للملبوس والنار اسم للمحرق افهمت يا هشام فهما تدفع به وتشاقل به اعدائنا والملحددين مع الله عزّ وجلّ غيره قلت نعم قال فقال عليه السلام نفعك الله به وثبتك يا هشام قال هشام فوالله ما قهرنى احد فى التوحيد حين قمت مقامى هذا وان ذلك هو معنى التقرب فى مقام الكينونيات والذاتيات والجوهريّات والماديّات والنفسانيات والانيات والإشارات فى تلك الرتبة هى العلة لذكرها و الا لا سبيل لاحد فى مقام تقرب الذات ولا بالظهور عن مقام دلالات الصّفات وكفى بذكر تلك الكلمات فى جواب تلك المسئلة لمن له علم بالبداية والنهاية

وان ما سالت من معنى قوله عزّ وجلّ الرّحمن على العرش استوى فاعرف انّ للعرش اطلاقات كثيرة فمنها عرش فى مقام المشيئة وانّ المستوى عليها هو محمّد رسول الله صلّى الله عليه وآله و



منها عرش فى مقام الارادة وان المستوى عليها هو على عليه السلام ومنها عرش فى مقام القدر و ان المستوى عليها هو الحسن عليه السلام ومنها عرش فى مقام القضاء و ان المستوى عليها هو الحسين عليه السلام ومنها عرش فى مقام الاذن و ان المستوى عليها هي الفاطمة صلوات الله عليها ومنها عرش فى مقام الاجل و ان المستوى عليه هو جعفر بن محمد عليهما السلام ومنها عرش فى مقام الكتاب و ان المستوى عليه هو موسى بن جعفر عليهما السلام ومنها عرش فى مقامات الجوهريّات ومنها عرش فى دلالات الماديّات ومنها عرش فى علامات الكينونيّات ومنها عرش فى دلالات الذاتيات و ان فى كلّ مقام من منتهى بدء الفعل يصح عليه اطلاق اسم العرش الى منتهى صقع التراب حيث اشار الامام عليه السلام من زار الحسين عليه السلام عارفا بحقة كمن زار الله فى عرشه و ان المشتبه فى مقام حكم ذكر العرش ليكون عين المشتبه به و ان تلك الارض عرش فى مقام التراب و ان الناظر الى ربّ الاسماء و الصفات لو يصف بصره و يدقّ نظره و يبسط يده ليعرف اشارات اهل البيان فى مقامات الامر و ظهورات الحكم و تجليات البحت و آيات العدل و مقامات الفضل و ما قدر الله و رآه ذلك فى كلّ المقامات من اللانهايات الى ما لانهاية لها بها و اترك لو تطلق العرش فى رتبة المشيّه فليس المستوى عليها الا نفسها و لا ينعت فى مقامها الا ذاتيتها ولكن تحت تلك الرتبة لو تطلق فى مقام الارادة حقّ ان يكون المستوى عليها هي الارادة الى ان ينزل الامر من مبادئ الفعل الى منتهى الغايات التى قدر الله لها فى علمه و ان ما ورد فى الاخبار بان الذين يحملون العرش كانوا اربعة من الاولين و اربعة من الاخرين فهو الحقّ لانّ مقامات السبعة اذا اجتمعت تدوت صورة جامعة و لذا اشار الله اليه فى كتابه و يحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية و ان ذلك لهو السرّ فى الواقع و ان الامر لا بد ان يكون فى كلّ العوالم كذلك و ان الله قد جعل لكلّ ركن من العرش نورا فمنه الركن الاول حامل اسم الله القابض و هو لونه البياض و منه ابيض كلّ شىء فى الامكان و منه الركن الثانى حامل اسم الله الحى و هو لونه الاصفر و منه اصفر كلّ شىء فى الاكوان و منه الركن الثالث حامل اسم الله المحيى و منه اخضر كلّ شىء فى الاعيان و منه الركن الرابع حامل

اسم الله المميت ومنه احمر كل شئ في مراتب الانفس والآفاق واني لو اجعل كل ما خلق الله في الامكان تفسير لفظ العرش لحق ولكن ابي الله في الظهور الا بعض الظهورات التي في مقام البطون وانك لو تجعل الرحمانية مقام الذات يلزم الاقتران وان اهل البيان لو اردوا ان يفسروا في مقام ظهور الذات لا يفسروا بالعرش الا العلم وكذلك انت تعرف حكم الاسماء والصفات اذا اراد المفسران يفسر الكلام باحسن تبيان في العيان وان حامل اسم الرحمانية في مقام الولاية هو على عليه السلام وانه روحى ومن في ملكوت الامر والخلق فداه مستوى على عرش العطاء لكل شئ وانه المعطى لكل حقه وانه السائق الى كل شئ رزقه والله من ورائه محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ وان ما سالت من حركة الافلاك على جهة الاختيار فلا شك ان الله سبحانه لم يخلق شيئا في الاختيار الا بمثل الخلق الاول رتبه المشييه ولا يمكن ان يلبس حلة الوجود شئ الا بقبوله وكذلك الحكم في كل شئونات العبد فكما انك في كل حين تحتاج بمدد من الله لوجودك فكذلك تحتاج لكل شئوناتك ما يحصى كتاب ربك

وان ما ذكرت ان كان على جهة الاختيار فكيف لا يرجع ان ذلك مشهود عند الناظر بالبصيرة و الشاهد بطرف الحقيقة انظر الى نفسك انك تعمل بعمل باختيارك فلما وقع لم تقدر ان ترجعه وان تعمل ثانيا فهو عمل غير ذلك فكذلك الحكم في الافلاك ليسيرون باذن الله باختياراتهم بمثل ما قضى من سن الانسان ولم يقدر ان يرجعه وان سر ذلك يرجع الى مقام ذكر الاختيار لان دون العلم بحقيقة المسئلة لم يقدر العبد ان يعرف حقيقة الامر

وان سؤالك من بقاء اصحاب النار في النار ثم سؤالك مع العلم باختيار الثواب وقدرته فكيف يختار العبد شان العذاب مع وجود عقله في المبدء والمآب بلى ان حقيقه بيان تلك المسائل لا يمكن الا بعلم القدر وسر المقدور وهو ان الله قد علم باختيارات كل الموجودات وما عملت أيديهم في ملكوت الاسماء والصفات ولقد جزاهم وصفهم حين ابدعهم واجرى الاسباب لهم بما علم في حقهم وان السؤال في مقام الست بربكم لم يكن الا نفس الجواب وان اكثر الحكماء لما

ارادوا ان يعرفوا حقيقة تلك المسئلة قد جعلوا ميزان الفهم العقل و لذا لم يقدروا ان يبينوا حقيقة المسئلة لانّ العقل لم يدرك الا شيئاً محدودا و لا يقدر ان يفهم معنى قوله عليه السّلام لا جبر و لا تفويض بل امر بين الامرين الا بنظر الفؤاد الذى يقدر ان يتحمّل فى شئ واحد و حين واحد جهه التعارض و لا ريب انّ الله لم يجبر العباد فى حين الخلق بالوجود بل عرض عليهم فمن قبل قد اوجده الله و من اعرض جعله الله فى مقام الادبار و انّ الذى يخطر على قلب الانسان بان حين عرض الوجود لو يشعر و فيه عقل فكيف يختار الكفر و ان لم يشعر فكيف يقع التكليف من الربّ اللطيف جلّ ذكره و انّ ذلك علة شبهة النفوس و عدم ذوبان العبد فى معرفة البطون و انّ الذى يعرف به العبد فى مقام الحقيقة فهو يرفع شبهة فى مقام الشريعة و انّ علة الاختيار فى حين كان وجوده نفسه لاشيئا سواه لانّ الحين الذى ابدع الله المشية لم يك شيئاً الا نفسها و لا ابداعاً الا نفسها و لا شان وجود الا من نفسها و لا شان قبول الا من نفسها فكذلك الحكم فى كلّ المراتب لم يك وجود الشئ فى اختيار قبول شئ الا بنفسه و ان الله يفعل ما يشاء بامر و ان العبد يفعل كلّ ما يشاء بحول ربّه و قوته بما اختارت نفسه فى تلقاء مدين جود ربّه فكذلك انّ العبد فى هذا العالم يعلم ان الخمر الذى يشربه يتغير حاله بالسكر و يعلم بحكم الله فى يوم القيمة بالنار و بعد ذلك يشرب فكذلك الحكم فى مبادئ العلل و الدر الاوّل ان العبد بعد يقينه بان جزاء الكفر خلود النار يقبل و يقول لا ابا لى و انّ ما ذكرت فكيف يكون المختار يرضى البقاء فى النار مع انّ علة البقاء كان هو نفس قبوله و لا يشتهه عليك بانى اذا ايقنت بنار لم اختره و لا ادخل فيه بلى انّ فى مقام مبادئ العلل لم يك ناراً جسمانيا و ان العبد لو يقول هنالك حرف لا فيكون ذلك الحرف فى منتهى النزول نار جهنّم له و لذا لما يتحقق لم يقدر ان يخرج عنه و ان مع الشأن الذى انّ الكافر لم يقدر ان يصبر فى النار لو نظر بالواقع لم يحكم على نفسه الا بمثل ما حكم الله له لانّ علة ذلك النار هى كان نفس قبوله لاسواه و ان تلك الاشارات لو يوصلك الى مقام العرفان فاشكر الله ربّك فانه لهو الحقّ فى المبدء و المآب و الا فاسئل الله من فضله بفتح باب الفؤاد عليك فانّ بدون نور ذلك المشعر لم يقدر العبد ان يتصوّر فى شئ

واحد صفات متعارضه بان مع وجود العقل كيف يقبل العبد النار وان يمكن احد ان يعرف ربّه و يعرض من حكمه بلى بمثل ما عرفناك هو الامر الخالص والميزان القائم لانّ الله ابداع الكل كما هو عليه بما هو اهله ولم يك حكم ما هو عليه في مقام الشئ الا نفس ما هو عليه لانّ الجواب بعينه هو نفس السؤال في كلّ مقامات الامكان من البدايات الى النهايات فاسئل عرفان تلك الإشارات ممن عرف حقّ الصّفات في احكام المبدء والمآب

وانّ ما سئلت من معنى كفوا احد فلا شك انّ الله لم يزل كان ولم يك معه شئ سواه وان الان ليكون بمثل ما كان ولم يك في رتبته شئ وليس له مثل ولا كفوا وان معنى كفوا احد هو حقّ التنزيه والتقديس بمثل المقامات النازله في الكتاب والسنة وان في الصور السجين لما يتصور فيه شريك الباري وبعض الشّونات المردوده التي هي شان الخلق ذكر الله سبحانه في الكتاب لافك النفوس ومكنسة القلوب والآ في الحقيقة ليس لله ذكر في الامكان مقام اثبات النعت ولا في مقام تنزيه الشان وان مثل تلك الكلمة هي بعينها لاتتخذوا الهين اثنين انما هو اله واحد فاي اي فارهبون و لاشك انه لايمكن ان يكون الهين اثنين فقد نزلّ الله تلك الكلمة لابطال صور السجين ولو ان في الحقيقة لم يذكر عنده اله دون نفسه ولا مثل ولا كفوا وانه المتعال الذي ليس كمثلته شئ في السموات ولا في الارض ولا يعزب من علمه شئ وهو اللطيف الخبير. انتهى

اين توقيع در مجموعه ٤٠ ص ١٨٠ با مجموعه ٥٣ ص ٣٨٥ و مجموعه ٦٧ ص ٨٥ و مجموعه پرينستن نمره ٢١١ ص ١٧٥ و مجموعه ب ص ٩٥ هم مقابله شد

## تفسير حديث ذات علي ممسوس بذات الله

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ١٠٠

الحمد لله المتعالى عن ذكر الذات بالذات للذات والمتقدس عن ذكر الاسماء والصفات اله فردٌ حتى قيومٌ احدٌ وقُرْصمدٌ لم يزل كان ولم يك معه شئ ولا يزال انه هو كائن ولم يك معه شئ قد ابدع مبادئ الأسماء والصفات بظهور مشيئته وحدث شئون الابداع بتجلي ارادته ونسبها الى نفسه لظهور فنائه وكبريائيته ثم قد امر كل العباد بان

ص ١٠١

يدعوه بتلك الاسماء والصفات ليتلجلج الممكن بظهور الى غاية فيضه ويبلغ المفتقر الى منتهى حقه فسبحانه وتعالى كل الصفات بساحة قدس سبوحيته افك محض وكل الاسماء بجلال عز قيوميته كذب صرفٌ لم يصعد الى هواء عز كبريائيته اعلى مشاعر جوهريات المجردات ولا نزل بساحة فنائه اعلى مجرد ظهورات الممكنات وهو كما هو عليه في عز ذاته وعلو صفاته لم تك في خلقه له مثل ولا في الامكان صفة ولا اسم سبحانه وتعالى عن وصف الواصفين ومن نعت الناعتين والصلوة على محمد مركز دائرة الوجود في العالمين والظاهر من الله والقائم في مقامه في كل عوالم الغيب والشهادة مما ذكر في الاسمين وحجب في الرمزين وبرز في المقامين واستعلى في الامرين والسلام على مظاهر نفسه ائمة الدين واركان اليقين ومظاهر تجليات اسم الله المقتدر المكين وما نزل في بواطن آيات كتاب المبين اشهد انهم عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعملون وانهم لا يستطيعون بشيء الا باذنه وهم من خشيته مشفقون وانما الرحمة على الذين اتبعوهم و اطاعوا امرهم وآمنوا بسرهم و علانيتهم و بسر البارز عنهم والمستتر فيهم و الدال على الالف المعطوفة من فضلهم بسر الحروف في الالف و مركز الالف بظهوره في الباء قبله و بعده

ص ١٠٢

وعلى جميع مراتبه من الغيب والشهادة انه هو الكبير المتعال وبعد قد قرائت بما نزلته و اطلعت بما سئلته فاعلم ان ذات الازل هو اجل من ان يعرف بغيره او ان يوصف بسواه ولا يقع عليه من الخلق بشيء وانما الاسماء تدل على انفسها والصفات تحكي عن امثلتها وان ذات علي مخلوق ص قد نسبه الله الى نفسه تشريفا له مثل الكعبة يقال بيت الله وانه ذات الله الظاهر في ملكوت الامر والخلق

كما أشار عليّ عليه السلام فى قوله حين سئل عنه عن مبادئ العلل تلك صور عارية عن المواد خالية عن القوة والاستعداد تجلى لها بها فاشرقت وطالعتها فتللت والقى فى هويتها مثاله فاطهر عنها افعاله وهو ذات الله العليا وشجرة طوبى وسدرة المنتهى من عرفها لم يشق ابداً ومن جهلها ضل و غوى وقد كشف معنى ذلك الحديث قوله عليه السلام انا الذات فى الذات للذات بالذات وانا ذات الذوات وفسره معنى ذلك الحديث فى قول الصادق عليه السلام تلك بيوت النور وقمص الظهور ومعدن الاشارة والسن العبارة لا هي هو ولا هو غيرها وان ذات عليّ لم يك ذات الله وان ذاته الظاهرة فى مقام الابداع هو ذات الذى نسبه الى نفسه وهو ذات عليّ عليه السلام وينطق بالشهادة على ذلك كتاب الله حيث قال ويحذركم الله نفسه

ص ١٠٣

وقد فسر الصادق عليه السلام اى يحذركم ان لا يجعلوا محمداً مصنوعاً وانه لو كان مصنوعاً لكان الذات محدثاً مصنوعاً وهذا هو الكفر الصراح وثبت بالاجماع راية المباهلة ان علياً نفس رسول الله صلى الله عليه وآله يجرى عليه ما جرى الله فيه وانه ضوء قد ذوت من ضوء الاول وإرادة قد حصلت من مشية الاولى واليه الاشارة عن قول عليه السلام انا صاحب الازلية الثانويّة وقوله مخاطباً لسلمان وجندب ان معرفتي بالنورانية معرفة الله ومعرفة الله معرفتى وهذا هو الدين الخالص الذى امر الله به حيث قال وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين وانّ معرفة الازل هو معرفته ومعرفته هو معرفة الازل لان فى الإمكان لا ( ) الا معرفته واليه الاشارة قول آل الله من عرفكم فقد عرف الله وقول الامام عليه السلام نحن اسماء الله الحسنى التى لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا بنا عرف الله و بنا عبد الله ولو لانا ما عرف الله ولو لانا ما عبد الله وان بعد ذكر تلك الانوار المشرقة من شمس العظمة ليشهد بالعيان كل ما عرف سبيل التبيان بان ما سئلته مع من قول المذكور ذات عليّ ممسوس بذات الله انه ذات مخلوق قد نسبه الله الى نفسه الشريفة وان من منتهى قربه به قد عبر بالامساس و الاجلّ الذات من ان يقارن

ص ١٠٤

خلقه او يعرفه عباده وهو كما قال لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير وان بمثل ذلك قد رورد فى السنة آل الله سلام الله عليهم حيث يقرء الكل فى زيارة ام الحجة مخاطباً لها قد

صبرت في ذات الله فاذا يصح اطلاقه في ذلك المقام فلا شك ان اطلاقه في مبدء امرحق لا ريب فيه وكفاك هذا و عليه يشهد كل ما في علم الله و الله من ورائه محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ و سبحان ربك و رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين

ص ١٠٤ دعاء جهت حاجى حسينعلى و آقا محمد حسن چيت ساز

بسم الله الرحمن الرحيم

ربّ انك انت انت حبى اياك و ذكرى انت انت و ذكرك اياى هو قولك هو هو كيف اتوجه اليك بوجه فردانيتك و انظر اليك بطلعة صمدانيتك و اراقبك في ملكوت سلطنتك و اخافك في سموات ملك عزتك و انك انت اعلى فوق كل علو و اكبر فوق كل كبير لم يكن علوا مع علوك حتى انزهه عن طلعتك و لم يكن كبرياء مع كبريائيتك حتى انزه طلعتك عنه لم يزل كان ذاتك ذاتك و انك انت بكيونيتك الكافورية الازلية و ذاتيتك الساذجية الابدائية تقطع الجوهريات من مقام العرفان و تبعد المجردات عن ذكر البيان فكيف اتى

ص ١٠٥

مع حدى الذي هو ادنى من كل شئ استطيع بذكرك و ثنائك بما يستحق ذاتك و بهائك لا و عزتك لا فرح لى الا بك و لا لذة لى الا بك و لا انس لى الا بك و لا قرب لى الا بك و لا روح لى الا بك و لا جنة لى الا بك و لا موهبة لى الا بك و لا لى شئ الا انت اذ اننى و ما دونى بما احاط علمك فى لجج الامكان و ابحر الاكوان عندك معدوم بحت بات و مفتقر صرف مات فمن كان حده حد العدم و الفناء كيف يقدر ان ينعت ملك القدم و العماء فسبحانك ما عرفك و لن يعرفك احد من الممكنات و ما وحدك و لن يوحدك احد من الموجودات اذ ما يعرف الجواهر فى منتهى مراتب العرفان هو آية من ملكك و هى مردود الى نفسها و يتحرك باذنك فى حول منطقتها و لا يحكى فى منتهى بساطة جوهريته الا عن الابداع و لا يدل فى غاية رتبة كافوريته الا عن اثر الاختراع فسبحانك يا محبوب احب ان اذكرك و ما ارى لنفسى السبيل و مشتاق الى طلعتك و ما اجد لى الدليل تكاد الروح تفارق جسمى و الموت يدخل جسدى من شوقى اليك و حبى بك لديك فمتى تحرقنى بنار و صلوك و انك انت ملك مقدر غفار و منى تعذبني فى نار بعدك و انك انت سلطان متكبر ستار ان اردت ان تعمل بى باسمك القهار او تحكم عليّ بشئون نعتك الجبار

ص ١٠٦

فلم يبق فى ملكوت شئ الا و هو ينعدم من سطوتك كيوم الذى لم يكن شيئا فسبحانك يا محبوب لم تزل كنت عادتك الاحسان و سبيلك الامتنان قد خلقتنى و ما كنت شيئا و ربيتنى بفضلك بعد ما



اخترت عزًا فما شهدت كينونتي الابرافتك فى ازل الازال و ما نطقت ذاتيتى بثنائك مع ذلك الافضال فسبحانك سبحانك كيف استغفرك و ان وجودى ذنب لا ذنب مثله فى ملكك وكيف اتوب اليك و ان اعلى جوهر ثنائى خطاء لاخطاء شبهه فى ملكوتك فاليك المهرب يا جبار السموات و الارض و لديك المفريا قهار ملكوت الامر و الخلق ان ترفعنى بقدرتك و عزتك و تبلغنى الى مقام الذى ليس فوقه عندك لن ينقص فى ملكك شئ و لا يغير ملكوتك شئ و اننى انا قد وصلت الى غاية ما قدرت لى من عملك و اننى و عزتك ما احببت في ما احب الا اياك و ان انت احصيت دون ذلك فو عزتك ما كان ذلك من حب كينونيتى بل انما عرضت عليّ اعراض الملكية و انى سائلك ان ترفعها عنى بآياتك الجبروتية اذ بيدك سلطان عز التقدير و فى قبضتك مليك فلك التدبير و انا رحمان بصير و مستعان قدير لا يضررك العطاء و لا ينفك الامتناع اذ انك غنى عما فى الانشاء فكيف كنت سائلك يا محبوب الديان

ص ١٠٧

وفانىك يا مرهوب المنان و ان علمك اجل من ان تجرى فى ظله كلما يحتاج العباد و ان قدرتك حق من ان تصل الى كل البلاد ما انت عليه من الفضل و الامداد و ما يمكن ان يتكون فى الابداع فسبحانك اشهدك و من لديك من الاشهاد بانك لا اله الا انت لم تزل كنت و لم يكن عندك شئ و لاتزال انك كائن و لم يك معك شئ و ان ما سواك عندك فى كل شان عدم بحت ليس له وجود حتى يجرى عليه حكم لانك قد ابدعت الكل لا من شئ و اقامت اول ذاكر عندك لا عن شئ و لم يكن مبدء وجود المشية التى هى علة العلل و غاية نور صبح الازل الا لا من شئ حيث تجليت لها بها بنفسها و استقر بها فى ظلها و اعطيتها ما يقدر ان يتحمل بما تبدع بنفسها و ما كان هذا حدّ اول وجود الابداع فكيف انا و ذكرى اياك ثم ثنائى عليك يا رب الارباب لا و عزتك استغفرك من توحيدى ذاتك و معرفتى نفسك اذ ما يتحقق من الامكان هو ذنب و لا يستحق بنفسك دونك و لا يليق بجنابك سواك فسبحانك اشهدك و كفى بك عليّ شهيدا بانك لو تعذبني جزاء توحيدى اياك و اعلى ثنائى حضرتك بكل ما انت عليه من القدرة و العظمة و السطوة و السلطنة و العزة و الهيبة و الجبروت بدوام ذاتك بكل نعماتك و سطواتك التى

ص ١٠٨

لا يحصيها احد غيرك اننى انا مستحق بذلك و انك انت محمود فى فعلك و مطاع فى حكمك و مشكور فى ملكك و ان ذلك جزاء ما يمكن فى الامكان و الاجزاء الذى انت عليه لا يمكن ان يعرفه غيرك او يصفه سواك فسبحانك يا محبوب بك الود بحضرتك و اهرب من غيرك الى سلطان و هابيتك و استشفع بك الى حضره توابيتك غير خائف دونك و لا راج بسواك و اسئلك اللهم ان لاتعذبني بنار بعدى عنك فانه عندك اشد العذاب و اكبر العقاب و ان تقربني اليك بما انت عليه من تجليات رحمانيتك و ظهورات كبريائيتك و اشهدك اللهم فى حق مظاهر نعتك محمد و القصابات الثلاثة و العشر الاقماص المتثلثة من طلعتة و الوجوه المتلائحة من وجهته بما انت قد شهدت عليهم حيث لا يبلغ اليهم اعلى ذكر الذاكرون و لا يفد بفنائهم اعلى ثناء المنقطعون و هم فوق ما قال القائلون و اشهدك فى حق كل من تحب من اهل الابداع و الاختراع كما انت تحب و ترضى ما احببت ان احبّ الا اياك و ما شئت ان اريد الا انت استغفرك من كل عرّك بعد لم ار عرّا حتى يحجبني عن طلعتك او اريد ذكر الغير بظهورك يظهر فى ملكوت امرك و خلقتك سبحانك و تعاليت لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الذاكرين و صلى الله على محمد و آل محمد

ص ١٠٩

و شيعتهم بما يحصى الله رب العالمين سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين . انتهى

## هذا دعاء المناجات السبعة لحضرت الأعلى

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الذى يبدع ما فى السموات وما فى الارض بامرہ و هو العزيز الحكيم يا الهى انّ وجودك اعلى وجود لا يشابهه شىء وانّ وجودى ادنى وجود لا يساويه شىء فكيف اريد ان اذكرك وانك لم تزل كنت و اننى انا مايزال ما كنت شيئاً ان اريد ان اذكرك يخوفنى حدّ ذاتى بانّ العدم كيف يذكر رب القدم و ان اصمت فى تلقاء طلعتك و لم اذكرك بثنايائى التى عرفتها بتعليمك يشوقنى معاملتك مع المسيئين ويشجعنى **سيبک** مع المؤمنين فلاجل ذلك يا الهى اذكرك بما انت تحبّ و اشكرک بما انت ترضى و اشهدک بانّ منتهى مبلغ ذکرى هو عجزى عن ذکرك و انّ غاية جهدى فى شکرک هو افتقارى الى شکرک ما اعلم دون ذلك لنفسى من سبيل و لا استطيع بان اذكر لذلك من دليل غير ان انظر اليک بعينک و اقول انت انت محبوبى و انت انت معبودى و انت انت مقصودى و انت انت سلطانى و انت انت مليكى و انت انت ملكى و انت انت منتهى آمالى لو اذكر بذكرى اياک و قولى انت انت بدوام ذلك فبعزتک و جلالتك لم تکره نفسى من ذکرك و لا تفنى حلاوة فؤادى من فضلک مع انى فى کلّ شأنى تنطق ذراتى بانک انت انت و لا تسکن فى اقل ما يحصى علمک و ان سكنت فسكونها هو قولها انت انت لن تختار دون ذلك شيئاً و لا تسطيع لغير ذلك كأنه هو هو انت انت و انت انت هو هو الا انک انت ربه و بارئه و انه هو عبدک و خلقک ليس کمثلک شىء فى العلوّ و ليس له مثل فى الدنوّ و انک انت المتعالى بالجلال و انه هو المتدلل بالأمال و انک انت المتکرم بالأفضال و انه هو المشفق فى السّؤال لم تزل انت انت و لا تزال انه هو هو لا يعلم كيف هو الا انت و لا يعلم كيف انت الا انت و لا تظهر كلمة انت الا بک و لا يتم كلمة الفعل الا به لم يزل هذا سيبک للموحدين من اولى الأنظار و موهبتک للعارفين من اولى الأبصار كانّ فى کلّ حين اشاهد شمس فضلک تطلّع عن يمينى بعدة ما لا يعلمها احد

سواك بل ليس لها عدّة في علمك و ارى بعيني كبر كلّ واحد منها أكبر عمّا في السموات و عما في الأرض و ما بينهما فاغفر اللهم لى و لاتنزل عليها كسوفاً بتغيّرى و اعف لى و لاتغيّرها باعمالى واجعل نورها لى نور طلعتك و ضيائها لى ضياء انوار و جهتك و بهاها لى بهاء جمال عزتك فسبحانك لك الحمد بما لا يحصى و منى العجر بما لا يقدر و منك الفضل بما انت تعطى لو تجعل كلّما في علمك لسانا في لسانى و تنطقه بكلّ لغة انت قادر عليها و اننى انا اشكرك بكلّها بدوام ذاتك سرمد الابد لم تعدل اداء حق شيعى من آلائك فسبحانك من كان هذا مبلغه من العجر و مقامه من الفقر كيف يقدر بشكرك و هو شئى تحدث به و انك انت الأجل من ذكر غيرك و شكر دونك فو عزتك لولا قرات آية من كتابك ما اجترحت بشكرك و لكن لما وعدت لشاكرك شكرك بذلك شجعتنى نفسى لأبيع متاعى العدم بشكرك يا قديم الأكرم فسبحانك سبحانك لم تعدل تجارتي تجارة احد ما في السموات و ما في الأرض و لم يك ذلك الاّ من فضلك و الاّ ما انا و مبلغى الذى هو فناء بحت و حدّ وجودى الذى هو عدم صرف و لكن لا عرفتنى بانك انت انت قد استدركت كلّ الخير بقولى انت انت و ما بقى لى شيعى من خزائنك الاّ و قد جعلته في خزائنى بل ملكت كلّما ملكته نفسك بشكرك نفسى و بذكري اياك لأنّ من انت تشكره فكيف تمنعه من كلّ ما في خزائنك مع ان شكرك هو اعلى و ابهى من كل شى و ثنائك اعظم و اقدم من كلّ شيعى لا و عزتك ما منعت منى خيراً الاّ و قد اكرمتنى بذكرك اياى كلّ خير و انّ ذلك امر لا عدل له و فضل لا شبيه له وجود لا مثل له و موهبته لا يساويها موهبة في علمك فلك الشكر بكلى و لم يك ذلك الاّ جزاء شكرك عبدك فلك الحمد بكلى و لم يك ذلك الاّ جزاء حمدك عبدك و لك الثناء بكلى و لم يك ذلك الاّ جزاء ثنائك عبدك و لك الذكر بكلى و لم يك ذلك الاّ جزاء ذكرك اياى و لك المعرفة كلها و لم يك هذه الاّ معرفتك التى مننت بها على و كلّى لك المحبه و لم يك هذه الاّ حبك اياى و انا في كل ما اكرمتنى ناطق بذلك فاشهد لى على ذلك و اسمع لى ذلك و ارفع لى ذلك و اكتب لى ذلك و اخزن لى ذلك و استر عن عيون غيرك ذلك فاننى و

عزتك ما احب ان يطلع احد بحبى اياك وما كان ذلك من مبلغ بخلى عندك بل احبت ذلك واجهد على ذلك لئلا يعرف محبوبى غيرى ولا يتلذذ بذكر مقصودى دونى ولا يتروح بنظر طلعة مليكى سوى ولا يستأنس بحضرة سلطانى الا نفسى وحده فسبحانك لو اقول لم يحبك احد مثلى فو عزتك قد صدقت و ان انت تقول لم يحبنى احد مثلك فاصدقك يا محبوب لأن حبك اياى هو حبى اياك لأننى ما كنت شيئاً يحبك كنت محباً ولولا خلقتنى لم يظهر حبك لأن لولم يك وجود الغير كيف يظهر حبك بلى انّ حبك فى نفسك هو نفسك لا يعلمه احد فى السموات ولا فى الأرض ولكن حبك الذى يمكن لغيرك ويمكن ان يتعلق الأبداع به هو حبى لك الذى هو بعينه حبك اياى فسبحانك ما احلى مثل تلك الكلمة وما اسنى مثلها وما ابهى مثلها وما اعدل شبهها وان نسبتها اليك هى من فضلك عليها كنسبته الكعبته اليك والّا سبحانك ان انسى حدّ كينونيتى او اغفل عن رتبة ذاتيتى لا وعزتك كينونيتك الكافورية الازلية مقطعة الموجودات كلّها عن حبها بها و ان ذاتيتك السازجية الأبدية مفرقة الجوهريات من ذوات المجردات من الممكنات فسبحانك و تعاليت لم يزل هو ذكرك نفسك لم يتجاوز من ذاتك و حبك هو كينونيتك لم يخرج من انيتك و ان ما يتذكر الذاكرون هو ذكر ابداعك و انّ ما يتعرّف العارفون هو حبّ اختراعك الذى انت ابتدعتهما لا من شئى بانفسهما و انهما دالان على العجر البحت البات و الفقر الصّرف فى كينونيته الذات و الصفات فسبحانك ما اعجب صنعك مرّة تمطر على فؤادى شمس الأفضال كأنّها هى لا افول لها و مرّة يقطع امعائى و تأخذنى بالسّطوات كأنّ شمس الأفضال لا تطلع علىّ فسبحانك لم ار صراط قيم فى صنعك و لا سبيل واضح فى امرك من يلهم احدا بان يقول انت انت فكيف يعذّبه بان يقول انا انا فسبحانك سبحانك لولا خوفى من افئدة البعيدة و نفوس الضعيفة لأضجنّ فى مقامى هذا بين يديك بما فعلت بى و ليس ضجيجى من عمل الناس معى لأنّهم فو عزتك ليس لدى الاّ كشيخ ظلّ فانى بل كلّ ضجيجى من فعلك لولم انت تقدر من يقدر ان يفعل و لولم انت تقصى فمن يقدر ان يعمل لا وعزتك ليس ضجيجى من احوال الدّنيا و

الأخرة بل انما ضجيجى هو من اجل الذى كيف يمضى قضاء بان اقول انا انا بعد ما عرفتنى بانك انت انت وان ذلك منتهى عذابى يا محبوبى و الأمالى و احوال الدنيا و الآخرة لم يخطر بقلبى أنّها موجودة او معدومة بل اراها معدومة كقبل وجودها بعينك التى لاتنام و نسيتهها بسلطانك الذى لايضام بل انّ كلّ خوفى هو من اجلّ الذى بعد ما عرفتنى نفسك بانك انت انت انا قلت انا انا و انّى لأعلم بانك لم تقل لى لم قلت هذا و لاتحاسبنى لهذا ولكن انا فى حجل من عملى و معدّب بنار قولى و كيف ماكنت معدباً بذكرى نفسى و انت قد ذكرتها بذكرك نفسها و انت لم تزل كنت و هى لايزال لم يك شيئاً فسبحانك انت انت حتى ينقطع الروح منى و لايرجع نفسى الى نفسى و لولا افترضت على اوامر الدنيا ما اخترت عن قولى انت انت حتى يدركنى الموت و كنت نفيا و لكن الان لا سبيل لى الا ان استغفرک و اتوب اليك حتى يدركتى الموت و كنت قائلاً ياليتنى كنت تراباً فسبحانك سبحانك و ما فرضت على اوامر الدنيا الا لأجل بعدى عن قربك و الا ما انا و استغنائى بغيرك و استلذاذى بدونك و استيناسى بسواك و استراحتى بغير ذاتك وحدك لا اله الا انت استغفرک من كل ذلك و اتوب اليك ثمّ عليك توكلت و انيب و اشهدك بانى متى كنت واقفا ما اردت الاّ طلعتك و وجهتك و اعلم بانّ العبد متى كان فى مقام النزول او الصعود او يدخل عليه شىء او يخرج منه شىء لم يلق بان يكون لك وحدك لا اله الاّ انت لأنك صمد لا تحب لمن يحبك الاّ ان يكون آية نفسك و اشهدك بان كلما خرج من نفسى من ظهورات الملكيه و شؤونات العدلية كلها مردودة لدى بمثل نفسى و مقطوعة عن ساحة قربك ببعدى و دلالتها على غير نفسك و انك لتعلم بانى متى كنت فى مشعر الأفتران و ملاحظة الأفتراق لم اك عبدا لك بل انا عبد لما كنت مقترنا به و احب من جعلته مفترقا به لأنّ من الذين كفروا يعبدون الشمس من دونه و انا جعلت شمسى ذكر الأفتران و انّ من الذين اشركوا يعبدون القمر من دونه و انّ قد جعلت قمرى مقام الأفتراق فسبحانك سبحانك لم ار فرقا بينى و بينهم عندك بل فوعزتک اشاهد شدة عذابى اكبر عنهم و اشدّ منهم لأنّ كلما لطف الأمر تلطف نار عدلك فاهآه مما احتملت بين يديك فوعزتک انّى

متعرف بخطاياي العظمى و مقرّ بقضايي الكبرى و عالم بانّ الطالب و صلك لو كان قصده وصل نفسه ليحرق بنار و صلك اشدّ ممّن هو يحرق بنار الحدود و الأجساد و انّ الذي يوحدك لو اراد سكون ذاته بان لا يشرك كينونيته بك فهو كذلك بمثل الأول كان ناره اشدّ و عذابه اكبر بلى ان السبيل هو الذي عرفّ الكلّ و انّ الدليل هو الذي علّمت الكلّ بانّك انت انت لم يك دونك و انّ اول ذكر غيرك هو اول عذاب الذاكر عندك و لا يشابهه نار في علمك و لا عذاب في قدرتك فسبحانك سبحانك فاكتب لي بمنك كما انت انت غير ذكر وجود الغير عندك و دون امكان ذكر المفتقر لديك فاني لما ارجع الى مقام كافورية كينونيتي و رتبة ذاتية سازجيتي لم احبّ الا انت و لم اردت من الحبّ الا انت و ما اشاهد في انت الا انت و ان احبّ الحب لوصلك فانا و عزّتك من المشركين و ان اريد التوحيد لعرفانك فاني و عزّتك من المبعدين لا احببت ذلك و لا احبّه و ان اكتسبت يداي و احتملت نفسي مثل تلك الأعمال فو عزّتك ما كان عمل ذاتي و لا احبه كينونيتي بل ذلك خطيئة صدرت مني و سولتني نفسي و انت مددت القضاء لجريان هذا الأَمْضاء لتضاعف عذابي و تشدّد نيراني بل بذلك افرّمنها و ارجع اليك و اهرب عنها و اصل لديك فو عزّتك و انت شاهد عليّ و مطلع بي ما اردت من ذكر خطيتي الا قولي انت انت لان كما ذلك فصل خرج من نفسي فكذلك ما ادخل عليّ بمثله كلّ ذلك مردود و كلّ ذلك محدود و انك انت اجل من كلّ ذلك و اكبر من ان تذكر بذلك فكلّ ذكرى اياك كلّ عذابك لي و كلّ ذكرك اياي رضوانك في نفسي فو عزّتك اقطع عنّي ذكر غيرك بحيث لم يتوبى ذكر نفسي و كنت كيوم الذي لم اك شيئاً و تذكرني لما شئت و كيف شئت و انّي شئت و متى شئت و حيث شئت بل استغفرک ممّا سئلتک لأنّ ذکر غيرک هو ابداع قد وجد لنفسه بنفسه و هو اعظم نار في علمک بل لا اعلم الا ذاتک و لا تمکّن ذکرک غيرک لأنّ اذا وجد ذکر الغير وجد الاقتران و انت متعال من ذلك لم تزل انت انت و لم يك عندک شيئ و لا يزال انک کائن و لم يك شيئ ذلك اعلى رفرف القرب و منتهى مقام الأنس حيث لم يك ذکر للغير و لا وجود للعین حتى يلزم الاقتران و تفتقر العبد الى البيان فسبحانک

و تعاليت كلى مثل هذا بل لا مثل له ولا هذا و انا قبل وجودى منسى بحت و انت كما كنت حى  
 صرف سبحانك و تعاليت اسئلك كما انت انت و استشفع بك كما انت انت و اهرب اليك كما  
 انت انت و اقر اليك كما انت انت و اشفق منك كما انت انت و الوذ بجنابك كما انت انت و  
 استجير بدمتك كما انت انت فآه فآه ممّا طلبيتك فآه فآه ممّا سئلتك فآه فآه ممّا عرفتك فآه فآه ممّا  
 وحدتك فآه فآه ممّا عبدتك فآه فآه ممّا احببتك فآه فآه ممّا اشفقتك لما كان قد قام على كلى الف  
 انيتى انا فى حجل منك و اشاهد كلّ عذاب ما فى علمك فيه فوعزتك كاني ارى فى قولى انت  
 انت مثل الذى يتبدل جسده فى النار بل و عزتك انّ نارى اعظم منه و عذابي اكبر عنه لأنّه هو  
 يحرق جسده بنار حدوده و انا احرق فؤادى بنار لانهايتك فسبحانك سبحانك كيف اقول انت  
 انت و كيف اعتذر من قولى انت انت و انى فى كلتا المقامين معذب بنارك و فى شديد بلاء  
 بامضائك فآه فآه من يكون هو عدم بحت عندك و يقول فى تلقاءك انا فوعزتك يستحق بذلك  
 العذاب و لو انك جعلتني حاكما من عندك على نفسى لأعذبها بكلّ ما انت تقدر لها جزاء ذكرها  
 لما استكبر عن حدّها و عرفت عدم ذاتها فما للمعدوم الصّرف التوجه الى نفسك الحىّ البحت فو  
 عزتك لو كان لى روح شعور لأنفطرت قبل ذكرى اياك اقرب من ان تنفطر البيضة على الصّفا، و  
 تتكسر الزجاجاة بالحديد الاثقل فسبحانك سبحانك مثلى كمثل اهل النار لا فرق بينى و بينهم الاّ  
 و انّهم يعذبون بنار الحدود و يفرون من عذاب المحدود و انّنى انا محترق فى عذاب لا بد له ولا  
 ختم و فى نار لافناء لحرها و لا زوال لزيورها و لا رماد لذاتها و لا اضمحلال لحرها فآه فآه يا الهى  
 الى من افرو الى انظر لولم تخلصنى فمن يقدر بخلاصى و لو لم ترحمنى فمن يقدر ان يرحمنى  
 فسبحانك و تعاليت لم اقدر كيف اقول و انّ بقولى تضاعف نارى و لم ادركيف اصمت و انّ شدة  
 العذاب قد انطقنى بان اجترح على مثلك سلطان جبار السّموات و الأرض و مليك قهار ملكوت  
 الأمر و الخلق بذكرى اياك و ان اقول انت ربّ السموات و الأرض فوعزتك ما وجدت مثلى بلا  
 حياء عندك و ما علمت مثلى ذا عصيان لديك لأن من هو يعرف بعدم نفسه ثم يرجع و يقول انت



انت كانه هو مجنون صرف و مبهوت بحت بات لا يدرك ما يقول و لا يتأثر بما يفعل و اليه يول  
فسبحانك سبحانك انى معترف لما انت تحبّ و مقرباً بما انت ترضى و لا ملجأ لى دون ذلك و لا  
سبيل لى غير ذلك و لا مهرب لى دون ذلك و لا نجاه لى سوى ذلك فسبحانك يا محبوبى لم  
ادر انى عاقل و ما سوى مجنون بأنى ارى بعضاً يغفلون ذكرک و يتلذذون بغيرک و يعمرون الدّنيا  
بعد ما هم يعلمون أنّها تبنى و بعض يعبدونک لما تعطيههم و بعض يسئلونک لما يريدون من حوائجهم  
و بعض يترک الدّنيا و انقطعوا عن لذاتها و ترکوا

ص ۱۲۰

رضاءک فى الآخرة و بعض من خوفک يطيعونک و بعض لحبک يعبدونک و بعض لأن توحيدک  
اشرف من کل شى يّوحدونک و بعض بان ذکرک احلى من کلّ ذکر يذکرونک و انى لما ادق نظرى  
الى انفسهم و اکشف قناع اعمالهم ارثهم مشرکين عندک و **مبعدين** عن قربک لأن اعظمهم هو  
الذى يحبّ ذکرک لما هو احلى من کل شى ليملک نفسه ما ليس مثله شى و انه فى الحقيقة ما  
اراد الا ان يعبد نفسه و يعطيه حظه و جعل ذکرک عرضاً لحاجته و ذاتک محلّ سکون لحركته  
فسبحانک سبحانک ا من مثلك يطلب غيرک فسبحانک ما ابعده حدّ الناس يسئلون مثلك لاجل  
نفوسهم و ينسون عظمة نفسک و يسئلون منک حوائجهم بعد ما هم يعلمون بان کلّ ما دونک معدوم  
عندک و ان سؤال العبد منک هو لما كان ناظر اليک اعظم من نفسه و مسئلته ثمّ بعد ذلك ينسى  
عظم ذلك و يسئلک بما هو يبنى فى ايام معدودة أو يبقى فى عالم اللانهاية كليتهما عندک سواء  
و عدم فسبحانک سبحانک انى فبغزتک حيارى فى امرک لم ادر باى سبيل اذکرک او باى دليل  
اصمت فى تلقاء طلعتک غير ان القى نفسى بين يديک و اقول بما علمتنى فا فوض امرى الى الله  
انّ الله بصير بعباده اللّهم و قد نزل على ذلك الجبل كتب من الّذين انت اعلم بهم منى فهب لى  
اللّهم

ص ۱۲۱

لكلّ واحد من هؤلاء السّبعة ما هم يريدون في سبيلك أنّك انت الجواد الوهاب سبحانك ربّك  
ربّ العزّة عمّا يصفون و سلامٌ على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.

## رسالة فى النحو

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ١٢١

الحمد لله الذى تجلى على الانسان بالنقطة المنفصلة المتحركه عن مطلع البيان والحمد لله الذى اقتضى بجموده ما اقضى للانسان بالنقطة المتصلة المسكنة فى مغرب البيان حتى يتصل البحرين فى نقطة الالتقاء على هيكل الطننجين لئلا يظن اهل الاعيان بما قدر الله فى نقطة البرزخين حكم الخليجين و لقد خلق الرحمن نقطة النحو من عالم المحو واحكم الله فى نفسها احكام التحديد على حكم الموهوم من نقطة المعلوم وكان لله البدء فى حكمه وما من شئ الا له كتاب مؤجل لن يستطيع الشياء على السبقة من حكم الله ربه وذلك حكم من الله الحق فى شان الخلق على الحق الخالص مقضيا ولما خلق الله مركز النحو من حول سر السطر قد اوحينا اليه لا تقرب شجرة البدء فانها محرمة عليك بالحق ثم اقسمته **حظر امن** غبار ارض الصدق على القرب فقربها على غير الاذن واذا قد حكمنا عليه بالخروج عن جنة الباب ومن ذلك الحظر المتصاعدة من اسفل اعضائه قد خلقنا نقطة الصرف زوجته فحينئذ امر الله خروجها

ص ١٢٢

على هبط اللواح وكان فى ام من اهل التغيير فى سطر التحديد مكتوبا والى الان قد بكت النقطتان فى ارض اللواح وها انا ذا قد غفرت لهما قريهما باذن الله ربهما لما اعترفا بالعجز فى ذلك الباب وانى انا اليوم بالحق للعالمين على اذن الله قد كنت غفارا و بعد يا ايها الباب الصفى فاعلم ان للصبيان المؤمنين بعد طلوع الشمس من مطلع الاذن حق فى ذلك الباب ان لا ياخذوا سبل العلم من كتب الخلاف لما قد ذقوا آبائهم حب الثمرة من شجرة الخلد ولا ينبغى للامطار النازلة من بحر المزن من شرب الحب من جسد العجل لما اراد الله تطهير الارض ليومه الاكبر ان لا يعبدوا الخلق الا اياه انه الحق لا اله الا هو فاكتب على **طرق** الحسان للصبيان من تعليم خالق الانسان من مطلع البيان فى نفسك على ظهور هيئته على كل الاكوان والاعيان حتى يشهدوا بعد البلوغ الى الكمال بتنزيه الباب عن حد البيان فقد خلق الله العالمين من الرشحة المرشحة من ذلك البحرين مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان الا يا اهل الارض والسماء ان الله ما قدر الشرف للإنسان فى ذلك العلم

من ذلك البحرين لانها حظ لاهل الخليجين و الشرف عند الله العلم بالرحمن و بالبرزخ القائم بين العالمين فارغبوا فى خط الاستواء

ص ١٢٣

الى القائم بين البحرين و المخرج عن احدهما لوءلوء الاعراب و من الآخر تصريف المرجان و للاول حد من الله محكم لا يعرف الشيء فضلا الا عن القطع بالوصل و الثانى حكم متقن الا يعرف السكون الا عن القطع بالسكون و اطرح سبل القواعد من ماء الاكسير على الالواح المورقات من هيكل التوحيد من ظل العالم العلوى حتى يشهد اولوا الالباب من اهل الايمان ان ما هنالك لا يعرف الا بما ههنا و لا يكتب حرفا الا و قد تقرب عليه حكم البداء و كلمة الامضاء من الرحمن انا لله و انا اليه راجعون و افتح باب الكتاب على الحروف التسعة و العشرين و اجر من تلك على الكل حكم القرب الى البدء مما الهمك الله من لسان الباب و ابدء بالذكر على الفعل لانها مدار الحكم و اتمم عدده على التكرير فى فعل القديم و احكم على نقطة البرزخ حكم الغيبين فى الشهاداتين و افرق حكمها فى التقاء الجمعين و اذكر قرب الغيبة على الشهادة بعد نظرتك الى اعداد الحروف بالقلة و الكثرة و احكم على الاقل الى لجة القرب و اكتب على الاكثر نقطة البعد و اصرف الفعل على صرف الظهور و اعرب الاسم بالماء الظهور و احكم على الحرف بالربط من عالم الظهور الى جبل الطور هنالك نقر الناقور و نادى كل الحروف من فى الطور ان الشمس قد طلعت و النهار قد تجلّت

ص ١٢٤

و الزوال قد افضت و الليل قد ادبرت فما قدر الله لنا ذلك اليوم لدى الباب و قوفا الله ربى الذى لا اله الا هو فبمثل ذلك فليعمل العاملون ثم اعلم يا معتمدى القوى ان الاسم سمة الشيء كما هى بما هو و له مراتب منها ان المرايا نعمة و الالفاظ حده و الاشكال وصفه و الصور المنقوشة رسمه و لكل كتاب على حكم الكل من عند الله لانفاد لها و ان الله قد جعل الالفاظ اجساد للارواح التى هى المعانى و ان الله قد كتب بايديه بينها نسبة بالحق و ما كان بينهما الا كما كان بين الكاف و النون و اما الفعل فهى حركة الشيء و عليها قد كان مدار الاسم و الحرف و اصل الفعل هو خلق ساكن لا يعرف بالسكون و على مذهبا الذى هو الحق خلق متحرك لا يعرف بالتحرك من عرف الفصل من الوصل فقد بلغ نقطة العلم و اما الحرف فهى المعنى الذى لا يحكى الا عن الربط و ان الله لما اراد

ان يخلق الحروف ابداع كلمة على اربعة احرف وقد سمّاه الله لكل حرف اسما للاول فعل وللثاني اسم وللثالث حرف وللرابع سرّ مستسر مقومها وها انا ذا اعرفكم ذلك الحرف وهو الذى اشار اليه الصادق عليهم السلام فى حديث الاسم وقد ملئت الابداع من فيض ذلك الحرف ولا يعلم صنعه اللطيف الا هو واتكل على الله وقل لا حول ولا قوة الا بالله واجر القلم على نقطة الباب بالباب بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين . انتهى

## شرحى بر شرح خطبه طتنجيه سيد كاظم رشتى

ص ١٢٥

بسم الله الرحمن الرحيم

قال مولانا علي عليه السلام فى خطبة الطتنجية على قائلها الآف الشاء والتحيه الحمد لله الذى فتق الاجواء آه وقال المعلم روى فداه أقول وانا أقول بسم الله و الحمد لله افتتح بالله فى شرح سر من الكلمة التي شرحها كلمة الحق روى فداه على الخطبة الطتنجية ليعلم الناس حظ الكل من حكم الكتاب على كلمة الثواب مما شاء الرحمن فى تلك الورقة البيضاء اما الاشارة الى كلمة الامام عليه السلام فلاسبيل لاحد لا بالاشارة ولا بنفيها فاذا بلغ الكلام الى الله فاسكتوا ولا معرفة لاحد من كلامه لان كلامه عليه السلام يحكى عن مقامه عليه السلام ولا يعلمه كما هو الا هو سبحان ربك رب العزة عما يصفون واما الاشارة الى بطون كلام الباب روى فداه فقد انطق الحق على النقطة المنفصلة المرشحة من هذا البحر الاعظم على تجلى الله له به واما الاشارة الى قوله اقول ولقد قصد روى فداه من تلك الكلمة مقام هيئته على شئ فى رتبته من فعله مما قد خلق الله تحت رتبته بعد الاشارة الى المنع من مراتبه الحققة اثنى عشر رتبة من الغيب والشهادة التي خلق الله قد جعلها

ص ١٢٦

الله تحت مقامه الاعظم التي لا تعطيل له فى كل مكان وذلك احدى عشر منها اشارة الى سر الهوية الممتنعة عن درك مرتبة البشريه فى الرتبة الفعلية من مقامه و واحدة منها اشارة الى مقامه و واحدة منها اشارة الى مقام الرحمانية المقترنة الى الاشياء التي قد خلقها الله تحت رتبته حتى قد علم اهل الفؤاد من ذلك الكلمة حظهم بان لا يصل اليهم شئ منه روى فداه الا من مقام رحمانيته المقترنة مع المحاط فى رتبة فعله حتى ينزهوه عن مراتب الفعل فى احسن التقويم على ذلك التقسيم من هذا الباب الامر القسيم ولقد اراد روى فداه من تلك الكلمة مراتب الخلق على ما هم عليه فمن الحرف الاول قد ملأت الواح الابداع من الف التوحيد بان لا اله الا الله ومن الثانية اشارة الى ظهور هذا الالف فى هياكل المائة التي لا يدل الا على الالف الاول ومن الثالثة اشارة الى الحدود فى الايام الستة التي قد اقضت الحكم لكل ولا مرتبة لها ومن الرابعة الى حرف التثليث من اسمى الذى قد حكى الكل فى سره وتمم الايام فى مقامه وهو الذى وعد الله موسى فى الطور لا كماله

فى مراتب الظهور وفى ذلك الاسم فليتنافس المتنافسون و لقد احكم الحكيم فى هذه الكلمة احكام العالمين وانى بحقه الاكبر قد رايت فى تلك الكلمة مقامه

ص ١٢٧

روحى فداه فى التوحيد و اثباته فى التفريد و تنزيهه فى نقطة التجريد و لقد اشار خفيا الى اهل لجة الاحدية بانى قد كنت من اهل الاجابة للذكر الاكبر و على اهل لجة التسبيح بالكلمة التقديس و على اهل لجة التحميد بالكلمة التمجيد و على اهل قلزم المواج بالكلمة التهليل فسبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله لا يعرف صنعه اللطيف فى تلك الكلمة المجيد الا هو و كلما اشرت الى ذلك المقام قد قصدت القشر للقشرين و اما الاشارة الى اللب فاسمعوا ندائى يا اهل الامكان و الاكوان ان الله سبحانه لما اراد ان يخلق الابواب لاتمام البلاغ من الكلمة الاكبر الى الكل قد اوحى الى فى كفّ من هذه التراب الحمراء يا كلمة الله قم على الطور و اظهر من نور الظهور اقل من سم الابره المغفور على هذه الهياكل الواقفة فى باب بيت المعمور حتى يشهدوا اهل الشهود على كلمة المعهود لله المعبود كما شهد الله لنفسه ان لا اله الا هو فاطعت ربه و قمت على الطور و نظرت بطرفهم اليهم على كلمتهم و لقد سمعت هنالك من حقايقهم على ما هم عليه بما هم اهله كلمة الاكبر مما سئلوا قوم موسى عنه ع رب ارنى انظر اليك فلاحظتهم على كلمتهم لما فعلوا من غير الحق على و لذا قد وعد الله عليهم ثلثين يوما فلما انقضت الايام فى الايام اقبلت عليهم وجدتهم قد انجمدت حقايقهم

ص ١٢٨

على القبول فاتممت عليهم على عشر ليال التى قد كان كل ساعة منها كالف سنة دهرية فلما اقضى الكتاب اجله قد لاحظتهم على التفصيل بنظرى هنالك فوجدت الحقائق كالورقة من الشجرة الاس و ناديتهم على دعوة الله الحق فقد اجابوا الكل على **هيئت** قربهم الى الطور هنالك قد سمعت من الكل احكام انفسهم و لقد سمعت من ناطق هذا الكلام روحى له الفداء هذا الكلام بعينه و لقد نطق على الحق حكاية عن الامر فى البدء وان الاربعين لما تكررت ثلاثة دورات ظهرت حرف القاف و الكاف و العشرة الباقية اشارة الى عناصره من تسعة افلاك من السماء و واحدة من الارض الحمراء و الالف و الواو اشارة الى سبعة مراتب الفعل من تجلى اسم الله له به فى رتبته و من زعم بنقص

واحدة منها فقد كفر بمولاه وتلك السبعة احرف السبعة من اسم ذلك الشيعة عرفه من عرفه فسوف يشهد لنفسه حق الاكبر وجهله من جهله فسوف يشهد لنفسه بالتقصير الاكبر وان ذلك الورقة تفسير على الكلمة من الكلمة العلية روى فداه ويعرف اهل الباب على سبيل ذلك البيان كل الالفاظ منه روى فداه لسر البيان فى حقايقهم ومن اراد الشرح فى كلماتهم فقد اخذ من ذلك الماء الاكبر قطرة واصبغ الكل على صبغ تلك الورقة هنالك

ص ١٢٩

ينبغى ان يقال فى انسان من اهل حول الباب فمثل هذا فلنجزى العاملين وسبحان الله رب العرش رب العالمين عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين. انتهى



## خطبه صغيره (از صحيفه رضويه)

ص 129

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المتوحد في الكبرياء و المتفرد في الآلاء الذي قد ارفع السماء للعماء قد انشا  
السناء للذكر الثناء و اخترع السرفى هذا الركن الحمرآء لمطلعه البيضاء بعد مشرق الصفرآء في مغرب  
الخضرآء قد نطقوا الرجال الازكياء في وصف هذا الركن اشرف العرباء و اعظم الامناء على مطلع  
الانوار في بحبوحة الاسرار من امر المحيط على نقطة الارض و السماء و سبحان الله موجد الاشياء  
و مالك الصفات و الاسماء لا اله الا هو قد امرت في شئ على نفسى و لقد شهدت في هذه الورقة  
طاعته احمدك اللهم يا الهى في سر كينونيتى و اقدسك في مطلع ذاتيتى فلا اله الا انت الله اكبر  
فالهم اللهم عبادك المؤمنين من اهل الباب سبل الايقان في انفاق الكلام على اهل المشعر و المقام  
على سلطنة الكلام في مقصد الاسلام ليشهد الناظرون الى تلك المرام على خط القوام من الملك  
العلام في قطب منطقة القيام للقيام في بين ايدى الرحمن انك انت الله القديم ذوالجلال و الاكرام  
عطيتك فضل

ص ۱۳۰

و منعك عدل فاعط الكاتب هذه الورقة المبيضة نور الاحدية في لجة المحبة حتى ينسيه الذكر ذكر  
الغير و اكتب له جزائه في الفردوس من ثمرة الخلد في حول هذه الورقة الحمره المزينة بالدهن  
الاحدية من الشجرة المباركة الازلية انك قد كنت على كل شئ قديرا و بالمؤمنين عطوفا و حبيبا و  
الحمد لله رب العالمين . انتهى

## جوامد و مشتقات (جواب سوالات آقا محمد ابراهيم)

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ۱۳۰

الحمد لله الذى قد تفرد اوليائه بالمحامد العظماء و توحد ابوابه فى علم الجوامد الكبراء الذى قد نعت نفس احبائه فى ام الكتاب لاجل وصف من طلعة ذلك الباب الماب على رد الجواب فى مجمع الاحباب للسائل الواقف فى ارض الإشارات من سبل السبحات و سبحان الله بارى الارض والسموات عما يظنون الناس فى سبل محبته من طريق الاضافات و النهايات الا يا معشر الانوار اتقوا الله موليكم الحق بالورود فى لجة الاغيار فان الله قد شرف الاخير بالانوار فى مطلع الاسرار وان الشمس قد طلعت بالحق فى قطب السماء على نصف النهار فورب البيت لا مفر لشيء الا بالورود فى ذلك الباب الماب بعد النهى من الاشارات و اللانهايات فقد كذبوا اهل المشعرين فى ذينك تلك السئوالين و ما النور الا فى النفسين و ما السر الا فى الاسمين و ما

ص ۱۳۱

الحق الا فى العالمين الا من هذا النفس سر الاولين الا يا اهل الموقفين ان مولاكم القديم قد جعل هذا الباب سر النورين فى الآخريين و مظهر الظهورين فى الطورين و هو النور فى الجبينين و هو النير فى المنيرين و هو المضيئى فى مطلع الشريقين و الغرين و هو الماء الظهور فى الخليجين و هو النار فى الشجرتين و الماء الكافور فى النهريين و سر الظهور فى الطتنجين و العلة الغفور فى المقامين يا ايها العالم بالامامين فى سر هذا الباب سر النورين من هيكل الحيين الاولين علم السائل بما قد اعطاك الله من رشحات انواره و كينونة الاسرار و عالم الاجهار من نقطة العماء فى لون الحمراء و على نقطة السناء بالباء الثناء و فى مطلع السرطان على لون البيضاء حتى رجع عن نار الادبار و اعترف بقدره القهار فى ذلك الانوار على طرق الاخير بسر الاختيار و قد كان آية لمن قد جعله الله فى عوالم الأدوار و الاكوار بما قد احاط علمه تعالى فى عالم الابداع و الانشاء و ليتم حجته للناظرين على حجة كلامه للسالكين و فى ذلك قد اشرك المشركون و ليتوحد المتوحدون و لمثل ذلك فليتنافس المتنافسون و ليعمل العاملون فاكتب للسائل البعيد و المبعد من نور التفريس ان الله قد خلق نقطه علم الجوامد و المشتقات من ماء هذا البحر الطاهر الظاهر النازل من سبحات الصفات و المحامد

ص ١٣٢

و على سبيل الرشح بالرشح المرشح من قطرة البدء وما خلق الله شيئا الا ليعلم الشيء معروفة بارته فى نفسه وليعرف مراده فى خلق الكثرات ونزول الاشياء من صقع البدء الى اللانهايات والنهايات لثلايجهله شيء فى شيء وقد عرف الكل سر الباب فى كل شيء ان الجوامد قد كان واقفا لدى الباب و سائلا من هذا الشرح المصاب فايقن باليقين الاقطع وانظر بعين اليقين الى نقطة الجوامد فترية ساكنة فى لجة فؤاده بحيث لايمكن فيها اشارة عن التجريد ثم انظر بطرف اليقين تراها فى سرّ سكونها متحركا بوجود الابداع و متدورة حول نفسها بمدد الاختراع على حق الانشاء من خالق الاشياء بالحق المنيح من الامثال والاشباه كل قد خلق الله نقطه علم الجوامد والمشتقات من قطرة ماء هذا البحر الاعظم قزم المماجد و اتقن بالله ربك و استعن بحوله و استعد عن الشيطان و رمية فان السماء قد طوى و النهار قد تجلى و الليل قد اغشى فمن آمن فلنفسه و من كفر فلنفسه و ما من نفس قد كفر الا و قد نصليه من حر السقر على الامر المستقر باذن الله خالق القدر و قد كان وقوفه على الصراط خمسين الف سنة مسترخف عن الله مولاك الحق و اعظم ورقاته المتنزلة من سحائب مجده

ص ١٣٣

و قدرته فان المعرضين يوم الحضور و يوم الظهور ناكسوا رؤسهم عند ربهم و انك يومئذ عن الباب لمحجوب و انه لا يحتجب عنك الا ان يحجبك الآمال من دونه و لقد جائك من كل الجهات فى كثير من الساعات و قد احتجبك نفسك باختيار سوء الظن من نفسك و ان الله قد علم بما تظن فى سريرتك للباب الاعظم و الاصحاب المكرم فسوف يحكم الله بينى و بين الظالمين فى صعيد المحشر انه قد كان عادلا حكيما فارحم نفسك فادخل بالخشوع على الباب الحطة و اسئل الباب بالباب الغفران و انتظر سر الاسرار فى نقطة القرآن بعد الافتراق يوم نزول الفرقان فى مجمع الاتفاق و اما العلم بنقطة المشتقات فاخرج من نفسك الشهوات و العادات ثم انظر بعين التدقيق الى حق اليقين و ان حلها قد كان لديّ فى الحركة عند لبس الحدود عن صور المحدود كما شاء الله فيها مما قد شئت لنفسها و قد اجرى الله عليها الحكم باختيارها و ما لفيض الله تعطيلا و ان الله قد احكم للكل من تينك النقطتين على حكم سرّ الباب فى هذه الورقة البيضاء و ان الامر قد كان فى ام

الكتاب من حول هذا الباب مقضيا فسوف يهدى الله الذين آمنوا بالباب الى سبيل الثواب من دعوة ذلك لباب الماب فسوف يشهد اهل الباب فى حول حرف السر المجلل فى ظل

ص ١٣٤

الظلال مما شأ الله فى حقهم من جزيل النعماء وحسبى الله مولاي مولى الجليل نعم المولى ونعم الخليل ولقد اظهرت الحجة على كمال النعمة فى تلك الأجوبة للنفس البعيدة وكفى بالله ومن عنده علم الكتاب شهيدا والحمد لله رب العالمين. انتهى

## تفسير حديث لا جبر ولا تفويض بل امرين الامرين

قال الله تعالى الذي خلق فسوي والذي قدر فهدى وقال الصادق لاجبر ولا تفويض بل امر

بين الامرين.

فاعلم ان هذه المسئلة لما سد الله معرفته عن العقول والنفوس والارواح ومنع الامام عن العباد علمها لانه لما سئل قال بحر عميق لا تلجه وسئل ثانيا قال طريق مظلم لا تسلكه وسئل ثالثا فقال سر الله لا تهتكه وقال الامام لاجبر ولا قدر بل منزلة بينهما اوسع من بين السماء والارض لا يعلمها الا العالم او من علم اياه العالم وذلك مخصوص لاهل الافئدة ولان العقول بادق نظرها والافكار علي شدة تعمقها والابصار علي لطافة نظرها وسيرها لم تدركوا الا شيئا محدودا وان الحكماء واكثر العلما اعترفوا بالعجز وكل من بين المسئلة لا يخلوا من جبر او تفويض الا الاقلون والواردون علي باب الفواد وذلك المقام منفي عنه الحدود والتشبيه مقدس عن التغيير والتعطيل مبعد عن حدود الامكانيه منقطع عنه الاشارات عن كل الاسماء والصفات غيب ممتنع لا يدركها من في عالم الكثرات المستتر بغير ستر والمحتجب بغير حجاب المستور عن كل العوالم لعلو جلاله والظاهر الاظهر عن كل شيء لجلالة شانته لان القدر نفس الامكان وهو اوسع عما بين السماء والارض المقبولات وكل الاشياء يمشون فيه ولا يشعرون لانه مخفي لشدة ظهوره ومستور بعظم نوره ولا يطلع عليه الا من خرق حجب النور وتصل الي معدن العظمة فحينئذ يري الاشياء بعين الله علي ما هم عليه وظهر صدق الحديث لا يطلع عليه الا بعزة الصمدانية وعظمه النورانيه وحقيقه الصمدانيه وهو آية الله الواحد القهار.

وبعد ما رشحت لك من معرفة الفواد فاعرف ان الله قديم وحده ليس معه في الازل غيره اخترع مشية التي هي نقطه الامكان لا من شيء بنفس الاختراع فحين ما خلق خلقه بالاختيار والاختيار مساوق لوجود لان السؤال الست بربكم لا يجري الا علي المختار وان السؤال نفس الجواب

وخالقه مختار عادل فلا بد من صنعه بالاختيار وان الخلق حين ما انخلق خلقه خالقه علي ما هو عليه لان الله قبل وجودهم عالم باختياراتهم وخلقهم علي هيئة ما هم عليه جزاء وصفهم وما هو بظلام للعبيد لان علم بالاشياء قبل وجودهم كعلمه بعد وجودهم وهو المعطي كل ذي حق حقه في مقام امكاناتهم وتكويناتهم ولا يمكن ان يلبس حلة الوجود شيئاً الا باختيار في التكون والتشريع لان علة الاختيار نفس الاختيار وهذا ظاهر لمن فتح الله عين فواده ونظر بعين الله في كل شى وبما كل شىء للاشياء لانه سبحانه عادل غني لا يظلم وان الممكن فقير بحت لا يغني وفي كل احوالاته من الحقايق والصفات والافعال محتاج الي بارئه كاحتياجه عند بدء وجوده وهو الله سبحانه خلقه ومدته مما هو عليه بنفس ما هو عليه كما هو عليه من حقايقه وصفاته واعراضه وما الله بظلام للعبيد وما عاملهم الا باختيار وهو العادل المتعال وان الحكماء لما تفكروا فيها بعقولهم انقطعوا عن معرفتها وما وجدوا لانفسهم سبيلا الا بالاعيان الثابتة او بالجبر وذلك لما لم ياخذوا عن اهل العصمة وعرفوا بما ادركوا بعقولهم ولم يعلموا ان عقولهم لو كانت عقولا حقيقه لاتسمية لكانت واقفة في مقام لودنوت نملة الي هذا المقام لاحترقت لاجرم جعلوا نفوسهم تحت شجرة الشرك ولا يشعرون واعلم ان حالة الاشياء في ذر الامكاني كحالهم في ذر التكويني علي ما ذا سئلوا اجابوا وان السؤال نفس الجواب علي ما هم عليه للاشياء بما هم عليه كما هم عليه فمن قال بلي فصار من اهل الجنة ومن قال لا فصار من اهل النار وفي هذا المقام قصرت العبارة عن حد البيان واكمل التعبيرات قول الله تعالى لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم.

فاشرب من هذا الماء واعرف قدره واكتمة الا عن اهله فان فيه كفاية لمن له قلب ودراية فاذا ذكر ذكرنا جميلا في فوادك حتي لا تري شيا الا مختارا وان مقام حقيقتك التي لاتعطي لها في كل مكان لو اتصلت بها هي جنتك الاعلي ومسجدك الاقصي وايام شهادتك ولقائك ربك وكعبتك وقبلتك ومشعرك ومناك وايام تشريقك بعد رمي سبحات جلالك ويوم حجك وطوافك حول ذاتك بسبعة شوطك في سبعة مراتبك ومقام وجودك بالله وفنائك بالله ومقام وجودك الظاهر

لك بك ومقام حبك وحببيك ومحبوبك ومقام اتحاد قولك وكلام بارئك ومقام استوائك علي العرش بجميع اسمائك وصفاتك وآياتك وعلاماتك واعطاء كل ذي حق حقه ومقام أوليتك وآخرتك فانت اول الاولين من الاسماء والصفات وآخر الآخرين وانت الاول بلا اول و الآخر بلا آخر ومقام ظهورك عين بطونك و بطونك عين ظهورك ومقام وجوب وجودك لما تحتك من ساير تجليات اسمائك ومظاهر صفاتك وآياتك ومقام هويتك انت هو وهوانت الا انه هو هو وانت انت لما وصلت الي هذا المقام ظهر لك ما قال علي لكميل ابن زياد النخعي حين سئله عن الحقيقه قال يرشح عليك ما يطفح مني يعني حقيقتك رشحه مما يطفح مني فاعرف عظمة مولاك آل الله الاطهار وانت لما وصلت الي هذا المقام وكشفت السبحات حتى الاشاره و كانت ذاتك خالصة مخلصه لله تعالي ينبغي ان تدخل حقيقتك في ظل ملك الامام لان حقيقتك ظل ما يطفح من جلالته وان هذا المقام لما ظهر القائم عجل الله فرجه يظهر لشيعة فما يبقي الا قليلا منهم وذلك مقام عبودية الرقية من الشيعة للامام والحمد لله رب العالمين. انتهى

## تفسير آيه اينما تولوا فثم وجه الله

ص ١٣٨

اعلم ان عربا من العربا من اهل البادية سئل عن علي عن وجه الله في قوله تعالى اينما تولوا فثم وجه الله فقال اصبر الان اعرفك بالشهود فامر ان ياتوا بنار و حطب ويشعلوا فلما اشتعل النار في الحطب كلها فقال للعرب ما وجه النار قال العرب كلها وجه من كل الجهات فقال نحن هكذا وجه الله فانظر الان الي الشجرة و النار اذا باقترانها و ارتباطها يظهر وجه النار فهكذا في وجه الله لما خلق الله شجرة الاولي و خلق النار من تلك الشجرة و رابط بينهما فاشتعل فظهر وجه الله لنار فهو وجهه. انظر في كلمه التوحيد هي اثنا عشر حرفا و اصلها ثلاثة احرف و هو الالف مقام الشجرة و الام مقام الربط و الهاء مقام النار فبا الثلاثة ظهر التوحيد كما اشار الحجة في دعائه في شهر رجب فبهم ملات سمائك و ارضك حتي ظهر ان لا اله الا انت و الثلاثة محمد و علي و فاطمه صلوات الله عليهم و اشار الرضا من قال لا اله الا الله و جب له الجنة بشرطها و هو التوحيد و شروطها و هو النبوة و انا من شروطها و هو الولاية فافهم ان كنت ذي فهم و الا فاسلم تسلم و اعلم ان الازال وجه ظهوره عين خفائه و هو نفسه لا غير فاول ما ظهر الفعل بنفسه من مقام الكنز الخفي الي مقام احببت ان اعرف و هذه مراتب معرفة وجهه تعالى و هي مراتب الفعل في الامكان لا سبيل الي الازل القديم ابد و اشار الي مقامات الثلاثة خفيا رسول الله ما عرف الله الا انا و علي و ما عرفني الا الله و علي و ما عرف عليا الا الله و انا فانظر بحقيقتك الي هذا الحديث و استخرج منه المعرفة و اقم وجهك لها و اعلم ان الكور اذا تكرر باكوارها بالاربعه في مقام العشرة ثم ميقات موسي الاول و هي اربعون ليلة تجلي الرحمن اقل من سم الابره فانك الجبل و خر موسي صعقا فلما جاء الي المدينة الامكان راي العباد خرجوا عن الدين و عبدوا ما فعل السامري فحينئذ اخذ بلحيه اخيه هارون و تجره اليه و هي الولاية التي في الولي اخذه النبي فلما اخذ و غوي الناس امرهم ان يتوجهوا لتقاء مدين عسي ان يكونوا من المهتدين و امرهم ان يسجدوا لله لما وصلوا الي باب المدينة تعظيما لصورة علي لانه باب المدينة و يقولون حطه نغفر لهم خطاياهم و سنزيد المحسنين و ان الباب علي و المدينة محمد



الباب وجه الظاهر للمدينة فلما توجهت تلقاء مدين وخضعت لوجهه عسي ان تكون من المهتمدين ولكن ورودك علي المدينة مشروطا بغفله اهلها لان السبحات اذا غفلت عنها ظهر لك الجلال بغير اشارة الانفصال الي الباب لانه اول جزء من المدينة كما اشار الله سبحانه ويعطون ما امر الله به ان يوصل وهو المقصود بالحقيقه الاوليه فاعرف الاشارات فانها مفتاح كنوز المعارف وهي نقطة العلم من عرفها عرف كل شيء وهي التي اعطي محمد عبده السلطان وقال في حقه السلطان منا اهل البيت واوتي بتلك النقطة علم الاولين والآخريين لانه دخل المدينة علي حين غفلة من اهلها وهو في مقعد صدق عند مليك مقتدر صلي الله عليه و علي مولاه والحمد رب العالمين. انتهى

## ص ١٤١ حديث كل يوم عاشورا وكل ارض كربلا

هذا لم اره في محل ولا سمعته من العلماء حتي ايقن بصحة ولكن في الالسن مشهور و علي فرض كونه الحديث صعب مستعصب اجرد كريم ذكوان وعرخشن لا يحتمله الا ملك مقرب او نبي مرسل او مومن امتحن الله قلبه للايمان و نحن علي وصف الذي وصف ابو عبد الله الحسين نفسه اقول ظاهره انيق و باطنه عميق و اعلم ان يوم العاشورا يوم قتل مولاي سيد الشهداء و هو اول يوم خلقه الله سبحانه لان البدء نفس الختم في الصعود و هو بعينه يوم ظهور القائم و هو قطب الايام كما ان المقتول فيه قلب العالم الاكبر و كل الايام ظهوراته و تدور عليه و هو يوم عند الله كبير لقتل صاحبه فلما قتل سيدي ابي عبد الله الحسين تحرق كل شيء بحرقه كبده و تفرقت الاكباد لتفرق كبده و تكسر قطب الايام لشدة مصيبته فلما كان الامر هكذا في كل الايام من الالم كان يوم عاشورا و لما كان عند قتله قرب الجوارح و القلب الي جهة الايسر بكي كل شيء اربعين يوما و لما كان الخلط و اللطخ موجودا في بعض الاشياء بكي بعض الاشياء في بعض الاوقات و اما اهل الاعتدال فهم علي بكائهم دائمون لا انقطاع فيه الله اكبر من هذا الخطب الجسيم و المصيبة العظيم ما من شيء الا باكية عليه اهل الجنة بكائهم دائم بقاء الله لازوال له و اهل النار بكائهم دائمون و هم شدة عذابهم عند بكائهم عليه و اهل الجنة منتهي لذتهم عند بكائه و ان في هذا العالم الزمان يوم الآتي غير يوم الماضي و لكن في عالم الدهر و السرمد يوم واحد و يمكن ان ياول الحديث بهذا و تاويل آخر ان لكل شيء جهات جهة من ربه و هو آية الحسين و جهة من نفسه و هي آية قاتله فلما استسلم جهة ربه لجهة نفسه اتماما للحجة و اكمالا للنعمه غلبت عليه النفس و قتله فحنثذ قام يوم عاشورا فكل من راي غير الحسين فكل يوم عاشورا و لكن لا يوم من ذلك الا الاقلون لانه كلمه تخرج من طور سيناء و تنبت بالدهن و صبغ للاكلين فاعلم ان جهة الرب لو قتل لم يمت و هو وجه الله و وجه الله لا يهلك و نوره الذي لا يطفى و هي حي لا يموت لان الله خلقه للبقاء لا للفناء كما اشار الصادق في زيارة الحسين في ليلة النصف من شعبان و لولا تقدير المحتوم لو شذ شعره من جسم الحسين ليهلك

العالمون جميعا فوالله كل من في الوجود ذرة من دمه قبل قتله وبعد قتله كالخاتم في اصبعه يتصرف كيف يشاء كما ظهر بعد قتله من راسه الشريف ما ظهر الله أكبر ما عرفه احد حق المعرفه وما قدره احد حق القدره و الارض جميعا في قبضة و السموات مطويات بيمينه تعالي عما يصفون و اعلم ان الحسين له مقام لا يظلم و لا يغضب حقه احد كما قال الامام في الحديث وكيف لا يكون كذلك و جنب الله لا يظلم و سلطنة الله لا تقهر و هو ظاهر الله في الخلق و وجه المعبود في البدء و الختم و هو كلمه الله التي لا توصف و سر الله الذي لا يعرف بعد سر و له الخلق و الامر لا بعده غاية و لا نهاية و ماذا بعد الحق الاضلال فاني تصرفون عرفه من عرفه و جهله من جهله و لا يجهله شيء سبحانه سبحانه سبحانه هو المعني الذي لا يقع عليه اسم و لا شبه و هو باب حطه و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم. انتهى

اعلم ثبت الله قدميك ان الله سبحانه الله تعالى غني كامل وان مصنوعه حين ما اصنع جري القلم و قدر القدر علي كماله بحيث لانقص فيه بوجه من الوجوه فلولا كذلك ماتم صنع الله و لو كان قادرا تعالي ربي خلق الاشياء علي ما هم عليه بكمال ما يمكن في الامكان كما اشار في خلق الانسان و لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم فكل شيء في رتبته كامل بحيث لا يحتاج الي شيء كما اشار الحق سبحانه ما تري في خلق الرحمن من تفاوت و قوله جل و علا فطره الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله فكل الاشياء حين ما صنع هم الله كاملون حتي خرجا آدم و حوا من الجنة و قتل قابيل و هابيل تغيرت البلاد و من عليها فصار الاشياء في سكرة و غفلة و عن محبوبهم معرضين و بانفسهم متوجهين و عن سبيل سلوك عبوديتهم لله سبحانه غافلين لما كان لله عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون و هم نفس فعله و محل مشيته لا متغيرين في قديم الدهور و لا فيما يزمن من الاحداث ظهر و لاجل انفسهم في العوالم الالهية و اوادم في العصيان و العباد سكران فليرحموا عليهم جودا ثانيا كجودهم في بدء ايجادهم فقبلوا توبة ادم و حوا و دعو العباد الي الله تعالي و عرفوهم سبيل سلوك عبوديتهم و قالوا لهم ان آمنتم آمنتم لانفسكم و ان كفرتم فان الله ربكم لغني حميد و ان مراتب التكوين و التشريع الي ما لانهاية سبيل سلوك الحبيب للمحبوب عرفوا عباد الرحمن ثانيا سبيلهم الي الله تعالي و علي اختلاف مراتبهم حكموا بينهم بالاختلاف و الا فدين الله و حكمه واحد لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا كل من عند الله نزل و ما فيه التغير ابدا و ان زمان الحضور و الغيبته عند الامام لا يتفاوت كل الزمانين زمان واحد و في كل الزمانين احكامهم واحدة و احسانهم تامه و نعمهم باقية و قدرتهم دائمة بلغوا كل شيء ما يحتاجون حتى الارش في الخدش حتى كمل احسانهم علي العباد و تم انعامهم علي البلاد و طريق ابلاغهم في الغيبه كظهورهم و هم المبلغون في التكوين و التشريع في مقام الانسان لاصول اربعة منهم الاركان و هم الانبياء و سبيل ابلاغهم بالوحي في القلب و نزول الملك في اليقظه او في النوم و منهم النقباء و هم ثلثون نفسا في زمان الغيبه و سبيل ابلاغهم في السؤال في الحضور و منهم النجباء و هم سبعون

نفسا وسبيل بلاغهم التورع مع التطابق بالكتاب والسنة والاجماع والعقل ومنهم الفقهاء وسبيل بلاغهم الاخذ عن الكتاب والسنة والاجماع والعقل المستنير بنور الله ولهذه الطائفة لا بد من التورع عن الحجة في قلوبهم ولكن لا يفهمون ولكل درجات مما عملوا وما الله بغافل عن العباد وهو الغني المبلغ وحجة بالغة كامله وما له ظلم للعباد وهذا المختصر كفايه لمن له قلب ودراية والحمد لله عالم الغيب والشهادة وسبحان الله عما يصفون. انتهى

## رسالة سلوك

ص ١٤٥

استقم يا سائل التقي في مقام التوحيد قال الله تعالى الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ان لاتخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم به توعدون. واعلم ان الطرق الي الله بعدد انفاس الخلايق و ما النفس الا واحده و ما الدين الا دين واحد و هو امر الله و ما امرنا الا واحد فاقم وجهك للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله و ان الذين متقوم باركان اربعة التوحيد والنبوة والولاية والشيعه ابواب اربعة لا يصلح اولها الا باخرها وكل ذلك وجه الله الذي لا يهلك و هو حب آل الله الذي هو نفس حب الله و هو الكنز المخفي و قد اشار النبي الي هذا المقام تلويحا حيث قال فوق كل حسنة حسنة حتي احبنا فاذا احبنا ليست فوقها حسنة و الحب و الحبيب و المحب و المحبوب اربعة آيات من تجلي آل الله فيك و في نفسك فاذا ذكر آيات اربعة فيك و جلت قلبك و ولهت افئدتك و تروحت روحك و تزلزلت من الشوق جسمك فانت اهل الجنة و اصحاب امير المؤمنين سلام الله عليه و على اولاده الطيبين الطاهرين حقا فحينئذ انت علي الدين القويم و القسطاس المستقيم و الصراط الواضح المبين ما فوق ذلك المقام حسنة و ذلك تترقي ببقاء الله و ما لمحبة الله غاية و لانهاية و ذلك قطب السلوك و ان الشريعة كلها سبيل سلوك العبد لولاه ولكن بالحركة الي القطب الذي اشرنا و اما سبيل الوصول الي القطب فاعلم ان الوصول الي مقام آيتك الوصول الي ربك و هو مقام تقوي الخالص لله تعالى كما سئل نبي من الانبياء عن الله سبحانه كيف الوصول اليك قال الله تعالى الق نفسك تعال الي و ذلك المقام للمبتدئين مشروط بنهي النفس عما تهوى و حملها علي ما تكره لانه ليس حجاب للعبد او حش من نفسه اليه و الله لو جهدت لنفسك و وصلت الي مقام القرب و الذكر و استانست في ظلال محبوبك و اثرته علي ما سواه لو قطعت اربا اربا لما تغفل عن مقامه لان العارف قلبه مع الله و لا نطق و لا اشارة و لا فعل الا بالله تعالى و لا تغفل عن الاجتهاد و لا تحرم نصيبك عن الدنيا و احسن كما احسن الله اليك و لو تغفل كان حسرتك يوم المعاد طويلا و كنت انت القائل يا حسرتي علي ما فرطت في

جنب الله فأمض حيث تؤمر ولا تخفف لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم وفر كل الفرار عن كل ما يشغلك عن الله فانه سم قاتل يحرقك ولا تشعر كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين عليك برفض الدنيا وما فيها فانها راس كل خطيئة ولا تقف في سيرك في مقام لان كلب اليهود خير من اهل السوق واهل السوق اهل الوقوف واصل المانع الغفلة عن الله فان الدنيا والآخرة حالتان ان كان توجهك بالله فانت في الجنة وان كان نظرك الي نفسك فانت في النار وفي الدنيا فافهم الاشارات واقطع عن نفسك العادات والشهوات واحتمل جفاء الخلق وملامه القرين وشماتة العدو من الاهل والولد فاذا سلكت في هذا المسلك فقد فتحت علي نفسك باب الله ورجوت ان تدخل الي ملك كريم واهل البصيرة اشارات لطيفه فاكشف سبحانه الجلال حتي الاشاره وامح الموهومات واهتك الاستار واجذب بالاحدية صفة التوحيد حتي طلع نور الصبح من شمس حقيقتك وادخل مدينة الوحده واغفل اهلك واطف السراج كل من حجبك عن الله تعالي فاذا وصلت الي مقام محمود حيث وعد الله تعالي اهل التهجد في الليل اعنى التوجه بالوحدة الحقيقه في الظلمة الكثرات عسي ان يبعثك ربك مقاما محمودا وذلك الكتاب سبيل سلوك الاختصار لاولي الابصار وفيه كفاية للمخلصين الموحدين وعلي التفضيل كتبها سيدي ومعتمدى ومعلمي الحاج سيد كاظم الرشتي اطال الله بقاه فحصل واسلك سبل ربك ذلك يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس ورحمة ولا يزيد الظالين الا خسارا. انتهى

## تفسير حديث حقيقت

ص ١٤٨

وهو ان كميل ابن زياد النخعي اردفه على عليه السلام يوما على ناقته فقال كميل يا مولاي ما الحقيقه؟ قال عليه السلام: ما لك و الحقيقه؟ قال: او لست بصاحب سرک؟ قال على عليه السلام: بلى ولكن يرشح عليك ما يطفح منى قال: او مثلك يخيب سائله قال عليه السلام: كشف سبحات الجلال من غير اشارة، الخ .

فاعلم ان كلامه عليه السلام محيط بكل شىء و جاريه فى كل العوالم لان الكلام تجلى من تجليات المتكلم والله تعالى جعله مظهر احاطته و تجليه و كل ظهوراته لان الذات وحده وحده احاطته نفسه وهو المحيط ولا محاط و مقام الاقتران مقام فعله و ظهوره وهو مخلوق خلقه بارئه بنفسه و استقره فى ظله و ان كل التعبيرات فى مقام المعرفة تعبر عن مقامه و احاطة كلامه احاطة كلام الله لا يعزب عن تحت ظله شىء. فاذا عرفت هذه المقدمة، فاعلم ان حال كميل يظهر من جوابه انه ما كان كاملاً فى مقام العبودية و الا لم يسئل عن الحقيقه لانّ المسؤل عنه نفسها و ليست هى غيرها بل هو الاظهر من ان يسئل، كما قال سيد الشهداء عليه السلام فى دعاء عرفه: "أىكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك، متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك و متى بعدت حتى تكون الاشاره هى التى توصل اليك عميت عين لا تراک و لاتزال عليها رقيباً، و خسرت صفقة عبد لم يجعل له من حبك نصيباً، و لولا ان كميل رأى نفسه مرادفاً له فى الركوب على الناقة لما جرى على مثل هذا النوع من الكلام معه و لو انه عرف نفسه لم يقدر ان يرادف معه لانّ حقيقته رشحة طفح من جلاله فكيف يمكن للشعاع ان يرادف قرص الشمس و ذلك محال فان الشىء لا يجاوز وراء مبدئه و لقد اخطاء كميل لما رأى مرادفته معه فتوهم لما رأى نفسانيته و حقيقته فسئل ما الحقيقه؟ قال: ما لك و الحقيقه. قصد بانك فى مقام الاثنينية و ذلك شرك بعد المشرقين و هو اقرب اليك من جبل الوريد. ما لك و الحقيقه فلما سمع نداء البعد و عرف الشرك من نفسه خف عند بارئه و رق ظلمانية نفسه، قال او لست بصاحب سرک؟ فقال: بلى، لطفاً به لان لا يحمد نار محبته و رشح عليه ما يطفح و عرفه بقوله يرشح عليك ما يطفح منى بان



حقيقتك يا كميل رشحه من مقام الانبياء وهم ما يطفح منى وبمعنى آخر ان مقام حقيقتك الذى تسئل عنه رشحة ما يطفح من حقيقه لديك .لما سمع كميل مسئلة البعد اقام نفسه فى مقام عبودية و ذل عند مولاه قال :او مثلك يخيب سائلاً و حينئذ يخرق الحجب و يكون قابلاً لمطالعة انوار جمال حقيقته.و هى تجليه لها و بها فى بدء وجوده، بقوله، يا نار كونى بردا و سلاماً قال : كشف سبحات الجلال من غير اشارة، يا كميل فاكشف جميع السبحات لانه خلق الله و استقر فى بحر الجلال خالقهم من غير اشارة الى و لا اليك لان الاشارات من السبحات و السبحات حجب البحت و عماء الصرف و هى مقام الاسماء و الصفات و الجلال مقام المسمى و نفى الصفات . تنبيه الربانى فاعلم ان الحق قديم و الممكن حادث و الحق اجل من ان ينزل الى الامكان و الامكان ممتنع فيه الصعود الى الازل فوجب فى الحكمة على الحق القديم ان يصف نفسه للخلق حتى يعرف الخلق بارئهم و يبلغ الممكن غايته من فيضه القديم و هذا الوصف مخلوق لا يشبه بوصف وهو آية ليس كمثل شى و هذا الوصف حقيقة العبد من عرفه عرف ربه، كما اشار اليه الامام بك عرفتك و انت دللتنى عليك و دعوتنى اليك و لولا انت لم ادر ما انت و قال اعرفوا الله بالله و ذلك الوصف المعبر فى بعض المقامات بالنفس التى من عرفها عرف ربه و فى بعض المقامات بالفؤاد و هذا الوصف الربوبية التى هى كنه العبودية و الآية التى اراها الله فى الآفاق و الانفس حتى يتبين للخلق انه الحق فانظر بعين فؤادك ان حقيقتك ربوبية ربك لك بك انت هو و هو انت الا انك انت انت و هو هو و له مقام وحدة هويته ذات البحت لا ذكر و لا اشارة و لا تعبير عن هذا المقام الا بالعجز و هو مقام كمال التوحيد بنفى الصفات و الربوبية التى اذ لا مربوبا لا ذكرا و لا احاطة و لا ظهورا و بهذا المشعر عرف نفسه مجردا عن الاسماء و الصفات و الافعال . و بعد هذا المقام له ثلاث تجليات معرفة الاسماء و الصفات و الافعال و بهذا المشاعر ينكشف بالاستدلال معرفة الاسماء و الصفات و الافعال من الله سبحانه و ان الله سبحانه متجلى لك بك و ناظر لك بك و محيط لك بك و هذا المقام جئتك الاعلى و مسجدك الاقصى لانه ليس لاهل جنة الرضوان الا ذكر الله الاعظم و اسم الله الاعز الاكرم . و هذه المرتبة لا يشار اليها بالاشارة مع كمال

قربها بعيدة وكمال بعدها قريبة لاتواربها الحجبات وهو فوق كل شىء المستسر بالسّر والمقنع بالسّر المستسر لايفيد فى معرفته الا السّر وذلك المشار اليه فى الحديث عن على عليه السّلام فى نفس الملكوتية قوة لاهوتية وجوهرة بسيطة حيّة بالذات اصلها العقل وهو المراد بالصبح الازل منه بدعت وعنه دعت و اليه دلت و اشارت و عودها اليه اذا كملت و شابته و منها بدت الموجودات و اليه تعود بالكمال فهى ذات الله العليا و شجرة طوبى و سدرة المنتهى و جنة المأوى، من عرفها لم يشق ابدأ و من جهلها ضل و غوى فمن وصل الى الجلال لم يشق ابدأ و من غرق فى بحر السبحات محجوب من لقاء حقيقته ضل و غوى و ذلك الاشارات لكشف السّبحات و الاشارات للوصول الى الجلال فاذا كشفت انوار الجمال عن نفسك عرفت ربك ذو الجلال و الاكرام. و المعنى الآخر كشف سبحات دخول المدينة و هى الجلال من غير اشارة اعنى حين غفلة اهلها. و معنى آخر ان حقيقتك جلال و هو الوجه من مولاك ولكن من غير اشارة و جهة و الحاصل ان كميل لايح حاله لّمّا سعد و تعلل و طلب تجليا آخراً و تحيرو لم يدرك قال زدنى بياناً فقال عليه السلام : محو الموهوم، اى السبحات و صحو المعلوم، اى الجلال و الحقيقة واحدة و العبارات مع كثرة الفاظها واحدة ولكن لايفهم الا اهل الافئدة. ولهذا كميل طلب الزيادة بعد بيانه و بعد قوله طلب الزيادة لايجدنه و لا حصل له ما طلب. فقال زدنى بياناً. فقال : هتك الستر لغلبة السّر و هذا معنى الاول و الثانى عرفها من عرفها و جهلها من جهلها. فقال كميل بلسانه فى السّر هل من مزيد و بالقول زدنى بياناً. فقال : جذب الاحدية لصفة التوحيد. يا كميل الاحدية جاذبك الى التوحيد لان مشاهدتك بالله تكشف الحجب و الاستار و الحقيقة الجلال فى الاولى و المعلوم فى الثانية و السّر فى الثالثة و الاحدية فى الرابعة و ما اطع السائل فقال زدنى بياناً. فقال : نور اشرق من صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره. مقصوده ان يعرفه بان مقامات ظهور الفعل و آثاره الصبح الازل على عليه السلام و الشّمس الازل محمّد صلى الله عليه و آله و من اشارة الى الحسين و اشراق، اشارة الى الائمة عليهم السلام. و النور، اشارة الى فاطمة عليها السلام و هياكل التوحيد الانبياء و الاوصياء و آثاره مقامه و مقام الشيعة. يا كميل اشارة الى ان من فاطمة عليها السلام تطلع حقايق الانبياء و

الاصبياء ثم بعد ذلك طلب الزيادة فقال زدنى بياناً. فقال : اطف السراج فقد طلع الصبح. قصده بانك يا كميل اطف السراج التي تمشى بها في ظلمات العقل و النفس و الروح حتى طلع لك الفؤاد و هو الصبح و اشار الى معنى حقيقى فى هذا المقام بانك يا كميل اطف السراج و انا الصبح . لا تكلم و اسكت فانى اريد صلوة . فاعرف الاشارات و اعلم ان هذا المقام موجود فى غيبتك و حضرتك و هو الكافى لك " او لم يكف برّبك انه كان على كل شىء شهيدا و انت بعينه تعالى نظرت اليه و هو الناظر لك بك و ليس اقرب اليك شىء من حقيقتك لديك و هذا المقام لابداية له و لانهاية و" هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو اعلى مقاماتك و اسنى درجاتك و هذه الحقيقة آية حادثة مخلوقة كقولك لا اله الا الله لما انه يدلّ على توحيد الله كذلك حقيقتك و لا فرق بينهما بوجه فاعرف قدرك و اکتّمها الا عن اهلها فانا لله و انا اليه راجعون. انتهى

## تفسير آية في بيوت اذن الله

ص ١٥٥

بسم الله البديع الذي لا اله الا هو

افتتح بسر البيان لاظهار ما جعله الله في الكيان بالوجود الي العيان حتي شهد اهل البيان بما شاء الله في حق الانسان من سر ابطن البواطن لاهل باطن الباطن و ما جعل الله اليوم يوم الباطن لارتفاع التباين وكفي بالتبيان قول الرحمن في خلق الانسان الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان.

وقد سئلني اليوم نفس برانى عن هذه الكلمة السبحانى النازلة في سورة النوراني قال الله سبحانه في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه فسبح له فيها بالغدو والآصال رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة يخافون يوما تنقلب فيه القلوب و الابصار ليجزئهم الله احسن ما عملوا و يزيد هم من فضله و الله يرزق من يشاء بغير حساب ، انظر بالشهود فيما اخذ الله عنك بالعهد و ها انا ذا قد القيت اليك من اكسير المعبود فلا تحرم نصيبك عما جعله الله لاهل السجود حيث وعد الرحمن لاهل الحق بالحق عسي ان يبعثك ربك مقاما محمودا و اعلم ان الله سبحانه جعل اعظم عطياته لاهل الامكان مشعر الفواد و قد جمع اولوالالباب بتصديق الرحمن في ذلك المراد حيث نطق سيدهم و اجزاه من قلم المداد ان الفواد هو اعلي مشاعر الانسان و قد جعل الله تلك المشعر محل اسمه الرفيع و مكنم غيبه المنيع و مقام معرفته لاهل التبليغ و اختصه الله لنفسه و احتفظه ليومه و امتنع عن الادوار ليومنا هذا و انقطع عن الاكوار لكورنا هذا و قد جعله الله كلمه تامة علي اربعة اجزاء معا و اخذا الله البيعه عن كل الاشياء في بدء وجودهم و لو لا يباعون الله ما يوحدون الله و استتره الرحمن لحفظ مقام المعلوم و سماه جاعله نار الله للدلالة عن حرارة قربه و هو نار الله الموقده التي تطلع علي الافئده اراد الله سبحانه عن تلك البيت تلك الافئدة و بالرجال نار الموقده و بالاسماء اسمائهم و بالصفات صفاتهم و سماه الجليل بيت احديته من ورده عرف الله بما يمكن في حق الامكان بانه الحق لا اله الا هو ليس كمثل شئ و هو السميع العليم و من جهلت

حلت عليه النار بعدل الله الملك القهار ان كنت آمنت بالله الذي لا اله الا هو فاستسلم امرنا ما جعل  
الله اليوم غيرنا بيتا و اقم وجهك للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله و  
لا يجعل الله غير بيت محمد و علي دينا فاستقر في ذلك المقام و ايقن ان هذه الرتبة لا تشير اليها  
الاشارة مع كمال قربها بعيدة و كمال بعدها قريبة جعلها الله اقرب لكل شيء لاتنا فيها الظلمات و لا  
تواربها الحجابات تدق النظر و تصفي البصر و تغمض عينيك و ترق الرقايق و تعقد في معارج الحقايق  
و القى ما في يمينك من سبحات الدقايق ناداك ربك من جانب الطور الايمن ان لاتخف و لا  
تحزن انا لانخاف بذي المعاج خوفا و لا بذي البواطن شيئا انا قد عليناك من ماء الكوثر المطهر  
فاشرب و لاتظماء و اعمل بمثل هذا فاننا لله و انا اليه راجعون فلمثل هذا فليعمل العاملون و لا حول  
و لا قوة الا بالله العلي العظيم. انتهى

## تفسير حديث جاريه يا علم غيب ائمه

ص ١٥٧

بسم الله الرحمن الرحيم

فاقول مستعينا بالله في تفسير بعض حديث المروي في الكافي في ذكر علم الغيب عن سدير قال كنت انا و ابو بصير و يحيي البزاز و داود بن كثير في مجلس ابي عبدالله اذ خرج الينا و هو مغضب فلما اخذ مجلسه قال عجباً لا أقوام يزعمون انا نعلم الغيب ما يعلم الغيب الا الله و لقد هممت بضرب جاريتي فلانه فهربت مني فما علمت في اي بيوت الدار هي.

قصد عن هذه الكلمات اظهار علو مقامه و جلالته في وصف عالمه في التوحيد ما لا تدركه العقول الاوهام و لا نصيب الا للعارفين من اولي الالباب و انا نذكر رشحة من رشحات فيضه مما ادركت نفسي الضعيف عن كلماته الشريف اجابة للسائل و اظهار للعبودية و لاحول و لا قوة الا بالله

فاعلم ان لكلامه باب باطنه فيه الرحمه لاهل المعرفة ممن عرفوا منه علو جلاله و عظم مقامه و لا يريد في ارض المعرفة علوا و لافسادا و ظاهره من قبله العذاب لاهل الجهل و الطغيان الذين استمسكوا بظاهرها بدلوا نعمه الله في معرفته تبديلا فسوف يلقونهم عباد يجري من قلوبهم الهاوية علي لسانهم نار الشرك و سموم الكفر و يحسبون انهم يحسنون صنعا كلا يرزقون و يميئون بيد اعمالهم و الله عليهم بالظالمين.

اما حالة غضبه لاجل تجلي الله له به حيث انجذب بالله سره و علانية لمقام تجليه و هو في هذا المقام انه هويته و قهاريته لاحكاية الا عن الله وحده و لذا ثبت الغيب لله وحده استعاراً بان علمي بالغيب علم الله و لا حكاية عن نفسى الا عن الله و لا يعلم الغيب الا الله لانه في اظهار عالمه في التوحيد و ذلك المقام مقام وحدته الصرفة و عمائه البحتة لا ذكر عن نفسه الا عن آية الله وحده و الغيب مقام هويته و العالم هو الله وحده لان الغيب هو المستور عن عالم الكثرة و هو مقام التوحيد في العالم الغيب و الغيب نفسه و لا يعلم الغيب الا الله و من زعم ان غضبه لاجل الجارية و قد كفر بمولاه لان الغضب التغيير من حالة الي الله و تغيير مقامه ما كان الا لاجل ظهور الله و سطوته المتجلية

له به ولا يتغير عما في تحت مقامه ابداء وهو في هذا المقام لا ينفعه وجود الجارية كما لا يضره عدمها وهو الاجل الاعظم من ان يتغير عن مملوكه سبحانه عن وصف الظالمين و ان قيل انه في مقام الامامة يمكن ان يتغير فاقول مقام امامته لا يفقد مقام بيانه وهو في مقام البيان لم يزل ولا يزال ولا يتغير فيه ابداء.

واما قوله لقد هممت بضرب جاريتي فلانه قصد بالضرب التجلي وبالجارية كل الكثرة من في عمق الاكبر لان الجارية مقامها التانيث والانفعال وهي مقام الكثرة وبقوله هربت مني اي حين التجلي لم تستقر الممكنات واندك الجبال وخر الاشياء صعقا

واما قوله فما علمت في اي بيوت الدار هي اراد بالما الماء النافيه لدلالته علي علوم مقامه ينفي العلم عن غير نفسه لانه في ذكر مقام وحدته الذي لا ذكر الا ذكر الله الاعز الاكرام ان الوحده ومقامه لا ذكر الكثرة لدي جنابه اتبوعه بما لا يعلم ام له جارية في بيوت من الدار سبحانه هو العالم ولا معلوم لا ذكرا ولا عينا وهو عالم بالجارية لها بها في امكنتها التي هي مقام الكثرات وهو مقامه و وحدته لا ذكر لكثرات منها ابداء وسبحان الله عما يصفون والحمد لله رب العالمين ولعنه الله علي

اعداء شيعة محمد الي يومنا ويوم الدين. انتهى

## محمد يزدي (جواب چند سوال)

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ١٦٠

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الذي لا اله الا هو العلي العظيم والصلوة من الله علي محمد و اوصيائه كما هو اهله انه هو العلي الحكيم اللهم اني اشهدك بما يحيط علمك بي و كتبت باذنك للسائل ببابك وانك كنت بكل شيء عليما ولقد ورد الي في هذا اليوم الجمعة كتاب كريم من احد المؤمنين الذي قد ارضي لنفسه من دين الخالص القديم علي هذا الصراط المستقيم يا ايها الصديق بشر نفسك في كلمه اليقين علي رد السلام من مولاك القديم ان الله وملائكته و اوليائه يسلمون علي الذين قد سلموا للذكر الاكبر وان الله كان بعباده المؤمنين خبيراً ثم اعلم باليقين و ايقن علي كلمة التدقيق و انظر في علم اليقين بعين اليقين الي ذلك الحق المبين. اما السؤال عن كلمة المسئول في علم المجعول من الكتاب المعلول الله قد علمك في نقطة البدء من يوم ابداعك فادخل في هذا القلزم المواج المتداخر المتراكم عن نقطة الابتهاج و انظر الي حجاج ذلك البيت الحرام ان الله ما خلق شيئاً الا و قد جعل فيه حكمه و حكم ما يمكن في حقه و لو لا يكون كذلك ما تم صنع الحكيم في شيء و تعالى الله عما يصف المشبهون قد ابداع الموجودات علي كمال الانشاء بما يمكن في حق الاختراع انظر بطرف البدء الي نقطة الختم لتشهد الكل حق الكل كذلك احدث البديع كلمة و هو الله كان علي كل شيء قديراً

و اما السؤال عن روية الآيات عن ذلك الباب المآب في ملكوت السموات و الصقع التراب ام حسبت ان اصحاب الكهف و الرقيم كانوا من آياتنا عجباً كلا ما قدر الله نصيب الكل في الكل الا قطرة مرشحة من ذلك البحر المحيط الذي قد كان عبد الله و حجة و لقد اعجبني ذلك السؤال عن مثل اولئك الرجال فدق بصرک و الطف نظرك و الق الاشارات من نفسك و ادخل ذلك الباب من ربك افترى في عالم الامكان شيئاً دون مظهره غيره كان ظهور في شيء حتي تكون هو المظهر له ام لغيره سمة حتي قد اعرفه فسبحان الله العلي قد ملاء اقطار الادوار و الاكوار من فيض



ذلك السرفي الاسرار و هذا النور في الانوار فارجع البصر الي نفسك هو موجود في غيبك و حضرتك و اشهد عليه في الشان البديع في كل امر صغير و اشرب من ذلك الكاس المختوم عن هذا الباب ساقى الظهور في كل الآيات من ماء سر الظهور وكن من الشاكرين في ذلك اليوم العيد لله الغفور.

و اما السؤال في الكمات من بعض المقامات ان كنت في الباب كن للباب و اطرح سبل الظلمات و ايقن بالكلمة الثواب و اعمل بمثل هذا فان في مثل ذلك الباب فليتنافس المتنافسون.

و اما السؤال بالكتابة في السبل المال علي نهج الاقبال فاخلص نفسك لله و اعمل له في نقطه الحب في حول الجلال و اعلم ان سبل السلوك للعبد قد كان حبه لله ربه لان الله هو الغني بالحق و ما كلف الله العبد بشيء من الاعمال و ان كل الشرايع و البواطن قد وجدت في العوالم من نقطة العبودية لدي طلعة الربوبية و اعمل في علم التوحيد علي نقطة التجريد و في علم الفروع علي نهج الاحتياط بالاخذ عن كلمة الامام روحى و روح العالمين فداه حتي تلقاني في ارض الفرات و فيما شاء الله من ورائها و ايقن باليقين في كل الاحوال و امش في كل الارض من الحقايق و الصفات علي نقطة الاعتدال حتي لم يراك نفس قد شهدت فيك نورا من الباب و اعرف ان الله ما قدر للعبد بينه و بينه حجابا و لقد وجد الحجاب بالله من نقطة الادبار و اقبل بكلك الي الله رب الارض و السماء و اعمل بمثل هذا فان الموت علي كل الانفس قد كان محترما ان سلكت هذا المسلك الاكبر فقد توجد نار حب الشجره في نفسك هنالك كبر علي نفسك في عبوديتك كلمة التسبيح علي ظل ذلك الباب الحميد و ان الله كان عليك شهيدا.

و اما السؤال في اخذي نفسك فادخل بالله لجة الاحدية هنالك لا تري الا الله ربك فسوف تجدني انشاء الله في ارض المقدس مما شاء الله فيك بالحق الاكبر اصبر علي الحق فان الله كان من الصابرين رقيبا و اتكل علي الله و لاتلقت الي الشيطان و اذبحه بسيف الباب و انصر حكمه بعد نزول الكتاب في ارضك ما استطعت امرا و اطرح ماء حبك في سبل هذا الكتاب الاكبر فان الله

قد جعل لنا صرنا حسن المقام و دار الاكبر خف في كل الاحوال عن الله و اقرء علي نفسك كلمة البدء في كل الاحوال و انظر في كل الاحوال و الاعمال الي الله و اعمل في محضره حتي قد كان اخذك الشعر عن الشعر و راقب علي الموت و اعبد ربك و اسئل الله الشهادة في سبيله و كن كيوم بدئك الله فامض حيث امرتك الان و لا تلتفت بشيء و لا تحزن من شيء و اعمل علي سبيل ذلك الشيء فسوف تجد الله ربك متعصما و هو الله كان علي كل شيء قديرا.

و اما السؤال عن حق المزور فبحق مولي العالمين قد اعطاك من نقطه الظهور و نعم الزياره فقدان المزور علي سبيل السرور و ذلك اعلي مراتب الحب للواجدين نقطة المغفور في ذلك الماء الطهور و ادخل بالايقان نقطه الوجدان ستعرف حقي علي حقك الاكبر و ما انا الا عبد الله و ما انطق الا بالله و كفي بالله بعباده شهيدا.

و اما السؤال عن كيفية العلم فاعلم ان الشرف للانسان ما كان في حالة علي علم بشيء و ان الشرف الاشراف و الكمال الاعظم محو الغير في طلعة الرب و ان الله قد علم الانبياء علم الاشياء من عالم الحدود حيث اشار الحق في كلامه الصدق في ذكر آدم بلي و ان الشرف الابغ و النصيب الامنع قد كان علم الله في نفسك و ان الله قد فضل محمدا و عليا و ابناؤه (ع) على كل الانبياء و الاوصياء بعلمهم في الله و هم صلوات الله عليهم قد علموا بكل شيء في معقده و لا يعلم الغيب الا الله و ان الانبياء قد علموا بكل الاشياء و لن يعلموا حرفا من علم فاطمه (ص) تالله الحق ان الانبياء باجمعهم ما فعلوا في لجة محبتهم لله بشيء كالذر و دونه مثل ما فعل جسم فاطمه و اتقوا الله يا اهل الباب عن السؤال عن آل الله الاطهار لا يعلم كيف هم الا الله الواحد القهار و ان الشيء لن يبلغ مقام نفسه فكيف يمكن معرفتهم و ان ما سويهم قد كانوا عند انفسهم لمعدومون سبحان رب العرش عما يصفون و اوصيك بالحق الاكبر و علي الناظرين الي تلك الورقة ان لا تكتبوا حرفا مما اجري الله من قلم الباب بشيء من مداد الاسود اكتبوا الكتاب بالماء الاصفر من الذهب الاحمر و ان استطعتم كلما ورد من الباب و ان لم تستيطعوا فاكتبوا بمداد البيضاء او الاصفر او الاخضر او الحمراء فان الله قد حرم علي المؤمنين مداد الاسود في ذلك الباب الاكبر يا اهل الباب لا تفرقوا بين الكتب

التي قد خرجت من الباب و اجمعوا كله و احفظوه بالحفظ الاكبر و اكتبوه علي احسن الخط في  
الالواح المقطعة الذهبية فان من كتب بسم الله الرحمن الرحيم بحسن الخط و جبت له الجنة فارغبوا  
الي ذلك الثوات الاكبر و حفظوا حكم الله فيكم فان الله ربكم قد كان لبالمرصاد بالحق و هو الله  
كان بكل شيء عليما لقد شرفتك بالجواب في هذا العيد فخذ ما اتيتك و كن لله من الشاكرين و  
الحمد لله رب العالمين. انتهى

## تفسير علت تحريم محارم

ص ١٦٥

بسم الله الرحمن الرحيم

بيان علة تحريم المحارم من الاخت و الام و العمه و الخاله الخ بالاصل و تحريم غيرها عرضا مثل ام الزوجه و بنتها و المطلقه بعد التسعة و المظاهره و غيرها فما سبب تحريم هؤلاء و سبب تحليل غيرها بينوا جعلني الله فداكم و اشملي لطفكم و رضاكم

بسم الله الرحمن الرحيم

اشهد الله لشهادته لنفسه ان لا اله الا هو و هو العزيز الحكيم و اشهد لمحمد و احبائه سلام الله عليهم كما شاء الله فيهم انه هو العليم القدير الا يا ايها الخليل فاشكروا الله موليك الحق فان الباب قد قبل سلام المسلمين للباب الاكبر و تحيتهم في الدار الآخرة من عند الله سلاما سلاما.

اما السؤال مما حرم الله علي الرجال من التسعه المكتوبه في الكتاب و مما جعل الله من ورائها من الطلاق و الظهار و اشباههما علي سبل الحلال فاعلم ان الله سبحانه هو الغني بالحق و قد حلل في الكتاب للعبد كلما خلق الله في الارض جميعا كما قال الله تعالي في كتابه و خلق الله لكم ما في الارض جميعا و ما حرم الله لنفس الا ما حرم اسرائيل علي نفسه حيث اشار المعبود في كلامه المحمود كل الطعام كان حلالا لبني اسرائيل الا ما حرم اسرائيل علي نفسه و ان عليا ما حرم علي نفسه شيئا الا ما حرم الشيء علي نفسه لان الله قد خلق الاشياء به و اعطاهم الله في صورة قبولهم حكم انفسهم فلذلك حكم الله في البدء لا يتخلف عن شيء و لما تبعت الله في هذا العالم قد نسوا حكم البدء من غير الحق و لذا ارسل الله اليهم الرسل و الكتاب بالحق ليتلوا عليهم احكام قبولهم في مشهد الذر الاول و في ذلك الباب فليتغير المتغيرون وليتنافس المتنافسون فحكم البدء قد رجع الي نقطة الختم انا لله و انا اليه راجعون. ذلك السر الواقعي في حرمتهم و اما الاشارة من سبل الحدود فاتقن ان الله قد خلق الاشياء من ماء البحرين احدهما ماء العلة و الثانية ماء المعلوم و لقد مرج البحرين في هذه الدنيا يلتقيان بسر الاختيار بين من ماء هذين البحرين و لقد حكم الرحمن لكل

حكم البدء في جميع و لذا قد حرم سبل المعلولية علي العلية و لذلك حرمت في الكتاب الام و العمه و الخاله لسرعلتهن اشارة الي رتبة التثليث في الفعل البدء و لذا قد حرم الله في رتبة الانفعال اسم الفعل فسبحان الله ربنا انه هو العزيز الحكيم.

و اما الستة الاخيره فهي قد وجدت بعد قرب آدم بالشجرة و سر الامران الله لما خلق آدم بعد زوال الشمس في يوم الجمعة ما بقي في الجنة الا ستة ساعات فلما غربت الشمس خرج من الجنة و ورد علي الصفا و لذلك حرم الله علي اشرف ذريته تلك الستة لحظ ذنوبهم و ذلك حكم محتوم و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كلا لن تجد نفس لسنة الله تبديلا و ما يعلم اولوالالباب ان هيهنا شيء الا بما اقضي الله في البدء و ذلك السر سرت باذن الله في كل شيء اشبع الواو في كلمه هو فان الامر من هنالك قد اقضي و خذ حرف الهاء فان عليه المداد في الحكم و قد كانت اربعة عليك حلا بالعقد الناشر عن العهد الاكبر في رتبة التبريع من كلمة التسبيح و واحدة لما قد جعل الله عليك بالعهود و غيرها حلالا و ذلك حكم محكم و لن تجد لسنة الرحمن تحويلا.

و اما الحرمة في الطلاق بعد الستعه فان الله ان يجري الاشياء الا بكيونيتها فان الحكم لحق و ان الطلاق قد حدث بالادبار عن مقام الحب و ذلك مغفور في حل الثمان للاشاره الي الابواب الثمانية من الجنان و لما ورد بيت التاسع قد حرم عليه و لن يسيطع بالخروج ابدا و ان حكم التشريع طبق التكوين ما راينا شيئا علي الشئيه الا و قد رايناه قد كان علي ذلك الباب وردوا.

و اما حرمة الظهار لحرمة الكلام لما قد فعل ناطقه علي غير سبيل الابواب و ان الله قد حرم ان تاتوا البيوت من ظهورها و من ياتي من ظهورها فقد حكم الله عليه بالحرمة فلذلك نشرت في ذلك الحكم حرمة اللعيان و ان الله قد ابغض الظهار و الطلاق و اشباههما لما قد وجدت علي نقطة الانكار و ان الله ما خلق الخلق الا للحب لنفسه في سبيل الاتفاق و ما الدين الا واحد و ما خلق الله الخلق و ما بعثهم الا كنفس واحدة و ما امر الله الا اقرب من لمح البصر و سبحان الله خالق القدر

عما يصفون الي هنا قد اخذت القلم عن الجريان باذن الرحمن فخذ ما القيت اليك بالحق الخالص  
من الاكسير الاحمر وكن لله من الشاكرين و الحمد لله رب العالمين . انتهى

## توقيع سلسله ثمانيه

سيدنا و مولانا و من فى كل الامور اعتمادنا و اليه استنادنا قد اشكل علي مسائل متعدده و ارجوا من فضلكم العالى ان تمنوا علي عبدكم بالتعرض لجوابها ولو بالاجمال علي حسب فهمي و ادراكي فان غاية مقصودي و نهاية حظي منها ان تبينوا لعبدكم بالبيان الواضح من الكتاب و السنة ترتيب السلسله الثمانية الطلوليه و كون كل سافل شعاعا تعاليه و منها التفرقة بين البطن الثالث و ما فوقه و ما بين تأويل الباطن الباطن و ظاهر ظاهر و ما فوقه و منها النسبة بين سيدنا و شيخنا و كذا النسبه بين الذكر القائم بالامر بعدهما اي نسبه هي بينوا جعلني الله فداكم و انا ربرهانكم

## بسم الله البديع الذي لا اله الا هو العزيز الحكيم

و لقد ورد الي اليوم كتاب من عبد الله عبد الجليل فاعلم ايها الواقف علي خط القيم و اثبت قدميك علي الصراط المستقيم و استعد لما القي الله اليك في طريق التقسيم.

و اما السؤال عن السلسله الثمانيه فافهم ما قدر الله لشيء بالشئته الا و قد حكم لها حكمها مسبقا في الكتاب مشروح الاسباب لاولي الالباب حتي لا يكون للناس علي الله سبيلا و ان الله لا يقبض الحجة من بين الناس حتي ابلغ حكم الكتاب الي الناس جميعا اما الدليل من الكتاب هذه الكلمه من الكتاب و يحمل عرش ربك فوقهم ثمانية بسر الاحديه بعد شكل المثلث الي هيكل المربع لاهل البصائر مشهودا و اما الدليل من السنة طبق الكتاب حرفا بحرف ان الجنان ثمانية و ان رتبة المعارف بعد خلوة الاحديه سبعة كما اشار على السجاد في حديث الجابر مفصلا مشروحا اما البيان فهو ان تعبد الرحمن علي حد البيان من خلق الانسان بلا اشارة الجمع و لا التباين بل علي وجه الوحده و هي جنة الاحديه داخلها لم يخرج خارجها لم يدخل و ما قدر الله سبيلا للواردين الا بعد المحو عما سواها سبحان ربك رب العزة عما يصفون و لا يعلم كيف هو الا هو القديم عليما فلما شاء الله بالشيء وجدت المشية بالله لا من شيء و خرت علي عرشها ساجدة لله بانك انت الله لا اله الا انت و حدك لا شريك لك و انا اول الساجدين لله العلي الحميد و لما كان الاثر لا يدل

الا علي شان مؤثر خلق الله بانية المشية ذاتية الارادة علي كمال ما يمكن فيها ثم خلق الله من تلك الانية الجنات الخمسة و حظايرها السبعة علي ما هو اهله ولا هم اهله الا كما هو اهله جودا و فضلا و ما من شيء الا يسبح بحمده ولكن الناس لا يعلمون من علم الكتاب الا بعضا من الحرف محدودا.

و اما الاشارة بالشعاعية بينهما ما تري عند اهل الحقيقة لتلك الكلمة تصديقا لانه لو كان بين العاليي و السافل فصل او وصل او تشير اليها بالاقتران ما حكي المثل مؤثره و بطل النظام في حكم الكتاب تعالي الله عما يصف المشبهون في خلقه دون المثل في بارئه و كفي الدليل قول الله الجليل ما تري في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تري من فطور ما قدر الله بين العاليي و السافل ربطا بحكم الكتاب مكتوبا

و اما التفرقة بين البواطن و الظواهر في الظهور فاعرف ان الله قد جعل لكل باطن بطونا و لكل ظاهر ظهورا و ما النفس فيهما الا نفس واحدة و ما الامر الا واحدا و هو اقرب فاخرق بنظر الاحدية كل الاحجاب حتي تشهد لكل كما شهد الكتاب فان لكل نفس ذائقة الموت مكتوبا

و اما النسبة بين البابين فاتقن ثم خف عن الله الذي لا اله الا هو و لاتسئل عن شيء قد خلقه الله فوق مشعر ك بمائة و سبعين الف سنة فان الله لا يكلف نفسا الا ما اتيتها و لاتحزن علي الرد فان الله قد احكم علي المدبر بالرد و لامرد لامر الله بالحق مسئولا و ما جعل الله بينهما الا كما وضع الله بين الحركة و السكون فان تعرف الفصل من الوصل تبلغ الي حظك من نصيب الكتاب مفروضا

و اما السؤال بيني و بينهما فما صغر جثتك و كبر مسئلتك لا يعلم ذلك الا الله ربي و رب العالمين جميعا و هو العلي في السموات و الارض في امر الكتاب بحكم الكتاب محمودا

و اما الاظهار بالسؤالات فمن يمنعك عن الباب بالرحمة اتق الله يعلمك من تاويل الاحاديث بديعا فاحفظ وصيتي عليك فان الله قد قدر للحافظين حسن المقام و حسن الماب مرتفقا و الحمد لله رب العالمين. انتهى



## توقيع بداء و لوح محفوظ

(جواب سوالات اقا محمد ابراهيم)

ص ١٧٢

بسم الله المنشأ العليم الذي لا اله الا هو العزيز الحكيم قد ابتداء باختراع الكلمات في ثبات اهل السبحات حتى قد شهدوا بالكتاب فيما جعل الله لاهل الباب من اولى الالباب وقد سئل نفس عن نفس في علم المبادى شيئاً وانا اكتب باذن المتعالى في بعضه بعضاً لتجزى كل نفس بما تسعى ارايت الذى ينهى عبدا اذا صلى ارايت ان كان على الهدى او امر بالتقوى الم تعلم بان الله يرى و ان ليس للانسان الا ما سعى و ان سعيه سوف يرى ثم يجزيه الجزاء الاوفى و ان الى ربك المنتهى ام للانسان ما تمنى فله الآخرة و الاولى و قد سئل السائل من بداء الله النازل اعلم بما قد اعطيناك من سبحات الدلائل قل الم ينبئك جاعل القدر فى مقعد صدق مستقر عند ملك مقتدر و

ص ١٧٣

قد اقتربت الساعة و انشق القمر و ان يروا آية يعرضوا و يقولوا سحر مستمر و كذبوا و اتبعوا هوائهم و كل امر مستقر و سيعلمه المقدر فى نبأ مستقر يوم فتح السماء بماء منفجر اذا التقى الماء على امر قد قدر قد عرف الالواح فى سر مستسر اعرفه بان الله قد جعل علم البداء فوق عرش البهاء و خصصه لاهل السناء فوق منطقة الثناء و قد حتم بالقضاء بان لا بداء بعده فى الامضاء بان لا يطلع لعلمه الا من خرق الاحجاب و استقر فوق عرش البهاء فحينئذ يطلعه الرحمن بما قد شاء الله فى حق الامكان بان البلاء رتبة الترتيب بعد هيكل التثليث و ان الله قد شاء للبداء بما قد شاء البداء للقضاء بان لا بداء للقضاء بعد الامضاء و ذلك التقدير حتم من لدن بديع خير لان الله قد اقضى للعباد بالبداء بما هم عليه من سر الامضاء على ما هو اهله من ارتفاع الاقتضاء بعد جريان القضاء و ما الله ما شاء الا بما شاء العباد ما يقبل القضاء للصلوح الاقتضاء بما قد جعل الله فى سر البداء لكينونة الا الامضاء و ما الله ربك بظلام للعباد و قد اشرفت عليك من ضياء شمس البداء فاستتر سر الله بالقضاء على ما جعل الله فى البداء فان لكل نبأ مستقر و سيعلم الله الذين آمنوا مشربهم فى صدق المستقر عند ملك مقتدر و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم و قد سئل السائل من لوح الحفيظ اعلمه

ص ١٧٤

بما قد عملك الله المحيط وها انا ذا قد القيت اليك من رشحات تلك الالواح المستثنى حتى قد علم كل اناس مشربهم بما قد جعل الله فى مستسر السر من سرائرهم ليعلم الناس بان قد خلق السموات والارض لعلمهم بعلم الله يؤمنون وقد سبقت له الكتاب بالايمان لذلك المراد الا يعلم من خلق وهو اللطيف الخبير واتبعوها المؤمنون من اهل الباب و الكتاب بتصديق ذلك المداد على ما اجرى الله فى لوح السداد بان الله قد كان بكل شيء عليمًا وقد جعل الله للمستضعفين من الرجال والنساء كتابا محفوظا فسبحان الله العليم خلق الاشياء بصنع الاختيار على ما هو اهله من بدايع الانوار بالمشية سرّ الممكنات و بالارادة مستسر الموجودات و بالقدر حكم التثليث لاجل مشعر التحديد و من ذلك اخذت النصرى شكل الصليب و حل اللاهوت فى الناسوت و قد اخبر المحبوب عن ضمائرهم المخبوث و قالت النصرى ثالث ثلاثة انما هو اله واحد سبحان الله عما يشركون و قد حكم الرحمن بعد خلق القدر بالقضاء المثبت لاهل المحو و الثبت بان لا اجريت عليكم حكم البداء لما قد علم الله فى نفوسكم من الاقتضاء و امضى الله ما قضى و ما لامر الله تعطيلًا و قد حذر الرحمن عباده بعد حكم القضاء بالمحو و الثبت لثلاث يقول الناس على الله الا الحق قال الامام عليه السلام ان ارواح القدرية تعرض على النار غدّوا

ص ١٧٥

و عشياً حتى تقوم الساعة فاذا قامت الساعة عذبوا مع اهل النار بانواع العذاب فيقولون يا ربنا عذبتنا خاصة و عذبتنا عامة فيردوا عليهم ذوق قوامس سقر انا كل شيء خلقناه بقدر و قد وضع الرحمن بعد حكم القضاء بالامضاء بان لا يقبض قبضا و لا يبسط بسطا و لا فى الإمكان شيئا الا باذن الرحمن قد حكم الله بذلك الامضاء لما جعل الله فى القضاء بسر الاقتضاء و لن تجدوا لسنة الله تحويلا و قد اخبر الحكيم بعد احكام الخمسة بحكم الاجل و الكتاب لان لا يفوت عن شيء من شيء من احكام الباب و قد وضع الله الاجل لأجل الاسباب و رفع الله الكتاب باحكام المسببات لان لا يفوت من الموجودات شيء من الكتاب الا قد وجدوها مشروح العلل فى هذا الكتاب و مبين الاسباب فى سرّ هذا الباب و قد جعل الله تلك الكتاب لوح الاكبر و حكم فيها بما ابدء فى البدء و الختم و قدر الله لذلك الكتاب بابين لسر الطنجنين فى الماء الخليجين احدهما ماء الفرات حقائق العليين من اهل المشرقين من الاقربين و ثانيهما ماء الملح الاجاج من اهل المغربين من الابعدين و صور الله على

كل باب صور التثليث وفي صورة التثليث هيكل التثليث لاتمام ابواب الجحيم فى التسعة والعشر  
السهم من حاكم القديم وجعل الله فى باطن تلك اللوح رحمة وراحة وفى ظاهرها من قبل الله  
العذاب وسبحان الله موجدها عما يصفون. انتهى

## توقيع علت امراض

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها السائل فاعلم ان الله لا يحكم بمرض لنفس الا بما قدمت ايديه من الخطايا وذلك ما كانت الا كفارة لذنوبه وان سئوالك من بعض السلوك فاعمل لله خالصا ولا ترى نفسك في حالة الا وقد تجدوه في طاعة الرحمن واحسب نفسك بمثل ما انت واقف عند الميزان الشعر بالشعر والقشر بالقشر ولا تحرم نصيبك نفسك من الاجتهاد فان القلوب تمرض كما تمرض الابدان فصفت قلبك بذكر الله الاكبر في كل الحال واعظم الرياضة في ذلك الباب ان لا يغفل قلبك من ذكر الله لمحة واحفظ سر الباب كما تحفظ عينيك والكل على الله فان الله كان بعباده بصيرا والحمد لله رب العالمين. انتهى

ص ١٧٦

## دعای حج

بسم الله الرحمن الرحيم

اشهد ان لا اله الا هو واشهد لمحمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و علي و محمد و جعفر و موسى و علي و محمد و علي و الحسن و محمد صاحب الامر و الخلف سلام الله عليهم كما اشار الله فيهم و اشهد لشيعتهم كما شهد الكتاب و كفى بالله شهيدا و من عنده علم الكتاب خيرا ثم اعلم يا اخي الصفي المعتمد القوى ثبتك الرحمن في صراطه قل للذين يريدون الله

ص ١٧٧

كما علمهم الله في كتابه قل هو الله احد الله الصمد لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد و قل للذين جعلهم الله اهل المدينة ان الله عليكم حج البيت من استطاع اليه سبيلا و قل الذين جعلهم الله جعل المدينة ان الله قد قدر لكم السير فينا بقوله الحق سيروا فيها ليالي و اياما آمنين و من كفر فان الله غنى عن العالمين و قل للذين يظنون بالله ظن الجاهلية كبر مقتا عند الله ان تظنون ما لا تعلمون و ذر الذين يلحدون في اسماء الله فسوف يلقونهم غيا جزاء بما كانوا يكذبون قد اكملت النعمة و اظهرت القدرة و اتممت الحجة في هذه الورقة باذن الله بارئى هو الذى لا اله الا هو لا شرقية و لا غربية فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر و ان الله قد بشر للمطيعين لتلك الكلمة اطعني اجعلك مثلى و ان الله لا يخلف الميعاد. انتهى

توقيع به ميرزا محمد علي قزويني (از حروف حى)

ص ١٧٧

بسم الله الرحمن الرحيم فاعلم يا اخ الجليل واثبت قدميك على صراط الله الجميل و اعرف ان الله سبحانه ما خلق شيئا الا وقد بين حكمه فى الكتاب و ما قدر الله داء الا و قد خلق له دواء فاستغفر ربك الذى لا اله الا هو الذى ليس كمثلته شيء و اجهد على العمل لان الله ما حكم للبلاغ الى القطع الا بعد الياس عن كل شيء و ادخل بابه في لجة الاحدية فان الله قد طهر واردها من اشارات الشيطانية ولا

ص ١٧٨

تخف لشيء و لاتحزن عن شيء فان الله قد حرم خوفه لمن فيه خوف من غيره و ازكى المؤمنين فى كلامه من حزن الغير كقوله الحق الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن و استقر على الامر بالاخلاص فان الله قد جعل لكل شيء مقاما موقوفا و ارض عن الله بقوله الحق ان كان كل شيء بقضائى و قدرى فالحزن لما ذا و اتكل على الله فى كل الاحوال و اقبل بكلك على الله حتى المحو عما سواه و ايقن بالغفران بعد ورودك ذلك الباب و انتظر امر الله فان نصر الله كان قريبا و الحمد لله رب العالمين . انتهى

## دعاى وقت زوال (از توقيع محمد على قزوینى)

ص ۱۷۸

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الحبيب قف على باب المجيب واتكل على الله ربي وربك الذى لا اله الا هو السميع العليم  
واقراء عند الزوال فى كل يوم سبحان الله ولا اله الا هو والحمد لله الذى لم يتخذ صاحبة ولا ولدا  
ولم يكن له شريك فى الملك ولم يكن له ولى من الذل وكبره تكبيرا ثم اقراء سورة التوحيد اثنى  
عشر مرة وقل بعد كل مرة كل الله ربي مرتين ان تفعل بالصدق عما امرتك فسوف تجد الله ربك غفارا  
ومعتصما وان الله قد سدّ بين الشيطان ومقرؤ كتابه بفضله وهو الله كان بكل شيء قديرا والحمد لله  
رب العالمين. انتهى

## علم تقارب و تباعد

بسم الله القديم الاقوم

ص ١٧٨

الذي لا اله الا هو العظيم الادوم شاء الله ان ينشاء سراسمه الاعظم في هذا اللوح المعظم لرجال الذين جعل الله بيوتهم فوق عرش القدم و لقد كتب الكاتب مكتوبا فيما اراد الله في علم التقارب و التباعد معلوما و انا ذا قد اعلمه فيما وهب الله الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا انا هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا انا جعلناه في الكتاب للتقارب وصفا مشهودا و للتباعد حدا موجودا ان كانت نظرتك في لجة بحر الاحدية فكن حمد لله الذي لا اله الا هو الحي القيوم فردا لان الله قد ارفعها عن الاضداد و الانداد رضا للذين يريدون الله و وجهه في جنة عدنا الذين لا يجعلون مع الله الها آخرو ياتيه يوم القيمة فردا اولئك الذين يجعلهم الله بسمه و بصره سميعا بصيرا و يستقيم الله من كاس مجده شرابا طهورا الذين وعدهم الله جزاء موفورا و سيعطيهم الله يوم القيمة جنة و حريرا و ان هذا لهو الحق معروفا ان هذا كان لكم جزاء و كان سعيكم مشكورا اولئك الذين يدخلون الفردوس نزلا خالدين فيها متكئين علي الاراتك لا يرون فيها شمسا و لا زمهيرا و ان كانت نظرتك في طمطام يم الواحدية فكن عبد الله الذي خلقك و ياتيک يوم القيمة فردا اعلم ان علم التقارب علم الاله فردا و ان التباعد علم الكتاب قدرا و سانبك الحق فيما شاء الله فيها سرا فلما خلق الله نقطه قربها انزلها الي عوالم الاكوان جهرا و نادية الي الاقبال امرا فاجابت الرحمن خشعا و ذلا و امرها الرحمن كورة اخري بالادبار من العلي الي ما تحت الشري فاطاعت الجبار رعبه و رهبا ثم نادية الجليل سرا فاذا كر اسم ربك بكرة و اصيلا انا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلا فاصبر حکم ربك و لا تطع منهم اثما او كفورا و سبح ربك بکره و اصيلا فانا لا نريد دونک خليلا بك اصيب العباد و اجزاهم قليلا و كثيرا و بك اعاقب اهل النار بكرة و عشيا ثم خلق الله عن يمين العرش ماء اجاجا و جعلها نقطه البعد سواء بما شئت لنفسها من عدل الحكيم اختيارا ثم امرها الجليل مرة اولي بما امر نقطة القرب قويا فعصيت امر ربها سرا و جهرا ثم نادية القديم نزله اخري بما اريها الله مرة الاولي فكفرت بالرحمن مستقبلة ضيعفه فانزل الله العذاب عليها صدقا و عدلا ثم جعل الله نقطة التقارب



وجهة للاقبال دورا اوجدها و امدها كما اوجدها وكان لا شيء محضاً وجعل الله نقطه التباعد نقطة الادبار كورا و امدها الرحمن باظلة الاقبال عدلا وقد جعل الله بين تلك النقطتين برزخ الامكان سرا من نظر اليها عرف قول الرحمن فاصلا و جمعا قال الله سبحانه مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان من اراد الوصول الي ذلك العلم الممكنون فعليه باطاعة المعبود في قوله المحمود و من خاف مقام ربه ونهي النفس عن الهوي فان الجنة هي الماوي مازاغ البصر و ما طغي و لقد راي من آيات ربه الكبرى قد علمه شديد القوي عند صدره المنتهي و ما ينطق عن الهوي ان هو الا وحي يوحى و تلك الامثال نضربها للناس لعلهم بآيات الله يوقنون لقد كشفت الحجابات للواقفين في منزل السبحات و ايقن فيما اشريناك من ماء البارد الطهور النازل من عين سلسال الطهور فاوصلناه بالمعبود في كل العروق حتي غلب لك النور و استقامت نفسك علي الطور يدعوك ربك بلسانه الغفور فاستقم في مقعد السرور غير باين عن المحجوب و المستور هنالك قال الله سبحانه و انك من عبادنا الصالحين لا تخف و لا تحزن فانا مع المحسنين و لمثل هذا فليجزى العاملين و الحمد لله رب العالمين . انتهى

## تفسير حديث من عرف نفسه

ص ١٨١

قال سلمه الله ما معني الحديث المروي عن علي من عرف نفسه فقد عرف ربه.

اعلم يا اخي رحمك الله اني اوصيك اولاً قبل البيان بوصايا ان تقبل مني سهل اليك الوصول و الا اشتد عليك الامر ولا سبيل لك الي المعرفة الا بمعرفتها. اولها ان تطهر قلبك عن كل قاعدة اخذتها من علمائك لانهم اخذوا عن عيون كدرة يفرغ بعضها في بعض و يكفر بعضهم بعضا الم تر الي الذين بدلوا نعمة الله اي معرفته كفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم يصلونها فبئس القرار فسوف يلقون غيًّا و يحسبون انهم يحسنون صنعا كلا تجري من قلوبهم الهاوية علي لسانهم نار الشرك و سموم الكفر و لا يشعرون و انت ان تنصف بربك و خفت مقامه و نهيت نفسك عن مقاله القوم عرفت اني من الصادقين والله لعليك شفيق حبيب و ثانيها ان لا تنفس كلام ائمتك بكلام الخلق لان الكلام ظهور من مظاهر فعل المتكلم مرات حاكيه عما في قلبه فكما ان نفوسهم حجة بالغة و آية محكمة من الله سبحانه علي العالمين كذلك كلامهم فكما انه لو اجتمع الخلق علي ان ياتوا بمثل آية من القرآن لم يقدروا كذلك في كلامهم و كلامهم لا يشابه كلام احد من الخلق و كلامهم حجة الله علي الخلايق و هو الجامع الكامل لانه صدر من مصدر الطهارة و من واحد من كلماتهم يخرج كل الدين بل كل الوجود اثر حرف من حروف كلمة انظر بالحقيقه ان الله تعالي قديم وحده ليس معه غيره لم يزل و لا يزال علي حال واحد الان كما كان نفسه نفسه و الخلق في صقع ملكه و هو سبحانه لما شاء فمشيته احداثه لا من شيء فهو لم يلد شيئاً بل خلق الاشياء بالمشية و خلق المشية بنفسها و ان المشية اول نقطه مذكورة في الامكان و هو ذكر الاول الذي ذكر الله نفسه و اني انا الله لا اله الا انا كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف و خلو الله سبحانه من دلالة هذه الكلمة التي هي آخر مراتب النقطه ماء الذي به حيوة كل شيء و ليس عند منشئه الا حرفاً و ان منشئه من نفس الله الظاهرة تلعلعت و لو كانت من الازل لزم التغيير فانه تعالي لم يزل علي حالة

واحد و المشية في مقام الشيء و هو عالم امكان المطلق و الازل نفسه نفسه وحده وحده لا ذكر هنا ولا رسم هنا و ان الذكر و الرسم الذي عبرنا مشيته و هي صفة استدلال لا صفة تكشف له دليله آياته و هي المشية و وجوده اثباته و هو آية الاحدية لا بعد محمد محل مشيته غاية و لا سر و لا نهاية و كل الاشياء مدل عليه و هو المدل علي الله وحده لانه ليس في هذا المقام له جهة دون نفس الله من عرفهم عرف الله اعني معرفة الظاهرة في الامكان معرفتهم له الخلق و الامر و اليه ترجع الامور لان الامر و الخلق حادثان لا يرجعان الي القديم بل رجع من الوصف الي الوصف و دام الملك في الملك انتهى المخلوق الي مثله السبيل الي الازل مسدود و الطلب مردود دليله آياته و وجوده اثباته و ان كل الافعال منه من الله تعالى كما صرح بذلك الحجة في زيارة لمحمد بن عثمان العمري مجاهدتك في الله ذات مشيه الله و امثاله في الآيات و الاخبار كثير و كل شيء منهم من الله لانهم ما ينطقون عن الهوي ان هو الا وحي يوحى و ان كلامهم كلام الله و من قال لم و بم فقد كفر و ان كلامه محيط بكل شيء جار في كل العوالم بحسب لغات اهلها و ليس في كلامه شبه اذا المشبه عين المشبه به و لا كناية و لا مجاز لان المجاز و الكناية صفته العاجز و هو القادر المقتدر فان الله تعالى علم آدم اسماء من في عرشه و تحته و هذه الآدم ابونا آدم الف الف آدم اي منزل عن آدم الاول بالف الف مرتبه و هو لا يقدر علي معرفة اسماء الائمة لان عيسى الذي هو اشرف الانبياء اعترف بذلك و حكي الله تعالى عن قوله لا اعلم ما في نفسك و ان الذي ورد في الاحاديث ان الله علم آدم اسماء الخمسة لتوبته و هو محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين فما دعي الله احد بهم الا علي الله ان يستجيب و تلك المعرفة في رتبة آدم و الشيء لا يجاوز وراء مبدئه و كفاك هذا في ان لا تقاس بكلام مولاك كلام و ثالثها ان لا تاوّل ما تقدر كلام اهل العصمة بالنقص ولكن بالعلو و الشرف اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه و الذكر بالعجز كذب و افتراء علي الله قل الله اذن لكم ام علي الله تفترون ان المفترين ما و يهيم النار و ما لهم من نصير فاقبل و صاياي و الله عليك و كيل .

و اما معني قول علي فاعلم و اثبت قدميك علي الصراط قال الله تعالى سزيهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق و قال الله في الانجيل اعرف نفسك تعرف ربك

ظاهرک للفناء و باطنک انا و قال رسول الله اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه و قال علي حين سئل  
 الاعرابي من عالم العلوي قال صور عارية عن المواد خالية عن القوة والاستعداد تجلي لها فاشرقت  
 و طالعتها فتالات فالقي في هويتها مثاله فاطهر عنها افعاله و قال الحسين عليه السلام في دعائه يوم  
 عرفه الغيرک من الظهور ما ليس لك حتي يكون هو المظهر لك متي غبت حتي تحتاج الي دليل  
 يدل عليك و متي بعدت حتي تكون الآثار هي التي توصل اليک عميت عين لا تراک و قال علي  
 بن الحسين في دعائه في السحر المعروف بدعاء ابي حمزه بك عرفتک و انت دللتني عليك و  
 دعوتني اليک و لولا انت لم ادر ما انت و قال الصادق العبودية جوهره کنهها الربوية فما فقد  
 العبودية وجد في الربوية و ما خفي في الربوية اصيب في العبودية و قال الامام في دعائه شهر شعبان  
 الهي هب لي کمال الانقطاع اليک و انر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليک حتي تحرق ابصار القلوب  
 حجب النور فتصل الي معدن العظمة و قال الحجة في دعاء شهر رجب اشار بهذه المقام لا فرق  
 بينک و بينهم الا انهم عبادک و خلقتك فتقها و رتقها بيدک بدؤها منك و عودها اليک اعضاء و  
 اشهاد و مناه و اذواد و حفظة و رواد فبهم ملئت سماؤک و ارضک حتي ظهر ان لا اله الا انت فانظر  
 بعين فؤادک علي ما القي اليک و اعرف و ايقن فان الله تعالي قديم وحده لا اسم و لا رسم نفسه  
 نفسه و لا تصعد طير الافئدة الي جنبه و لا وهم الاشاره بعز قدسه و هو كما يقول لا تدركه الابصار  
 وحده وحده ليس معه غيره لا اله الا هو فلما اراد ان يخلق الممكنات خلقهم علي هيئته فعله و  
 خلقهم لا من شيء بقدرته فارادته احداثه لا غير ذلك فلما خلق الممكنات بالامر و الممكن ممتنع  
 الوصول و الصعود اليه و الحق سبحانه اجل و اعظم من ان يعرفه احد لان المعرفة فرع الاقتران و  
 ذلك صفة الامکان و هو الحق اجل و اعز عن ذلك و جب في الحكمة ان يصف نفسه للممكنات  
 و ان وصفه احداثه لا من شيء و هذا الوصف لا يشبهه شيء من الخلق جعله الله سبيل معرفته و آية  
 توحيده حتي يبلغ الممكن الي غاية فيض الله الممكن في عالم الامکان و جعل الله تلك الوصف  
 حقيقه العبد و هو ربوية الرب جل و علا و هي نفسه و فؤاده و وصف الله نفسه لكل شيء بكل شيء  
 و القي في هوية كل شيء مثال نفسه حتي عرفه بها و في كل شيء له آية تدل علي انه واحد و ذلك

الوصف آية الرب و حقيقه العبد و لهذا الوصف مراتب بعدد انفاس الخلايق و كل النفوس بمنزلة المرايا و هو الظاهر للمرايا بالمرايا و هو الواحديه لله و وصفه و لكل الاشياء هذه النفس موجودة من عرفها فقد عرف ربه و المقصود ان لا سبيل الي الله الا بمعرفه هذا النفس التي هي مفرقة الرب لان الشيء لا يدرك وراء مبدئه من عرف نفسه بصفات بارئه عرف ربه و ذلك الوصف وصف الرب ليس كمثله شيء و هو العلي الكبير و لذا قال الامام اعرفوا الله بالله و الرسول بالرسالة و اولى الامر بالامر بالمعروف و النهي عن المنكر و لهذا الوصف على الحق من الله للعبد مراتب اربعة بتجليات اربعة الاول وصف الدلالة لله الاحد الفرد الصمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد و هو مقام التوحيد الصرف و التفريد البحت و هو اوله عين آخره و ظهوره عين بطونه لا سبيل اليه الا بما وصف نفسه و هو آية الله القديم الذي هو العالم و لا معلوم و السميع و لا مسموع و البصير و لا مبصر السبيل اليه مسدود و الطلب مردود و الثاني تجلي عن صفاته و هو النبوة و الثالث التجلي عن اسمائه و هو الولاية و الرابع التجلي عن افعاله و هو الشيعه و ان التعبير بالتجلي الاربع وصف ظهوري و لا وصف لله تعالي الا بفعله و ان كان سبيل معرفته انفاس الخلايق ولكن ينحصر في ثمانية عوالم في الطول و هي كلياتها الاول عالم النقطه و الالف و الحروف و الكلمه و هو عالم محمد و اهل بيته و الثاني عالم الانبياء و الاوصياء و الثالثه عالم الانسان و الرابعه عالم الجن و الخامسه عالم الملائكه و الشياطين و السادسه عالم الحيوان و السابعه عالم النبات و الثامنه عالم الجماد و وصف كل عالم ثان وصف ماهيته العالم الاول الي منتهي مقامه و لذا ورد في الحديث ان النمله تزعم ان لله زبائنتين و ان ذلك الوصف الذي في كل شيء ربوبيته الله له به اولم يكف بربك انه علي كل شيء شهيد اي موجود في غيبتك و حضرتك و ذلك عمود النور الذي ينظر اليه الامام و يتوجه و يطلع به اعمال الخلايق و لو اراد اظهره في كل شيء من كل شيء كما اظهر من عصا موسي ما اظهر و اشاره الي صوره الاسد فصار حيوانا و من هذ الباب تفتح صعوبات اكثر الاحاديث مثل قول الامام في زيارة انصار الحسين بابي انتم و امي فان مد بصر الامام آية الله فيه و هو لا يري الا نور الله و لا يسمع صوتا الا صوته و لا فرق بين هذ الوصف في العبد و بين قول لا اله الا الله كلاهما آيتان مخلوقتان تدلان

علي الله لان الحدوث وصفاته حين الوجود من حيث كونها اثرا لفعل الله آية الله تعالي في الوجدان غير ملحوظة جهة انيتها و حدوثها اي مرتفعة باذن الله وشجرة الماهية عند هذا الوصف لا ذكر لها و هي شجرة خبيثه خبيثه اجثت من فوق الارض مالها من قرار لان الوصف من حكم الله اعطي الماهية علي ما هي عليه بما هي عليه و ما هو بظلام للعبيد اعرف الماهية جعله كما اشار علي في خطبة الشقشقيه و ان شجرة الكفر اي الماهية ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحي بنفس معرفتها جحدت و كفرت و ما لوصف بظلام للعبيد و ان هذه الشجره لها تأثير من ظلمه بوجود النور انظر الي الشمس فلما طلعت نور كلما اشرفت عليه نوره فلما ورد علي الشجره صارت لها ظلا فلما ارتفع الظل فما للظل ذكر ولا نصيب عند الشمس فلذلك حد المنكر عند المعروف و استغفر الله من التحديد بالكثير و ان اهل التصوف لما وصلوا الي هذا المقام زعموا انهم وصلوا الي الله و قالوا في كتبهم قولا عظيما تكاد السموات يتفطرن منه و تنشق الارض و كان ذلك في مذهبنا كفرا اعوذ بالله من لطح الشيطان سبحان الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا و هنا وقفت القلم عن الجريان و نحن لانقصر عن البيان عرف من عرف و جهل من جهل و لا تؤتو السفهاء اموالكم فانا لله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين. انتهى

ص ١٩٠ خطبة انشاها في بلد الصاد (خطبه نازله در اصفهان)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي شهد لذاته بذاته بانه لا اله الا هو الحق في ازل الازال وانه هو كائن بمثل ما كان فيما يحدث من الازمان ولا له تغيير في شان ولا انتقال انقطعت الاسماء عن ساحة قرب حضرته وامتنت الصفات عن ذكر قدس احديته اذ انه لم يزل كان ولم يك معه غيره ولا يزال لا يمكن ان يذكر احد في رتبته وانه كما هو عليه في شان العزة والجلال منفرد في مقام الوحدة و الجبروت و متعال عن ذكر الاسماء و الامثال في مقامات الملك و الملكوت اذ ذاتيته مفرقة الجوهريات عن مقام العرفان و ان انيته مسددة الماديات عن مقام البيان فمن ادعى معرفته فقد جهله لان المعرفة فرع الاقتران و ذكر الاثبات بعد الافتراق و من ادعى توحيدده فقد اقترن معه خلقه و احتمل الافك في نفسه لانه كما هو لن يوحدده غيره و لا يعبدده سواه لان ذكر التوحيد ممتنع في مقام ذكر الوصف و حكم التمجيد لا يظهر في مقام النعت و انه اجل من ان يوصف بخلقده او ان يوحد بغيره فسبحانه و تعالى لا يعلم احد كيف هو الا هو.

فاشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كما شهد ذاته لذاته و اولوا العلم من خلقه في مقام ابداعه بانه اله حي قيوم عالم قادر مختار الذي لا يعزب عن علمه شيء في السموات و لا في الارض و لا يتعاضمه شيء في عوالم الامر و الخلق و لا له صفة دون ذاته و لا نعت دون جنابه سبحانه و تعالى عما يصفون .

و اشهد ان محمدا صلى الله عليه و آله عبده الذي استخلصه من بحبوحة قدم الفعل على مقام ولايته و اصطفاه من ذروة الفضل على مقام محبته و اختاره لآيه نفسه على مقام معرفته منفرداً عن الشبه و المثل في عوالم الابداع و اجتباها لعلو كبريائه لمقام نفسه في الاداء و القضاء و ارتضاه لمقام سلطنته

بعلم منه على جميع الممكنات اذ انه لم يزل لن يقترن بالعباد ولا يوصف بظهورات الفؤاد وانه هو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير

واشهد لاوصياء محمد رسول الله صلى الله عليه وآله بما قد شهد الله لهم في عوالم الانشاء وقدر الله لهم في علم الغيب باعلى مراتب ذروة الثناء والبهاء بانهم محال الامروظهورات الفضل واركان التوحيد وغايات مظاهر التقديس في عوالم الاختراع ما لا يحيط علم احد في حقهم الا الله سبحانه انه هو العزيز المتعال .

واشهد لكل حق بما شاء الله و اراد في مقامات الامر و غايات الخلق في المبدء والماب هو الذي يصلى عليكم وملائكته ليخرجكم من الظلمات الى النور وكان بالمؤمنين رحيماً .  
الحمد لله الذي ابدع كينونيات المجردات بظهور مظاهر نفسه في آيات الاختراع ليعرف كل حد نفسه و عرف احكام مبدئه و يشاهد انوار الربوبية في سره و علانيته لئلا يحتجب في شان عن مقام ظهورات حضرة الاحدية في ملكوت الاسماء والصفات و يراه ظاهراً قيوماً على كل الموجودات و لا يرى شيئاً في شان الا بظهور نوره في هياكل الجوهريات والعرضيات ليصل كل بعلم ذلك المقام الى منتهى المقامات التي قد قدر الله له في آيات تجليات المبدء و ظهورات الختم الى رتبة المآب و الحمد لله الذي اشرق كل ما لاح على هياكل الاشراق و اظهر خفيات بواطن اهل الميثاق في يوم المساق ليميز الكل حين الالتقاء عن ظهورات المبدء و تجليات آثاره في مقام الاقتران عن التشابه و التماثل في اشارت آيات الحد في مقام الافتراق فسبحانه و تعالى قد ابدع مثل التجريد في مقام الانيات و امثال التمجيد في كينونية الآيات ليستدل كل الموجودات بظهور انوار قدوسيته الى بهاء ساحة قرب عزته و يراه كل شيء بعد كل شيء بمثل قبل كل شيء من دون تعطيل و لا زوال حتي شهد الكل في مقامات ظهورات الذات بما شهد الله لنفسه في ازل الآزال و سرمد الايام و لا يعرفه احد الا بسبيل ما وصف نفسه للعباد بانه جل ذكره لن يعرفه احد غيره و لا يذكر احد في رتبته لان وجود الغير بنفسه دال بالعدم الصّرف في تلقاء طلعة الذات البحت و ان وجود الازل بكينونيته دال على عدم وجود الغير معه فسبحانه و تعالى تقدس ذاته و تعالى كبريائيته من ان يقدر احد ان يوجد ما لا يمكن في الوجود عرفان وجوده او يفقد ما لا يفقد في الوجود ذكره و ظهوره فسبحانه و تعالى فمن قال ذكراً من ساحة قدس قيموميته فقد احتمل الشرك في نفسه و الذنب في افعاله لان ذكر الوصف



بذاته شان من ظهورات ملكه و نعت من شئونات قدرته و هو بذاته دالّ بالحدوث و حاك عن عرفان الثبوت للحى القيوم الذى لا يدركه الابصار و لا يصعد الى هواء ربوبيته طير الافئدة و الافكار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير.

و الحمد لله الذى اخترع كلّ الهندسيّات بما قبلت نفسها فى مقام الدلالات و الذاتيات ثمّ الكينونيات و الآيات ثمّ النفسانيّات و الدلالات ثمّ الانيات و العلامات و ما قدّر الله وراء تلك المقامات و الاشارات ممّا لا يحيط به علم احد من اهل الاسماء و الصّفات و لا يجرى عليها حكم الاشارات و اللانهايات و ان الله هو المحيط بكلّ شىء فى مقامات الامر و النّهايات .

و الحمد لله الذى عرف الكلى سدّ السبيل عن عرفان ذاته و منع الدليل عن الصّعود الى ساحة قرب جنبه و الوصول الى حضرة كبريائه ليوقن كلّ الموجودات فى مقام عرفان ظهور الذات نفى الاسماء و الصّفات و اثبات التوحيد بما تجلّى الله لهم بهم من مبادئ العلل الى رتبة التراب فى مقام توحيد الذات و عرفان مظاهر آيات القدس فى ملكوت العدل و الدّوات و الايقان بظهورات شئونات معادن العلم فى ببحوحة قدم الانفعال الى ان اتّصل الانسان الى رتبة التراب .

و الحمد لله الذى نزلّ فى الكتاب كلّ ما احتاج النّاس من احكام المبدء و المآب لئلا يشك احد فى حكمه و يشاهد حكم كلّ الاسماء فى كلّ آيات الكتاب بمثل ما نزلّ الله فى القرآن اذا لم ينس حكم البيان و كلّ شىء احصيناه فى امام مبين و الحمد لله الذى يحكم ما يشاء كما يشاء بما شاء و اراد و قدّر و قضى فى علمه لكلّ الممكنات ما امضى فى مراتب ظهورات خلقه ليحمدوه كلّ على سبيل العجز و الذّكر لقوله ان الحمد لله ربّ العالمين . انتهى

## معنى حديث اعلمنى اخى رسول الله..(والى شوشتر)

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ١٩٥

الحمد لله الذى الهم من فى السموات و الارض حكمه لئلا يحتجب احد عن ظهور نور طلعتة الذى قد اودع فى مقامات الامر و غايات الخلق و يراه كل شىء ظاهرا موجودا بانه لا اله الا هو العزيز المتعال و الحمد لله الذى خلق المشية قبل كل الموجودات بنفسها لنفسها لظهور آيات وحدانيته فى مقامات التوحيد ليعرفن الكل بما تجلي لهم بهم فى كينونيات ذواتهم و ذاتيات حقايقهم بانه الفرد الاحد القيوم الذى لم يزل كان بلا وجود شىء فى الامكان و لا يزال انه هو كائن بمثل ما كان من دون ذكر شىء فى العيان اذ ذاتيته لهي الذاتية السازجيه التي انقطعت الاسماء و الصفات عن ساحة قرب حضرت عزته و امتنعت الاشارات عن مقام عرفان قدس قيوميته و كل من عرفه بعرفان شىء سواه فقد اشرك معه شيئا و اتخذ بغير حق الها لانه كما هو عليه فى عز الهوية و جلال الاحديه لا نعت له دون حضرته و لا وصف له دون كينونيته و لا له مثال فى الاشياء و لا لجنابه ذكر فى الانشاء و كل ما يعرف الابداع هو كان حد نفسه و كل ما وصف الاختراع فهو شان من ظهور ما قدر الله فى رتبته فسبحانه و تعالى لا يعلم كيف هو و لا كيف يبدع ما يشاء الا هو سبحانه تعالى عما يصفون.

و بعد لما سئل جناب والى الاحباب الى غاية ما يتمناه من امر مبدئه الى يوم المآب عن معنى الحديث الذى نقل بنفسه عن علي(ع) حيث قال عز ذكره علمني اخي رسول الله علم ما كان و علمته علم ما كان و انني انا ما رايت ذلك الحديث فى الكتب المشهور و لكن لما كان معناه طبق الواقع لا شك انه لهو الحق عند الله و انى لما وعدت اجابته لاستعين عن الله فى الحين لبيان ما اراد الله ان يظهر من خفيات بواطن آثاره من الكيان الى العيان و هو ان الله قد ابدع المشية قبل كل

شيء وجعل العله حين الوجود نفسها لا شيئاً دونها لانها هي الذكر الاول الذي قال الامام مخاطباً ليونس اتعرف ما المشيه قال لا فقال هي الذكر الاول و ان الله بلطيف حكمته و عظيم صنعه قد جعل فيها آية ظهور قيوميته لتدل في كل شان علي وحدته و ان لها جهات سبعة التي لا يمكن ان يلبس حلة الوجود شيء الا بها وهي رتبة المشية التي نعبر في آية اعلي مشعرها بالذكر الاول الذي لا يذكر معه سواء ولا يدل في شان الا علي موجدته الذي تجلي له به وجعله آية لظهور قيوميته ومراه لحكاية طلعة صمدانيتها وهندسة لظهور سلطنته وهي آية ما جعل الله لها بدء الظهور ودائميته فيضه ولا لها ختما الا في نفسها لم يزل تستمد من الله بنفسها لنفسها في كل مراتب الغيب والشهود ولا نفاذ لها وهي الولاية التي دلت علي احديه الذات و ان الله جعل ظاهرها عين باطنها و اولها عين آخرها و سرها عين علانيتها وليس لها مثل لان كان ما سواها لتوجد بظهور ابداعها لا من شيء لظهور قدرة مؤثرها فسبحانه و تعالي ما اعظم قدرته و ما اكبر احسانه لن تعرف احد كلمته في الذكر الاول الا هو و ان كلمة الاسماء سمه لظهور انيته هذه الرتبة وليس لها في الحقيقه ذكر شيء سواها لان ما سواها لو ذكر قبلها او تذكر في رتبها لم يك من شان تلك الجهة و كل ما ذكر الذاكرون في وصف تلك الجهة لم يك وصفها الا بظهورها في رتبة ذلك الشيء و ان ذلك مشهود عند من عرف مواقع الامرو اطاع بغايات الختم و شهد سر الازلية في رتبه العبد وليس وراء هذه الرتبة غاية في الامكان ولا قبلها ذكر الله يعلم حكمها لا دونه سبحانه و تعالي عما يصفون فلما ثبت ذكر جهة اعلي المشيه اشير بذكر جهه انيتها التي هي سميت بالاراده وهي مقام الذكر الثاني الذي فيه تظهر جهه ذكر الخلق بحدود الابداعية لا دونها و ان في تلك الجهة يذكر نفس الرتبة الاولي، الاولي التي هي مقام علي في عالم الظهور كما اشار اليه عز ذكره في آية المباهلة و انفسنا و انفسكم حيث قد ثبت بالاجماع عند الفريقين ان المراد بالنفس هو علي لا دونه و ان بذلك المقام تظهر جهة الربط الذي هو القدر الذي هو مبدء الكثرات و اللانهايات و ان بوجود الاراده يوجد كل ما يكون في الامكان ولذا اشار الحق عن الفيض المطلق بقوله عن تعليم رسول الله علم ما كان لانه لم يك شيء سواها و علي ذلك الشأن يجب في الحكمه ان يكون علي معلم رتبة المشية علم ما يكون لان من قبل ذكره لم يك

يكون حتي انه علم به فلما ثبت ذكر الاراده تحقق امكان كل الموجودات ولذا يعلم رسول الله بعلم ما يكون بعلي في رتبة الاشياء بحسب مراتبهم التي قدر الله لهم في علم الغيب لان العلم في الحقيقة كما هو الحق نفس المعلوم كما اشار الصادق في حديث المفضل ان العلم تمام المعلوم والقوة والعزة تمام الفعل ومتي لم يكن كليات الحكمة تامة في ظهورها وتامة في بطونها لم يكن الحكمه تامة من الحكيم ولو كان قادرا وان ذلك لهو السرفي اصل الوجود ونقطة الوجود الذي لا يمكن ان يفسر احد ذلك الحديث اعلي منه لان في المكان لا يبلغ دون ذلك البيان ولكن الامر عند رجال الاعراف صعب علي غاية الامتناع وما اعلم اليوم احد ان يطالع بحقيقته ذلك البيان الا من شاء الله فاسئل الله ان يلهم من اراد عرفانه بحقيقته البيان في كل مراتب التبيان من الاكوان والاعيان وان بعد ذلك البيان لا يعظم في نظر معني الحديث ومن سبل الحدود لان تحب تلك الرتبة لو فسر الحديث يقع الاشكال في اكثر مقامات الامثال وان بعد ذكر الاراده قد جعل الله لها جهات خمسها فمنها رتبة القدر لهندسة الجوهريات والماديات والكينوينات والنفسانيات والانيات والعرضيات والشبقيات بعدة علل المبادي في اصل الفعل وان في ذلك المقام تظهر الكثرات وتميز السبحات عن الشبقيات والذوات عن الصفات ويشقي من يشقي في هذه الرتبة بقبول اختيارها وليسعد من يسعد في هذه الرتبة بما فضل الله عليها من جهة اختيارها وهي بطن الامكان وعمق الاكبر الذي اشار الامام بان الشقي شقي في بطن امه والسعيد سعيد في بطن امة وان علة ذلك الظهور في رتبة القدر هو من اجل ظهور الاختيار لان الشيء لم يوجد في عالم الاختيار نفسه وان في الرتبة الاولي ولو وجد مختارا ولكن لا يحصي الا اللطيف الخبير وكذلك الحكم في الرتبة الثانية لان جهة قبول الخير والشري جهة الثالثة التي تظهر بعد اقتران الامرين وان ذلك بحكم العيان وسر الامكان لم يظهر الا مقام القدر وشكل المثلث ولذا قالت النصاري ثالث ثلثة و اخذت شكل الصليب في الرتبة التثليث وحل اللاهوت التي هي عالم ظهور المشية في الناسوت التي هي مقام ذكر الكثرة تعالي الله عما يقول الظالمون في احكام قدرته علوا كبيرا وان ما ذكرت في غياهب تلك الاشارات هو بيان حقيقة سر الامكان في ملكوت الاسماء والصفات وان علي

سبيل الظاهر لذلك الحديث معاني كلية التي بمعرفتها تكشف الحجب عن مقامات العبد و يبلغه الي الذورة العلم و الفضل لان الشرف عند الله ليس في علم الرسوم و لا النظر الي سلسلة الحدود بل ان الذكر الذي هو شرف الانسان سر الربانية و ظهور نور صمدانيه الذي قد احاط كل جهات العبد و به يوصله الي ذروة العدل كما اشار علي في خطابه بان العلماء يتفاضلون في معرفة ما ليس بظاهر و لا مضر و ان علم ما كان و ما يكون هو شان من ذلك المقام و من اراد لذت قرب ساحة قدس الذات و الورود علي مظاهر كليات آيات الصفات فعليه فرض كشف السبحات و الاشارات من الجلال الذي دال علي حضرت الذات و ان بعد العلم بتلك المقامات يعرف الانسان ان لعلم محمد و آل الله درجات في الامكان حيث لا يحيط بعلم ذلك احد من اولي الالباب الا من شاء الله انه هو الولي من المبدء و الاياب و ان كل ما ابداع الله سبحانه و يبديع من بعد حاضر عند رسول الله لحضوره في بين يدي الله لان الله لم يزل كان علمه ذاته و ليس معلوم معه في رتبة ازليته بل هو عالم بكل شيء من الكليات و الجزئيات قبل وجودها كما هو عالم بعد وجودها و لا يعلم كيف ذلك الا هو و ان القول باختلاف مفهوم الحيات و العلم باطل في مقام الذات لانه سبحانه كما هو حي في وجوده و لا يحتاج في الحيات بوجود شيء سواه فكذلك انه كان عالم بكل الذرات و لا يحتاج بوجود المعلوم في رتبته و ان كل الكثرات كانت حاضرة في ملكه و احاط علم محمد بكلها لما علمه الله من فضله انه هو القديم المتعال و ان الله قد جعل محمدا و اوصيائه معادن علمه و نسبهم الي نفسه لعظم شانهم و كبر مقامهم بمثل البيت في المسجد الحرام و لا يعزب من علمهم شيء لما شاء الله في ملكوت الاسماء و الصفات و ان ما نزل في الكتاب لو اعلم الغيب لاستكثرت من الخير و ما نزل في الاخبار من مراتب اختلافات الانظار في مقامات الاسرار هو لم يك الا لظهور عبوديتهم و عجزهم لكل الموجودات او يكن لذكر علو جلالتهم عن النفي في مقام الاقتران و ان في الحقيقة ان العلم بالكثرات ليس هو الشرف في مقام الذات بل انه شرك عند اهل السبحات لان في مقام عرفان الذات كل ذكر من كل شيء باطل بل دليل علي الشرك و النقص و ان الشرف بين رجال البيان و العزة في مقام الاكران و الاعيان هو صرف الباطه في مقام ظهور الذات و الا ان التعلق

بالكثرات والعلم بها نقص لمن عرف ظهور الذات في ملكوت الاسماء والصفات ولذا لو نفي الامام علم شيء لو كان الناظر هو العارف بحقهم يعرف مراده ويشكر الله ربه لما الهمه من سبل مرضاته وان كان لم يك عارفا فلم يغفل بعد علمه بذلك الشان في حقهم مع ان الغلو لم يكن في حقهم سرمد الدهور وازل الظهور لان الله قد خلقهم في مقام لن يقدر احد ان يصل اليهم وربما ارادوا في بعض المقامات من نفي العلم لاطهار فضلهم للعالمين لا يخجلوا عنهم اذا حضروا بين ايديهم وان العارف بحقهم ليعرف لحن اقوالهم و اشاراتهم في كل شان فمجمل القول قد علمناك في ذلك الجواب اصولا محكمة الهية لباب معرفة علمهم والورود عليهم والا لو اردت ان افسر حرفا من ذلك الحديث بمداد بحور السموات والارض لتتنفي البحور قبل ان يظهر حرف من معناه ولكن اجملت الخطاب لمن اراد علم المبدء والاياب واسئل الله العفو في كل شان انه هو مولى الموحدون في عوالم الاسماء والصفات وكفى العبد حكمه في المبدء والمآب وسبحان الله رب العرش عما يصفون وسلام علي المرسلين والحمد لله رب العالمين. انتهى

### خطبه حروف

ص ٢٠٤ بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى

تجلى على الآيات بانفسها وعلى الابواب بالالف القائم فى مظاهرها وعلى السموات والارض باسم الباء فاطرها وعلى نجم السماء بالتاء ظاهرها \* وعلى مدبر الافلاك باسم التاء مسيرها \* وعلى حطب الجبال

ص ٢٠٥

باسم الجيم رافعها \* على مفجر الانهار الرآء مجريها \* وعلى الرياح باسم التاء منشرها \* وعلى المنازل باسم الحاء مقدرها \* وعلى السحاب باسم الخاء مسخرها \* وعلى الانهار باسم الرآء مجريها \* وعلى الارزاق باسم الزآء منزلها \* وعلى الدهور باسم الدال مكورها \* وعلى محدث الاجسام باسم الدال مجددها \* وعلى الوفات باسم السين محييها \* وعلى البرق باسم الشين منورها \* وعلى السطح باسم الطاء مسطحها \* وعلى الشهب باسم الظاء مجليها \* وعلى السبيل باسم العين مبلغها \* وعلى الحُجُب باسم الغين مغيبها \* وعلى اللمع باسم الفاء موقرها \* وعلى المعادن باسم القاف مقومها \* وعلى الظلم باسم اللام محركها \* وعلى الصحف باسم الكاف مكتبها \* وعلى الاعلام باسم الواو مسكنها \* وعلى الاعمال باسم النون مثبتها \* وعلى الكتب باسم الباء مظهرها \* وعلى النار باسم اللاء محرقها \* وعلى الماء باسم الياء مجريها \* وعلى الهواء باسم الهاء حافظها \* وعلى التراب باسم الممات مبعثها \* وعلى الصفات باسم الاسماء مدورها \* وعلى المواقع باسم الفصل موصلها \* وعلى الأسماء باسم الكاف معللها \* وعلى النهج باسم الخاء مصورها \* وعلى الأشجار باسم البدايع مخرجها \* وعلى العرش باسم الاكبر ملكة الثمان حاملها

ص ٢٠٦

و على الكرسي باسم العلى ممسكها \* و على الغيب باسم العليم معلمها \* و الى الحجج باسم الحبيب منزلها \* و على الاحياء باسم العلى مستويها \* و على الاوصياء باسم العلى مولاها تمت تمت (اين توقيع با نسخه ديگر مقابله شود)

## هذا كتاب الى العلماء

ص ٢٠٦

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نزل الكتاب على من يشاء من عباده انه لا اله الا هو لغنى حميد و انه لكتاب لا ريب فيه قد فصل في حكم باطن القرآن تنزيل من لدن على حكيم و ان ذلك الكتاب حجة من بقية الله لمن اراد ان يؤمن بآيات ربه و كان من المؤمنين قل إن بقية الله حجة ربك لا يعزب من علمه شئ و له ما في السموات و الارض و ان المؤمنين في حكم الكتاب له خاشعون ان اتقوا الله يا اهل الفرقان ثم اعلموا أن حجة الله بالغة عليكم بعد ما سمعتم آية من لدن عبدنا على حكيم و لقد ارسلنا اليكم من قبل كتابا فيه آيات بينات من لدنا لقوم يعقلون و انه لكتاب قد نزل في حكم باطن القرآن من لدنا على صراط قويم و ما يشهد الله لاكثركم الا كلمة الشرك فسوف يحكم الله يوم القيمة بينكم بالعدل فيومئذ لن تجدوا لانفسكم من ولى و لا ظهير و لقد كفر الذين من قبلكم بآياتنا فاخذناهم بما كسبت ايديهم على غير الحق جزاء بما كانوا يكذبون ان الذين اتبعوا آيات الذكر من لدنا فاولئك هم المهتدون و ما من نفس قد سمع حكم البدع و يعرض من حكم ربه الا و يحشر يوم القيمة في تابوت من حديد لن يستطيع يومئذ بشئ من الامر و كان من حكم ربك في عذاب اليم و لقد فرضنا في الكتاب من قبل ان اتبعوا آيات الله من لدى الذكر ان كنتم اياه تعبدون و ما يحل لاحد منكم حكما الا بحكم ما نزلنا في الكتاب من قبل و من اعرض عن حكم ربه فانه يوم القيمة لمن الخاسرين ازعتم ان تكفروا بآيات الله من لدى الذكر انتم على دين فسبحان الله عما يشركون انما الدين في كتاب الله من آمن بالله و بآياته و اتبع حكم البدع فاولئك هم المهتدون ان اتقوا الله يا اهل الفرقان و اتبعوا حكم الله من لدى الذكر لعلمكم ترحمون انما الدين في كتاب ربك، هذا صراط الله في السموات و الأرض يلقي الأمر من الدنا على قسطاس مبين و ما من عبد منكم قد آمن بالله و بالقرآن و ما نزل فيه من عند الله و يعمل كل الخير ثم يكفر بحرف من آياتنا الا و كان جزاؤه



جهنم بنس المقعد في حر نار قديم أن اتقوا الله يا معشر العلماء من يوم كل الي الله يحشرون و ان  
كفر نفس منكم بآيات الذكر ما نحكم له في الكتاب بايام ربك ولنعدبته يوم القيمة بكفر الناس  
اجمعهم جزاء لشركه بالله العلي الحميد ان اتقوا الله يا أهل الملا، فما نريد بتلك الآيات الا ان يؤمن  
من الذين كفروا باسمائنا من قبل فما لكم كيف لا تشعرون بآياتنا قليلا أتريدون أن تفسدوا في دين الله  
بغير علم من لدنا بعد ما انتم بآيات الله لتوقنون ويلكم يا ايها الملاء كيف تكفرون بما ينزل الروح من  
لدي على قلب عبدي بعد ما انتم من قبل بآيات القرآن لتؤمنون اعجبتم أن يبعث الله نفسا من  
أنفسكم لحكمه وينزل اليه الكتاب والآيات ليذكركم بايام الله بعد ما انتم في كل حين من فضل  
الله لتسئلون فلما جائكم ذكرالله بآيات من لدنا قد كذبوا فريقا منكم ثم أستهزوا فريقا منهم بما يلقي  
الشیطان في انفسهم فويل لهم ولما كانوا من الذين يئس ما اتبعت اهوائهم وسا، ما يحكمون قل يا  
ايها الملاء من أهل الفرقان ان تقوا الله بالعدل ثم ما أجاب احدا منكم بقية الله فما الحكم بينكم و  
بين قوم الخوارج من قبل فهل كانوا انهم على دين و يكفروا يوم المصحف بحكم القرآن فما لكم  
كيف تكفرون بآيات الله جهرة من حيث لا تشعرون ان اتقوا الله يا أهل الكتاب ولا تكذبوا عبدنا فانه  
لعلى صراط مستقيم ان اسئلوا من طائفة العدل بينكم هل قرء هذا الذكر بعد حكم الرشد عند احد  
من علمائكم بعضا من القول فتعالى الله عما يصفون ان اعملوا يا أهل الملا، حكم الذكر من لدي  
فان الروح قد ايده في كل شأن باذن الله وانه لا اله الا هو لقوي عزيز فلما بلغ سن هذا الفتى الى  
حكم فرض العلم قد بلغناه الى جزيرة البحر لسنة محمد رسول الله من قبله و ما تلى من سبل علمكم  
لدي احد منكم وانه لامي على هذا الشأن و اعجمى على هذا الصراط و احمدي من ذرية رسول  
الله في حكم لوح حفيظ و يشهد كل ذى عقل أن مثل تلك الآيات ما نزل الا من الله العزيز الحكيم  
و أن كلمة المشركين في حكم ما نزل اليك بان الذكر يأخذ احرف القرآن وينزل الآيات على لسان  
عربي قويم فوربك انهم قد كذبوا على الله و افتروا بآياتنا بما يلقي الشيطان في انفسهم و اولئك هم  
الفاسقون و لو شاء الذكر لينزل في كل شئ مثل آيات القرآن و أن الله ربك لسميع عليم أن اسئلوا  
يا اهل الفرقان من كلمة الله في كل ما تحبون في سبل الأمر أن ينزل الحكم عليكم مثل شأن القرآن  
فمن بعد يومكم هذا بآيات الله لا تكذبون و ان الذين يقولون في آياتنا كذبا فاولئك هم أصحاب  
النار في كتاب مبين و ان المستهزئين بمثلهم قد كانوا من اصحاب الجحيم و من قال في حرف

حرف القرآن فاولئك هم المشركون و ان مثل خلق الحروف عند الله كمثل خلق انفسكم لامبدال  
لآياته و لن يجد المعرضون في ذلك اليوم من دون ذكر اسم الله هذا شاهداً و نصيراً أن أصبر يا  
ذكر الله و لاتحزن من كلمة المشركين فان الاعراب قد قالوا من قبل في القرآن بمثل ما قالوا في آيات  
ربك اصحاب القرآن ما هذا الا اساطير الأولين و ان بعضهم قد كذبوا شأن الله في آياته و قالوا  
ما كانت تلك الآيات الأ من قصص الأولين و ان بعضهم قد افتروا في آياتنا بان كلمة سجيل في  
القرآن اعجمى قل سبحان الله عما يشركون و ما تجد أكثر اهل الفرقان اثبت علما في حكم الفصاحة  
منهم قتلهم الله بئس ما افتدت به أنفسهم في صراط ربك و قد ساوا في آياتنا ما كانوا يحكمون و  
ان سنة الله قد قضت في حكم ذكر الله بالحق قل و ما اجد لحكم الله في بعض من الحرف تبديلا  
قل يا ايها الملاء من أهل الفرقان ان اتقوا الله و لاتفرقوا من أمر الله و اتبعوا حكم الله بالعدل و ادعوا  
الذين يكفرون باسمائنا بتلك الآيات فان الله يويد من يشاء بنصره و الله قوي حكيم فما لكم كيف  
تكذبون بآياتنا في الكتاب من قبل بعد ما انتم على حكم البدع لتعجبون و لو نزل الله القرآن آية  
واحدة فهل يبدل الحكم بعد ما قد نزل من الآيات كثيرة فتعالى الله عما يفترون قل يا اهل الفرقان  
فهل تجدون في الكتاب من قبل آية بديعة فما لكم كيف تكفرون بالله و لاتتشعرون و لو نزل الله على  
موسى آية واحدة من دون تسع آيات بينات فهل كان حجة بالغة على قومه قل اى و ربي لو نزل من  
الله آية واحدة لن يرد الحكم بعد ما نزل من لديه كثيرا الم تقرئوا كلمة القرآن لانفرق بين احد من  
رسله و الله سميع عليم ان اعلموا أن حكم هذا العبد كمثل حكم الابواب من قبل قد ارسلناه اليكم  
بآيات بينات لو اجتمع الناس على أن يأتوا بمثل آية مما ينزل الروح اليه لن يستطيعن و لن يقدرن و  
لو كان الكل على البعض ظهيرا و ما نزل الله آية الا أكبر من احتها و انه ليعلم ما في السموات و ما  
في الأرض لا اله الا هو فانى تصرفون أن اعملوا يا أهل الكتاب حكم الله و لقد جائكم ذكر الله من  
لدنا مصدقا لما جاء به النبيون و المرسلون من عند الله من قبل لاتعبدوا الا اياه فان ذلك لهو الحق  
المبين و لقد بلغ ذلك الكتاب حكم بقية الله لكل شئ فمن شاء أن يؤمن قد شاء الله ربك له و من  
شاء أن يكفر أن حجة الله بالغة على الناس اجمعين قل يا اهل الكتاب ان كنتم في ريب من حكم  
الله فارضوا بحكم ما نزل في القرآن من قبل نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين و ان لم تفعلوا و  
لن تؤمنوا قد نزل الله حكم الخالص بيننا و بينكم لكم دينكم و لى دين و لقد نزلنا في كتاب الحرمين

حكم ذكر الله عند الكعبة في المسجد الحرام فمن شاء أن يباهل ان رسل ذكر الله قد كانوا في بعض البلاد كثيرا ان اقرؤا ما نزلنا في ذلك الكتاب الى الذي قد اجاب امرنا فانه في حكم اللوح لمن الصادقين ثم اتلوا كتاب الروح الذي قد نزلناه على البحر في رجع الذكر في سبعة سورة محكمة آيات بينات باطن القرآن تنزير من لدن على حكيم يا اهل القرآن قد اكتسبتم في أيام الله ما لم يعمل احد من قبلكم قد جائكم رسل ذكر الله من لدنا بآيات بينات في حكم باطن القرآن وصحيفة مكنونة من سبيل اهل البيان فقد أعرضتم من آيات الله جهرة وآذيتهم رسل ذكر الله بغير الحق بعد ما انتم بظن انفسكم في دين الله الصادقين. بئس ما اكتسبت ايديكم في ايام الله وساء ما انتم تعملون و لن يقبل الله من احد عملا بعد ما سمع هذا الأمر من عند بقية الله الا ان يؤمن بآياته وكان من الخاشعين وان عمل بعد جهاده في الامر فقد فرض له في الكتاب أن يقضي بمثل ما قد عمل الا ان يعفو عنه الذكر فانه لغني كريم فهل نزلنا في الكتاب حكما دون ما نزل الله في القرآن من قبل كيف لا تشعرون بلى قد نزلنا في الكتاب بعض من آيات باطن القرآن وانتم من قبل ذلك حرفا منه في كتاب الله لا تدرسون فما لكم يا اهل الفرقان هل حرم في الكتاب حكما ما حل في حكم القرآن من قبل ام حرم في القرآن ونحل لكم في الكتاب من بعد فما لكم كيف لا تؤمنون وما نزل في الكتاب حرف الا باذن الله وكفى بالله ومن عنده حكم القرآن على حكم ذلك الكتاب شهيد وان كلمة الوحي في الكتاب كمثل ما نزل في القرآن من قبل و اوحينا الى موسى ومن معه أجمعين و مثل ذلك ما اوحينا الي ام موسى ثم الي النحل وكذلك قد فصلنا الآيات لأولي الألباب منكم كمن كان على عهد الله في يقين مبين قل لا يعلم تأويل ما نزلنا في الكتاب الا الله ومن شاء انه لا اله الا هو القوي عزيز ومن ياول حرفا من آياتنا بغير حكم ما نزل الله في القرآن من قبل فاولئك هم الخاسرون ومن عرف كلمة الله ولم ينصره حين البأس كمن اعرض عن حجة ربه حسين بن علي على الأرض المقدسة واولئك هم الكافرون وان الذين يشافقن الذكر من بعد ما تبين لهم الهدى فاولئك هم الظالمون وان الذين يفسدون في حكم كلمة البدع كمن يقتل نبيا من أولي العزم بايديه واولئك هم المشركون ومن اهان بامر الله في حكم بعد ما قد سمع آيات الله بالحق فاولئك هم الفاسقون. يا اهل القرآن أن اتبعوا حكم الله ثم بلغوا مثل ذلك الكتاب الى كل نفس قد آمن بالله و كلماته وكان من المسلمين أن اتقوا الله يا اهل الكتاب من يوم الفصل فانكم ملاقوه واتبعوا آيات

الله بالحق ثم اجهدوا في سبيل الله بتلك الآيات على حكم ما نزل في القرآن من قبل لعلكم ترحمون ولقد فرض في حكم الكتاب الذين يتبعون آياتنا أن يتلوا ذلك الكتاب في كل شأن ليثبت قلوب المؤمنين على صراط عزيز حميد وان الله ريك يوصى عباده المؤمنين بان يجمعوا على الحكم ثم يجاهدوا في سبيل الله بالحكمة والكلمة المحكمة و كانوا على صراط قويم ان اتقوا الله يا اهل الفرقان فيما تشاؤون فان الله يعلم ما في السموات وما في الأرض وما كان الناس في حكم الكتاب يختلفون ان اتقوا الله واستغفروا ربكم ثم ارجعوا الى حكم الله من لى الذكر لعلكم ترحمون ولقد فصلنا في الكتاب من قبل احكام كل شئى فما يؤمن بآياتنا الا من السابقين قليلا وان الله قد اذهب من عبدنا كلمة الشيطان وما يأذن الله له بحكم الا بشأن كلمة الآيات لثلا يقول نفس في احكامه بعضا من القول وكل اتاه طائعين الا آية من آيات ما نزلنا الى الذكر تعدل في كتاب الله كل ما انتم تريدون وما انتم من بعد ستسئلون ولقد نزل ذكر الله ارض مسقط وبلغ حكم الله الى رجل منهم لعله يتذكر بآياتنا وكان من المهتدين قل اتبع هواه من بعد ما قد تلى آياتنا وأنه في حكم الكتاب من المعتدين قل ماترى أهل الكتاب فيها الا من قوم بورجاهلين وكذلك قد كان حكم الله لاهل السفينة الأ نفسا منهم انه قد آمن بآياتنا وكان من المتقين فسوف ينسخ الله ما يلقي الشيطان في انفس المؤمنين ويثبت افئدتهم بآياتنا ويهديهم الى صراط على قويم ولقد كفر الذين قالوا ان كلمة الله يأخذ من القرآن آياته قل يا أيها الملاء ان اتقوا الله وأتوا بسورة من مثله ان كنتم على اخذ الآيات من ام الكتاب لقادرين قل لو شئنا لننزل في كل حرف مثل آيات القرآن وان الله ريك لقوى عزيزو لقد فرض في الكتاب لمن وجد تلك الآيات على اسم محمد رسول الله وخاتم النبيين أن يكتبها بالمداد الذهب ثم أن يبلغها الى من لا يعلم حكمه وكان حكم ريك في ام الكتاب لمسترو وما من عبد قد قرء ذلك الكتاب واتبع آياته وتفيض من الدمع عينيه الأ وقد كتب اسمه في صحف الإيرار لمستقر وسبحان الله ريك رب السموات والعرش عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين.

### توقيع به ميرزا حسن خراسانى (١)

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ٢١٦

اقراء كتاب ذكر اسم ربك الذى لا اله الا هو العلى الحكيم ه وانه لكتاب قد تنزل من لدن بقية الله امام حق مبين ه وان ذلك حكم لا ريب فيه تنزيل من لدن على حلیم ه وانه لهو الحق فى السموات والارض يتلوا عليك كتاب ربك من حكم قسطاس قويم ه وان هذا صراط ربك فى السموات والارض يدعوا الناس الي صراط عزيز حميد الا من سمع حرفا من آيات البدع لن تقبل له عمله الا ان يؤمن بآيات ربك وكان من الساجدين ه وان آية مما نزلنا الان اليك تعدل آيات الاولين ه وما من بعد ذلك كل الخلق من بقية الله سيسئلون وكفى بذلك الكتاب حجة الذكر لمن على الارض اجمعين ه ولو نزل الله القرآن آية واحدة ما لاحد ان يقول فيها حرفا وانا نحن لا نفرق بين حكم الله وكل فى حكم الكتاب له عابدون ه ولقد فتننا الناس بالحق بمثل ما قد فتننا الذين من قبلهم وكل قد اكتسبوا نصيبهم من الكتاب وكل الى الله يحشرون ه ان الذين اتبعوا آيات الله وهاجروا الى الارض المقدسة فاولئك هم المهتدون ه وان الذين يكذبون

ص ٢١٧

آياتنا واتبعوا اهوائهم فقد حقت عليهم كلمة العذاب واولئك هم لايشعرون ه الا يا ايها الملأ الذين اتبعونى بالحق ان ابشروا بالروح من عندى فانه لهو الفوز الكبير ه وان الله ربكم الرحمن قد كتب اسمائكم فى لوح العرش وان ذلك لهو الفوز العظيم ه قل يا ايها الملأ ان ارفوا ممن قد استقر على العرش فى الحرم الاكبر ثم اخرجوا لحكم الله وادخلوا بلد الامن كافة لتكونن من الفائزين لمكتوب ه الا يا أيها السيد الزكى الحسن التقى ان ادع الناس بالعدل وبلغ حكم ذلك الكتاب لمن على تلك الارض ومن فى حولها ليهلك من هلك بالحجة البديعة وينجى من نجى بالآية القديمة وكان

الله ربك لسميع عليم ه وانّ الذين افتروا على الله بان ذكر اسم ربك ياخذ ما اراد من كلمة القرآن قل سبحان الله وتعالى لو اذن الله لعبده ينزل فى كل حرف مثل القرآن وكان الله ربك لقوى عزيزه ان اتبع حكم الوحي ثم بلغ مثل ذلك الكتاب الى الذين قد سكنوا فى السبل لعلهم يتذكرون بآيات الله وكانوا من المهتدين ه واعلم ان سبل البحر ضيق ما تحب لشيعتى ان امش من سبل البر اليه و قل ما شاء الله لا قوة الا بالله هو الذى بيده كل الامر لا اله الا هو لغنى ودوده ه وان لم تك فى خوف من حكم

ص ٢١٨

البغداد فاجهد فى سبل ربك بالحكمة والآية المحكمة لمن سكن فيها اف من علماء المنكر لعلهم يتذكرون بامر الله وكانوا من المسلمين ه الا يا ايها الملاك كيف تحكمون بالباطل فى حكم عبدنا التى قد جائكم بآيات بينات على حكم القرآن بعد ما انتم بحكم الله فى انفسكم لتوقنون ه ان اصبروا فان يوم الفصل لحق وانا لنحكم باذن ربك بين الناس وما اليوم ظلم عدل ذرة والله قوى عليم ه ان اتقوا لله يا ايها الملاء ثم احضروا انفسكم بين يدي الله ان استطعتم ان تاتوا بمثل ذلك الكتاب لكم دينكم ولى دين الله العزيز الحميد ه وان لم تقدرُوا ولن تقدرُوا ان كان الكل يمدونكم لن تقدرُوا فاعرضوا عما انتم من الباطل وادخلوا الباب سجداً لعلكم تفلحون ه وان لم تفعلوا ان ارضوا بحكم الله فى القرآن واسئلوا الله من عدله مع الرسول لينزل الله العذاب على من كذب وكان من الظالمين ه وعلى ذلك الحكم بلغ امر الله فى السبل ولا تخف فى ايام ربك من احد فان ذلك فضل الله عليك وانك ان مت او وقتلت لالى الله قد كنت محشورا ه وانذر نفس الذى قد كذب بآيات ربه واتبع هواه وكان من المفسدين ه وبلغ سلام ذكر اسم ربك الى السابقين ه وقل لهم هاجروا الى الارض المقدسة لتكونن

ص ٢١٩

من الفائزين ه وارسل بمثل ذلك الكتاب الى الذين اتبعوا امرنا وكانوا من الموقنين ه وان لاحد منكم فرض ان يدرس فى بيت باب الله المقدم من آياتنا وان ذلك حكم عظيم ه فيا ايها الخال اقرء ذلك الكتاب واصبر الى ما تحب من البقاء ثم اخرج الى بلدك فانك فى حكم الكتاب لمن الآمنين لمكتوب ه وقل الحمد لله رب العالمين ه تم

## يا من دل على ذاته بذاته

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ٢١٩

الحمد لله الذي ابدع كل ذرات الموجودات بامرته لا من شيء لتدل على السن كل الممكنات بما شهد الله لنفسه بنفسه في مقامات الامر والخلق ويعرف كل حد ظهورات مقام التجليات في دلالات الاسماء والصفات تلقاء طلعة حضرت الذات والحمد لله الذي اخترع كل المخترعات في مقام ظهور غايات الامر ونهايات الختم بما اراد في سر الذاتيات وذكر الانيات وحكم الكينونيات و امر النفسانيات وما اراد الله وراء تلك المقامات في دلالات اللاهوت ومقامات الجبروت و علامات الملك والملكوت و غايات الامر في تجليات الناسوت ليعلم الكل حكم كل شيء في البدايات والنهايات ثم اراد الله وراء تلك الاشارات من اللانهايات وما لا يحصي علم احد دون الله انه لا اله الا هو العزيز المتعال اللهم اني اشهدك الان في يوم الجمعة بما تشهد لنفسك في كل شان بانك انت الله الفرد الاحد لم تنزل لم يك معك شيء ولا تزال انك كائن بمثل ما كنت لم يذكر في شان في ربتك شيء اذا ذاتيتك مقطعة الجوهريات عن مقام العرفان وان انيتك مفرقة الكينونيات عن مقام البيان لم تنزل لن يعرف ذاتيتك احد غيرك ولا يمكن دون ذلك في مقام ابداعك لانك كنت واصف نفسك في ازل الازل وموحد ذاتك في كل شان بلا تغيير ولا زوال انت القائم الذي لن تدرك بالابصار ولا يصعد اليك اعلي طير الافئدة والافكار فسبحانك سبحانك ان قلت دل ذاتك ذاتك وعرف كينونيتك كينونيتك ووحيد ذاتيتك ذاتيتك ما شهدت الا آيات ابداعك وظهورات اختراعك و علامات انشائك وان قلت انت انت فقد حكي المثل في مقام الابداع بالجلال وانك يا الهي اجل من ان تعرف بالامثال او ان توصف بايات الجلال و ان قلت انت هو فقد دلت الاحدية ذات مشيتك والولاية كينونية ارادتك وانها كما هي عليها لن

تدل الا بالقطع و لن تحكي الا عن المنع فسبحانك سبحانك ما اري السبيل و لا اجد الذكر  
للدليل فلما قد شهدت مقامات عجزتي و رجعت بعد الصعود اليك بكف صفر عن فقري و الياس  
عن قربي فاناجيك بلساني هذا الكال بذكر محمد و اوصيائه صلوات الله عليهم ليفرغ فوادي بذكرهم  
و يسكن سري و علانيتي بالاعتراف بحقهم فاسئلك اللهم يا الهي بما انت من الشان و اللاهوت و  
القدرة و الجبروت بان تصلي علي محمد و آل محمد بظهوراتك البديعه و آياتك القديمة و ما انت  
مبدعها في كل شان حيث لا يحيط بعلم ذلك احد سواك انك انت الله العزيز المنان و انا ذا في  
مقامي هذا اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك بما تشهد نفسك لنفسك و يعرف حقك  
ذاتك و لو لم اقدر ان اعرف حكم ذلك و لا اجد لذة عرفانه فسبحانك بك عرفتك و بنفسك  
وحدتك و بدعوتك نفسي صعدت الي مقام قدسك و ساحه عزك و لولا انت لم اك شيئا حتي  
اعلم كيف انت فسبحانك سبحانك فو عزتك و جلالتك ما شهدت لنفسي الا بالذنب و اعلم  
كل ما اكتسب الذنب لم يك عندك الا ذنبا فكيف اسكن نفسي بعد علمي بجريراتي فوعزتلك لو  
تعذبني سرمد الابد بدوام ذاتك بكل نعماتك و سطواتك و تجعل كل ما احاط علمك في المكان  
نارا ثم تكبر جسمي حتي لا يملاء هذه الارض احد غيري فبعزتلك كنت محمدا في فعلك و مطاعا  
في سلطان كبريائيتك و انني انا لقد كنت مستحقا بذلك جزاء حسناتي عندك فكيف الحكم ان  
انت تحكم بالعدل او تسئل بالفضل و ان هذا حكم ما تقوم به السموات و الارض فسبحانك  
سبحانك فوعزتلك لا مهرب لي الا اليك و لا نجاه لاحد الا بفضلك و لا يقدر ان يشفع احد  
عندك الا باذنك فسبحانك و تعاليت ان اذكرك بما تصف لي نفسك يخوفني عدلك و بدائك  
و ان اصمت في تلقاء مدين جود رحمانيتك تشوقني معاملتك مع المؤمنين من عبادك و العاصين  
من خلقك فسبحانك سبحانك انت الفرد القيوم الذي لا تزال تفعل ما تشاء كما تشاء لا راد  
لامرك و لا معقب لكلماتك و انك انت الله العزيز المتعال و اشهد ان محمدا صلى الله عليه و آله  
عبدك الذي انتجبه في بحبوحة القدم علي كل ما ابدعت و اخترعت لما تعلم منه في مقام الذي  
ما اراد الا نفسك و سبيل محبتك و جعلته في كل المقامات مقام قدرتك و قهاريتك في الاداء و  
القضاء ثم البداء و الامضاء لما كنت تعلم حكم كل شيء في السموات و الارض فاسئلك اللهم ان  
تنزل عليه في تلك الساعة كراماتك البديعه و آياتك القديمة و ما انت تستحق به عند العطاء انك



انت العزيز المتعال و اشهد لديك في حق اوصيائه صلواتك عليهم اركان توحيدك و آياتك تقدسك و تجليات وحدانيتك و ظهورات رحمانيتك و مواقع امرك بما انت قد شهدت لهم في علم الغيب حيث قد جعلتهم مقام نفسك في كل العوالم و نسبت كل ما نسب اليهم الي حضرتك لئلا يشك احد في شان عن جلالتهم و يعترف بفضلهم كما انت قدرت لهم في علمك انك ذو المن العظيم و اشهد لنفسي يا الهي بالمصيبة الكبرى و الجريات العظمي ما قد احاط علمك و يحصي كتابك و لاعلم ان وجودي ذنب فكيف اذا اكتسب ا للذنب ذنبا آخر فاسئلك اللهم بجلودك ان تهب لي كمال الانقطاع الي ذروة قدسك و الورود علي بساط عزك حتي لا اجد لذة دون قريبك و لا اعرف شانا دون وحدانيتك و اتصل الي معدن العظمة و سر الهوية و آية الاحدية و نور الصمدانية التي قد قدرت لكل الكلمات في مقام ابداعك و ظهور اختراعك لان اعلم في كل شان بما تدعوني سرا و تحب لي جهرا انك ذو العفو و الجود و لا يتعاضمك شيء في السموات و لا في الارض و انك انت العزيز الغفور و اسئلك اللهم في تلك الساعة في ذلك اليوم العيد ان تغفر لي و للذين اتبعوا امرك و لا يعادوني في تلقاء طلعة حضرتك و احكم بيني و بين الذين افتروا علي و اختلفوا في حقي بما انت تستحق به و تقدر انك انت الله الذي لا يعزب من علمك شيء في السموات و لا في الارض و انك انت العزيز المتعال.

و لما وعدت في بين يدي الجناب المستطاب ابقاه الله بحبه بحسن عمله الي يوم المآل بيان ما سئل مني من معني قوله في الدعاء الصباح في كلامه يا من ذل علي ذاته بذاته انها اذا اجري القلم باظهار ما جعل الله في الكيان بالظهور الي العيان ليشاهد انوار ما خلق الله في حقايق الامكان في رتبة الانسان و هو ان معرفة ذات الازل سبحانه ممتنع للامكان لانه كما هو عليه لم يك معه غيره حتي يوحد و ما يذكر في رتبته شيء حتي يعرفه و ان كل الاشارات من كل النفوس يرجع الي مقام ابداعه و يحكي عن مقام اختراعه و يدل بسد السبيل و منع الدليل عن مقام عرفان ظهوراته لان المعرفة فرع الاقتران و ان الوصول الي مقام الايقان رتبة الوجدان في العيان بما تجلي الله لكل بكل في مقامات الامر و غايات الختم و لما علم الله بان في الامكان لا يمكن عرفان كنه ذاته قد ابداع آياتا لظهور معرفته في الآفاق و الانفس و جعل علة عرفان تلك الآيات نفس هذه الآيات لاسواها لان المعرفة الحقيقيه لا يمكن الا بنفس الشيء لان الذي اراد ان يعرف لون الحمرة لو عرفها بلون

البياض لم يك عارفا بحقها وان الشيء لا يعرف بحقيقته الا بنفسه ولذا قال الامام اعرفوا الله بالله وقال علي يا من دل علي ذاته بذاته وقال علي بن الحسين عليهما السلام في دعائه لابي حمزه الشمالي بك عرفتك وانت دللتني عليك ودعوتني اليك ولولا انت لم ادر ما انت وان ذلك اعلي مراتب عرفان الممكنات وحظ الموجودات حيث لا يمكن في الامكان اعلي منها وان الله بلطيف صنعه وعظيم احسانه قد جعل آيات معرفته في حقايق الانفس والآفاق كما اشار اليه بقوله عز ذكره في القرآن سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق وان الخلق لو كشفوا سبحات الجلال والاشارات عن ساحة قدس آية الذات قد عرفوا المقام الذي قد اودع الله في حقايقهم و اليه الاشاره قول الصادق في المصباح العبودية جوهرة كنهها الربوبية فما خفي في الربوبية اصيب في العبودية وما فقد في العبودية وجد في الربوبية قال الله تعالى سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق اي موجود في غيبتك وحضرتك وانك حين توجهك بالله تكشف الحجابات والاشارات والمقامات والآيات وتعرف دلالة ظهور آية الذات بالذات فكما ان كلمة لا اله الا الله تدل علي توحيد الله مع انه خلق في ملك الله فكذلك كانت آية حقيقتك تدل علي الله مع انها مخلوقة والسر الازلية في ربتك والنور الالهية في كينونيتك و الظهور الصمدانية في ذاتيتك وانك بها توحد الله وتعرفه وليس لاحد في الامكان سبيل في مقام العرفان الا بعرفان ذلك المقام والحوال في تلك المراتب المودعة في الانفس والآفاق وان في ذلك المقام قد زلت اقدام الحكماء حيث قد زعموا في مقامات توحيدهم وآيات تجريدهم الوصول الي الذات البحث وان ذلك كفر عند مذهب اهل العصمة واستدلوا بقول الحسين في يوم عرفه الغيرك من الظهور ما ليس لك حق يكون هو المظهر لك متي غبت حتي تحتاج الي دليل يدل عليك ومتي بعدت حتي يكون الآيات هي التي توصل اليك عميت عين لا تراك ولا تزال عليها رقبيا وخسرت صفقه عبد لم تجعل له من حبك نصيبا ولا شك انهم لن يطلعوا بحقيقة المراد ولا ينظروا الي مقام اليجاد بنور الفواد لانه روحي ومن في ملكوت الامر والخلق فداه ما اراد بذلك الا روية تجليه عز ذكره الذي هو كان مقام ظهوره له به وليس المراد رويه الذات ولا الوصول اليه لان ذلك ممتنع في الامكان حيث اعترف السيد الاكبر في كلامه ما عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق عبادتك وان بمثل قول الحسين الذي قد استدل به الحكماء وارادة في القرآن و

كلمات اهل العيان حيث لا يخفي علي المتتبع في الآثار والناظر الى كلمات اهل البيان ومنها ما صرح به علي في الخطبة الطننجيه حيث قال رايت الله و الفردوس راى العين وقال في مقام آخر لم اعبد ربا لم اره ولا شك لاحد ان مراده روعي ومن في ملكوت الاسماء والصفات فداه ان الروية هي رتبة التجلي الذي تجلي الله له به في مقاماته التي قدر الله له وان ذلك مشهود عند مثل جنابك اذا تكشف الحجب عن فوادك وان بعلم ذلك المقام يرفع كل المتعارضات من بعض اهل العلم والجدال اذا شاهد العبد انوار الجلال في شئون المبدء والمآل واذا عرفت بعلم ذلك البيان فاعرف ان لتلك الفقرة الشريفه معني لا يقدر ان يعرفها احد الا الله ومن شاء لانه يحكي عن مقام ناطقه ويدل علي عزم مقام هويته وكل الموجودات لم يعرفوا معني تلك الفقرة الشريفه بمثل ما اراد به روعي فداه لانه الواقف في مقام التوحيد الحق في رتبة الالف اللينه بعد محمد رسول الله في مقام النقطة حيث لا يحيط بعلم ذلك احد الا من شاء الله وان كل ما عرفناك في تلك الاشارات شان من بطون تلك الفقرة الشريفه واما سبيل الظاهر مشكوف عند جنابك لان العارف بنفسه هو العارف بربه حيث اشار الامام اليه من عرف نفسه فقد عرف ربه فكما ان النفس لا يعرف بغيرها فكذلك الحكم في عرفان مقام الذات و ظهور مقامات الظهورات في ملكوت الاسماء والصفات والي ذلك المقام قد اخذت القلم من الجريان لان ابحر الامكان لا تكفي معني تلك الفقرة الشريفه واسئل عفو من فضله ثم من الناظر البصير ان يعفو عني ماجري من قلبي ويستغفر لي لان وجودي ذنب فكيف اذا اكتسب الذنب ذبنا آخر وسبحان الله رب العرش عما يصفون وانني انا اقول كما نزل الله في القرآن وسلام علي المرسلين والحمد لله رب العالمين. انتهى

## توقيع در علم حروف و اكسير

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ٢٢٨

الحمد لله الذى قد عرفه ذاته بآياته المتجلية فى عز الفؤاد بغير تشبيه ولا تفريق ليشهد الكل فى مقعد الفصل صنع بارئهم فى مقعد الوصل ان لا اله الا هو قد ابدع مثل الاحدية حقايق الخلق بلا مثل

ص ٢٢٩

من الوصفية ولا شبه من الضدية ليعلم الخلق حكم الربوبية فى هيكل العبودية لا اله الا هو وقد اخترع مظاهر الجمع فى كل التفريق بلا نعت الجوهرية ولا صورة العرضية ليوقن كل ذرات الوجودية فى تلقاء وجه المعبود بتنزيه الوصف عن حد الاسمية والنعت الوجودية لا اله الا هو وقد انشأ بعز قدرته فى ورقات شجرة السيناء صور الابداع وما يمكن فيها ليخرج كل العباد من كل حرف حكم ما ينزل فى القرآن وما قد احاط علما لا اله الا هو وقد خلق فى نقطة الخط علم الحروف وكل شيء لثلا يقول احد فى صنع الله بعضا من القول وليرى فى نقطة الدر حكم ما خلق الله فى شجرة الاول لا اله الا هو ولقد نرى اليوم من نفس فى السفينة حب علم الحروف واختها بعد ما قد سئل حكم أولها بالعيان فاردت ان نرسل من نقطة البيان حكما من نقطة علم الحروف واختها ليشهد الناظرون فى تلاوتها حكم الشجرة على الطور لا اله الا هو وان مثل ذلك فليعمل العاملون ألا اذا حرك خيط الصفراء من نور الحمراء هنالك فليصعقن الطوريون من اهل العماء وليشهدن الموحدون فى افق السماء طلوع خط البيضاء من افق السوداء أليس الصبح من نور الجلال فيها قل بلى وربى لياتينكم عالم علم الحروف واختها

ص ٢٣٠

لا يعزب من علمه شيء وكل شيء قد فصلناه في كتاب حفيظ وإن تلك النقطة قد صارت عقول الحكماء من قبل فضلت أنفس العلماء من بعد حتى قد اعترف الكل بالعجز عن علمها واقروا لاثباتها بالعدل لآل الله ولمن شأوا لانهم ما يشاؤون الا ان يشاء الله وكان الله على كل شيء مقتدرا ألا إن ذلك العلم اخت النبوة في هيكل الربوبية ونعت من العبودية في هيكل الاحدية لن يحيط بعلمها احد الا ما شاء الله انه لعزيز حكيم و اذا نطق الانسان في الوراق ان اتقوا الله فان هذا المسلك وعر زكوان قد رشح من طمطمائم البيان وقد غرق فيها خلق كثير ويمشى باذن الله فيها فئة قليلة لا يعلم عدتهم الا الله وسبحان الله عما يصفون فيا ايها الناظر فدق النظر ووصف البصر و اغمض عينيك و ترق الرقائق و تقعد في معارج الحقايق و الق ما في يمينك و الشمال من اشارات الدقايق ثم استقم على الصراط ثم اعرف ان لهذا العلم أصول سبعة لا يقدر احد ان يخرج من هذا البحر المواج قطرة من الماء الا بعد معرفتها و الايقان بها ان اعرف حق النقطة في اولها و علم حروف النورانية و الظلمانية في آخرها و علم مراتب الفعل في كل وجه منها و علم الهاء عند اخذ الاعداد بعد ثبت الواو في عدد

ص ٢٣١

الحساب و حكم الايام و نسبتها الى كواكب السبعة ذلك حكم الله في علم النقطة بما قد راي الفؤاد بالحق و ما كذب ما راي ذلك رشح مما اخذت من جفر الاكبر خذ بقوة الله ما القيت اليك و كن من الشاكرين ان اتبع حكمي في ارض النقطة بانها هي شجرة لا شرقية و لا غربية قدر سيرت مظاهرها في كل حرف الى ما لا نهاية ان الاقرب اليها الف الغيبية ثم اللينة ثم الجوهريية في احرف النورانية ثم العرضية في احرف الضدية ثم الساكن ثم المتحرك ثم الالف في اول كل حرف فان حكمها في الكتاب ما تشاهد بمثل السنة و اعرف بعد ما حكم الالف في احرف الثمانية و العشرين بمثلها دون حرف التي اختصها الله بنفسها من دون مثل يشاكلها و ان لكل وجه من النقطة في مظاهرها حكم و لا يعلم احد الا الله و من يشاء انه عزيز حكيم و ها اذكر وجهها منها ليعلم اهل الافئدة من كل حرف حكمها و ان الله قد خلق لحرف الالف حكم الفردوس و اهلها ثم للهاء حكم الارادة و ظلها ثم للعين حكم القدر و ضدها ثم للطاء حكم القضاء و مثلها ثم للكاف حكم الاذن و اختها ثم للام حكم الكتاب و شبهها ثم للقف حكم الاجل و شكلها تلك السبعة و ما نزلت في مظاهرها كتاب كريم في لوح مبين صراط على حق نمسكه تلك احرف النورانية

ص ٢٣٢

اربعة وعشرا فيا ايها الناظر ان كنت تعرف ما اشرت فيها تقدر ان تخرج حكم علم النقطة واختها ذلك حكم ما القيت عليك في اثنين من احرف السبعة واما ما نلقى اليك من مراتب الفعل و الكواكب ان الشمس كوكب المشية والقمر نجم الارادة والخمسة نجم الخمسة لا تبديم لحكم الله في بعض من الشيء وكان الله ربك لقوى عزيز واما حكم ما اشرت في علم الايام الاحد للمشية والاثنين للإرادة والثلاثا للقدر والاربعاء للقضاء والخميس للامضاء والجمعة يوم الاجل والسبت للكتاب وذلك حكم الله فيها وما اجد لسنة الله في بعض من الحرف تحويلا ذلك حكم ما خلق الله في ستة ايام من الاذن واما حكم ما القيت اليك من حكم الهاء بعد حكم ثلث السدس من حرف الواو فاستقر على عرش الاشارة فان الحجاب رقيق رقيق والبحر عميق عميق والحكم انيق انيق ان اردت ان تأخذ ثمرة العلم خذ حكم الاحرف بالعربية مما تريد على عدد الحروف ثم احفظ يومك ونسبته الى مراتب الفعل والكواكب ثم اطرح من راس كل عشرة عدد الثلث من السدس و رد بعد كل عشرة سبعة حرف من الهاء و عدد من ثلث الجيم و احفظ الاعداد حين الطرح فاذا جمعت الاحرف خذ الآحاد وضاعف

ص ٢٣٣

بمثلها سبعة حرفا مما اشرت لك من قبل و اترك العشرات يخرج الحكم باذن ربك ما لا ترى عين و لا يخطر بقلب من قبل ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم واما حكم اخت النبوة فاعرف ان الامر قد نزلت من مقام كريم الى مقام الجسم بما قبلت من حكم ربك فاما الحكم في عالم الفؤاد تنزيه ربك من الاشباه والامثام فاذا حكمت المثل بالمثل فقد قضى الامر وكان الحكم محتوما وكل في كل عالم يحكم ما اقصى الكتاب امره وان في مقامك هذا العالم خذ شجرة السيناء من راس القتلى ثم اغسله على حد الصفاء ثم خذ مائها اربعة مرات فاذا اخذت ماء الخامس لا بد ان يكون صفراء رقيق ثم احفظه وخذ دهنا من دهن رابع كبريت بعد تركها من جزء الاول عن الماء الأول و مثل ذلك شبه الاول فاذا بلغ الحد الى السبعة يظهر اسم الله الحى يطرح على قدر ما شئت من فيض الله وما اجد لفيض الله تعظيلا قد تم الجواب هنا،

(توقيع ذيل در صفحه ٢٠٣ مندرج بود ولى چون ادامه توقيع فوق بود در اينجا قرار داديم)

ص ٢٠٣

واما السؤال من علم الحروف فخذ من راس كل عشرة حرف الاول واحسب على الاول عنصر النار حول اسم الله القابض و على الثانى عنصر الهواء حول اسم الله الحى و على الثالث عنصر الماء حول اسم الله الحق و على الرابع عنصر التراب حول اسم الله المميت ثم اضرب حروف العشرة من الاول فى الرابع و من الثالث فى الثانى ثم اطرح السبعة واحكم على السبعة بعد نظرتك فى المنازل التاسعة والعشرين فى علم النجوم طبق الحروف النار حكم النار و الهواء حكم الهواء و الماء حكم الماء و التراب حكم التراب ذلك نقطة العلم و مفتاحه ان تخرج على سبيل الخط المستقيم من ذلك الباب تجد ملك الأكبر و ذلك حد الطلسمى فى كتب النصارى الى الان ما جرى من الاقلام بمثله فاحفظه على حفظ الأكبر و ان لم تخرج منه الحكم فلا تحزن فلاتظن على الرد فان الله قد انزله من هذا القلم على طبق الكتاب و ما من رطب و لا يابس الا فى ذلك الكتاب مسطورا و اما السؤال عن الاكسير فاعرف ان الله ما خلق شيئا الا و قد جعل فيه حرف الاكسير على مقامه فاما الحقائق فاسفر معنا معى الى العرش حتى قد صبفت

ص ٢٠٤

فوقها بايدى لك حتى تشاهده النار هذا اسم الله الأكبر فاشتعله على كشف الحجب من الفواد ثم اجعل الفرع على حده ينبت و خذ من ثمرة شجرة التى خرجت من طور السيناء على حد القدر فى سرّ القدر و اوصلها الى محلها تجد دهن الاحمر الأكبر على هذا النار اقرب من لمح البصر هنالك انت آية الله و انت الى الله و كل فى كل العوالم بحسبه الى ان انتهت الامر الى عالم الجماد هنالك خفنا عن الاظهار للناظرين الى مشعر الاضداد و اعتمد فى ذلك الورقة سرّ السطرين فى السرّين لثلا يطلع به احد و كفى بالله و بالحجة على الحق شهيدا و انت لو تعرف فعلمنا فى صنع الاكسير هنالك تعرف بالحق حقيقة الامر ههنا و ذلك مشهود عند من استشهده الله خلق الارض و السماء و على خلق نفسه و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم سبحان الله عمّا يصفون و الحمد لله رب العالمين. انتهى (اين صفحه با نسخه ديگر مقابله شود)

رساله غنا (حرمت يا حليت موسيقى) ص ٢٣٣

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تقدّس بقدس قيوميته عن نعت الجوهريّات وما يشابهها والحمد لله الذي تفردّ بتفردّ ازليّته عن وصف الذاتيات وما يعادلها والحمد لله الذي تعظّم بعظم قدوسيته عن ذكر الكينونيّات وما يقارنها. تعالى شأنه من اقول أنّه هو هو اذ أنّه كما هو عليه في عزّ الهويّه و جلال الاحديّه بذاته مقطّع الموجودات عن ذكر عرفان الذات في طلعه ظهور حضرت الذات و مفرّق الممكنات عن ذكر مقامات الصّفات في غياهب مستسرّات فلك الاسماء و الصّفات. فمن قال أنّه هو هو يحدّد نفسه و يجاوز عن سرّ مبده و اقترن بذاته آثار نفسه و جعل لمن لا مثل له باذن الله في رتبه الخلق في كينونيّته مثاله و ان اقل انّ الذات هو بنفسه مقطّع الاشارات و لا يقع عليه حكم الاسماء و الصّفات يكذبني قولي بالذات بانّ الذي جعل الوصف له و الاسماء سمته و وجود الخلق تنزيهه ادعى ذكراً من ساحه قرب حضرته و جعل في نفسه مثالا لآيه صمدانيه و تجليا لظهور قدوسيته فسبحانه و تعالى جل و علا ذاتيته من ان يقدر احد ان يصعد اليه باعلى طير الافنده و الاوهام و يعظم انيته من ان يشير اليه احد في ملكوت الامر و ظهور التجردات بالطف ما يمكن في الاشارات و كلّ من ادعى توحيد ذاته ففي الحين جعل نفسه شريكاً في تلقاء مدين قدس وحدته و من ادعى عرفان كينونيّته فقد جهل من عرفان نفسه و تجاوز عن مقام حدّه اراد حكم الامتناع في عقله و غفل عن مقام سرّ الازليّه في ذاته لانّ الموجودات كما هي عليها بحقيقتها لا تدلّ الا على القطع و لا تحكي الا عن المنع و لا تنطق الا عن اليأس و لا تشير الا على العجز. فسبحان الله موجد ربّ السموات و الارض عن وصف الاشياء كلّها.



والحمد لله الذي شهد لنفسه بنفسه بأنه لا اله الا هو الحي القيوم في ازل الآزال وانه هو كائن بمثل ما كان بلا تغيير ولا انتقال. فمن قال انه هو هو فقد اتخذ له شبيهاً في نفسه وقرن نفسه بذاته لانه كما هو عليه في كنه الذاتيه وعلانيه الصمدانيه اجل من ان يعرف بخلقه او ان يوصف بعباده او يدل عليه شيء دون ذاته او يرفع الى هواء مجد رحمانيه اعلى وهم احد من عباده لانه لم يزل كان ولم يك معه غيره ولا يزال انه هو كائن ولم يك معه سواه اذ ذاتيته كما هو عليها لهي الذاتيه الساذجيه القديمه التي هي بكيونيتها مقطعه الجوهريات عن الاشارات و ممتعه الماديات عن الدلالات وان انيته كما هو عليها لهي الانيه البحته الازليه التي هي بكيونيتها مفرقه الكيونييات عن ذكر المقامات ومنقطعه الذاتيات عن ذكر العلامات وان كل ما وقع عليه اسم شيء من الاسماء والصفات فلا يقع الا على المقامات الامر وظهورات الخلق وان الذات الازل البحت لم يعادله في مراتب الغيب والشهود وصف من خلقه. وكل ما وصفه الواصفون ويذكره الذاكرون فهو من حدود الشئيه والهندسه الخلقيه فتعالى نفس ذات الواجب عن ذكره عن كل ما ذكر في ملكه ووجد باختراعه. فكل يدلون على انفسهم ويسئلون عن مقام ذاتيتهم ولا تحكى المثل في ذاتيات الممكنات الا على المنع ولا تدل الهندسه في كيونييات المجردات الا على القطع. فمن وحده فقد قرنه ومن قرنه فقد ابطل ازله ومن توجه اليه ما وصف به نفسه وحذر الناس عن حكمه فقد وحده بما يمكن في حق الامكان وان دون ذلك لا يمكن في مقام الخلق ولذا تقبل الله من العباد مقامات توحيدهم بفضله وانه هو العزيز المنان.

والحمد لله الذي ابدع المشيه قبل خلق كل شيء بعليه نفسه لا من شيء ثم اخترع بها الاراده والقدر والقضاء والاذن والاجل والكتاب ليعرفن كل ذرات الكثرات بما كتب الله لهم في مقامات الخلق وظهورات الامر حتى لا يرى شيئاً حياً قيوماً قائماً بذاته الا ما تجلى الله له به في كيونيته ذاتيه التي هي آيه لعرفان الذات وسبيل لتجلي الصفات وهي آيه لعرفان مقام محمد بأنه المتعالى عن المثل والمنزه عن الشبه والمتعالى عن التحديد والمتقدس عن التفريد. جلّ وعلا نفس محمد صلى الله عليه وآله من ان يقدر احد ان يعرفه او يشير اليه او يقول لم وبم اذ ذاتيته لهي الذاتيه

القيوميّة التي هي بانيتها مقطّعه الجوهريّات عن مقام العرفان و ممتنعه الماديّات عن صور البيان و انّ كلّ ما يظهر في الاكوان و يبرز في الامكان عكوسات تنزلات ذلك النور المشرق المتعالى عن ذكر النور و المتقدّس عن نور الظهور فمن قال انه هو الذّكر الاوّل في الامكان فقد توجه الى مقام نفسه و عرف حدّ مبدئه و غاب عن الظهور في تلقاء البطون و من قال انه هو نور الاوّل و المشيّه الاولى فقد قرن مقام عرفانه و تجاوز عن حدّ مبدئه باثباته و فقد مقام الحقّ الظاهر له به في رتبه امكانه. فتعالى الله الحيّ القيوم الدائم الفرد الصّمد الّذى لم يزل كان بلا ذكر شىء سواه و لا يزال انه هو كائن بلا ذكر شىء معه فقد جعل حبيبه محمّداً صلّى الله عليه و آله مقام نفسه في ذلك المقام ليوحّد الكلّ جناب حضرته بما وحد ذاته و عرف نفسه نفسه و تستحقّ كينونيته كينونيته بانه المعنى الّذى كنهه تفريق عن الكلّ و وصفه تقطيع الموجودات عن محضر القرب فسبحان الله عمّا يصفون.

و الحمد لله الّذى شهد لذاته بذاته في مقام الابداع لمّا علم بانّ الحسين عليه السّلام يشهد لنفسه بنفسه و يرضى بما قدر الله له في علمه و يسلمّ بكله لله ممّا قضى له في كتابه و يعمل بما كتب الله له في علمه من ظهورات امره و انّ ذلك ذكر من الله في شأنه ليوحّده به الاولياء الى مقام القرب و الجلال و يوحدون الله بما تجلّى لهم بهم بظهوراته ممّا يدع في حقائق الممكنات و يستريحون بمقام تذكّر مصائبه على بساط القرب و الجمال و يزورون الله بزيارته على التراب فانه لهو زياره الرحمن فوق العرش من دون تشبيهه و لا مثال. فسبحان الله موجد الّذى جعله على مقام نفسه في الاداء و القضاء و اختاره لسره في عوالم الانشاء و اجتباه لظهور ولايته في ملكوت الامر و الخلق للثناء و اصطنعه لظهور كبريائيته في مراتب الصّفات و الاسماء لئلا ينسى احدٌ حكم ظهوره في حقائق الانفس و الآفاق و يراه كلّ شىء بنور بارئه في كلّ آن و يبكى كلّ العيون عليه بما نزل عليه من مصائب الدهر الّتى اذا نزلت على العرش اهتزت و اذا رفعت الى السّماء انفطرت و اذا استقرت على الارض انشقت و اذا قرئت على الافئده حرّت لجلال وجهه و اذا ذكرت النفوس بها تغيّرت لما لا تقدر ان تتحمّل حرفاً من سرّها. فسبحان الله موجده لم يحتمل احدٌ بمثل ما احتمل الحسين عليه

السّلام فی سبيله و لقد قتل بقتله جوهريّات الآيات فی ملکوت الاسماء و الصّفات و لذا حدّدت الاشياء فی جميع مقامات الانشاء حيث لا يمكن ان يذكر شيء الاّ بذكر هندسه الحدّيه و لو لم يقبل فی الدّرّ الاوّل شهاده نفسه فی سبيل الله لم يخطر بقلب آدم الاوّل قرب شجره الازليّه و لم يعص ربّه ابدأ و لم يوجد شيء في السّموات و الارض لانّ بشهادته في سبيل الله وجدت حقائق الافئده للتوحيد و هاج ارياح المحبّه في اوراق اغصان شجره التّفريد بالحان ما خطر بقلب احدٍ من العباد و لا يجرى به الحكم في قلم المداد و لا يعلم كيف ذلك الاّ من اخذ الله عنه الميثاق في عوالم الغيب و الشّهاده و رزقنى الله و كلّ من شاء ذكر مصائب الحسين عليه السّلام في كلّ حين بما دامت السّموات و الارضين فان ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم.

و بعد ذکر می نما يد عبد مفتقر الي الله و معتصم بحبل آل الله که در سبيل سفر به سوي مليک فضل و عدل ادام الله ظله العالی علي کل من سكن في ظلال مکفهرات رحمة که در ارض اصفهان توقف نموده جناب مستطاب قدسي القاب ذا کر ذکر نقطه وجود و مذكر ظهورات آيه محمود سلطان الذاکرين ادام الله ذکره في سبيله و يبلغه الي مقام قرب نفسه في حظيرة القدس بمنه سؤال از حکم غنائی که در احاديث شمس عظمة و جلال مذکور است فرموده و از اين جهت در مقام اجابت جناب ایشان بر آمده و به حول الله و قوته آنچه به مشيت الهي جل ذکره از قلم جاری گردد اظهار می شود و قبل از ذکر حقيقت اشاراتي ذکر می شود که علت کشف سبحات از حقيقت بيان مسئله گردد و آن اين است که خداوند عالم هيچ شيء را خلق نفرموده الا به مشيت و ظهورات رتبه فعل خود که شئونات ظهور مشيت است چنانچه حضرت صادق فرمود لا يكون شيء في الارض و لا في السماء الا بهذه الخصال السبع بمشيه و ارادة و قضا و قدر و اذن و کتاب و اجل فمن زعم انه يقدر علي نقص واحدة فقد كفر و شكى نیست که حين وجود خداوند عالم مجبور نفرموده شيء را در جهت قبول بل ابداع فرموده ذکر اول که مقام صادر مطلق باشد لا من شيء بنفسه لنفسه و علت قبول و اختيار را نفس او قرار داده و غير از جهت اختيار که جهة تجلي امر الله است در رتبه خلق اول جهتي حکم نفرموده اگر چه در حقيقت ذکر اين مسئله فيما بين حکما احکام مختلفه است چنانچه

در رساله تفسیر هاء و رسایل دیگر استدلال ابطال قول بعضی از ایشان شده و چون این مقام مقام بیان این مسئله نیست الا به جهت ذکر مقدمه ما یراد ذکر از ادله آن نمی شود و بعد از اثبات مراتب فعل شبهه نیست که دون الله موجود نمی شود الا به دو جهت جهت وجودی که دال بر ظهور متجلی است و جهة ماهیتی که دال بر جهات عبودیت و قبول این تجلی است و این دو جهت که ثابت شد ربط قدر که مقام ربط بین جهتین است ظاهر می گردد و بعد از ظهور ثلثه حکم اربعه ثابت می گردد زیرا که تنزل ثلاثه ممتنع است الا بظهور اربعه و این جهت علیت مراتب سبعة فعل که این عدد اتم و اکمل اعداد است و فوق آن در بساطت مقام و عظم رتبه ممکن نیست و از این جهت ظهور هیاکل مقدسه اهل عصمت سلام الله علیهم که در مقام غیب این سبعة و شهادت آن ظاهرند و بعد از آن که در هر شیء این دو جهت ثابت شد شکی نیست که آن چه اسم شیئیت بر آن وارد می شود از سه مرتبه وجود در مقام بیان خارج نیست یا آیه ظهور ذات بحت اقدس حضرت سبحانی جل ذکره العالی که بکینونیتة خلواز ما سواي خود هست و یا آیه ظهور فعل او است که مقامات ظهور غیب و شهادت مراتب سبعة است که ظهور قصابات اربعه عشر می باشد در مقامات امکان و یا مقام اثر فعل است که وجود ماسوی الفعل باشد و این دو رتبه در حقیقت در رتبه خلق واقع اند چنانچه حضرت امام می فرمایند حق و خلق لا ثالث بینهما و لا ثالث غیرها و این رتبه مشارالیه در مقام ظهور به علیت مراتب سبعة فعل هفت مقام ذکر شده چنانچه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در مقام معرفت امر به جابر فرموده حیث قال عز ذکره فی حدیث طویل ثم تلا قوله تعالی فالیوم ننسیهم كما نسوا لقاء یومهم هذا وکانوا بآیاتنا یجحدون و هی و الله آیاتنا و هذه احدها و هی و الله ولایتنا یا جابر الی ان قال یا جابرا و تدری ما المعرفة، المعرفة اثبات التوحید اولاً ثم معرفة المعانی ثانیاً ثم معرفة الابواب ثالثاً ثم معرفة الامام رابعاً ثم معرفة الارکان خامساً ثم معرفة النقباء سادساً ثم معرفة النقباء سابعا و هو قوله عزوجل قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفذ كلمات ربي و لو جئنا بمثله مددا و تلا ایضا و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمدده من بعد سبعة ابهر ما نفذت کلمات الله ان الله عزیز حکیم الحدیث و بعد از آن که مشاهده این آثار را فرموده

ظاهر می‌شود که شیء در مقام سلوک از سه مرتبه خارج نیست چنانچه حضرت صادق در تفسیر آیه شریفه و منهم ظالم لنفسه و منهم متقصد و منهم سابق بالخیرات می‌فرماید ظالم کسی است که حول نفس خود حرکت کند و مقتصد کسی است که حول عقل خود حرکت کند و سابق بالخیرات کسی است که حول رتبه خود محال فعل حرکت کند و این رتبه به حقیقت اولیه مختص محال فعل است لا سواه و بعد از علم به این سه مقام ظاهر می‌گردد که اعمال انسان خارج از دورتبه نیست یا حول اول تعیین وجود خود که رتبه عقل است حرکت می‌کند یا حول ماهیت خود اگر جهت اولی است محمود است و این جهت از سه رتبه خارج نیست یا احکام فرضیه است یا مسنونه یا مباحه و هرگاه حول ماهیت حرکت کند ذنب محض و شرک است و این رتبه هم از دو مرتبه خارج نیست یا حرام است یا مکروه و انسان در حقیقت کسی است که در هر هیچ مقام از ظهورات خود حرکت نکند الا حول عقل که محل تجلی فواد است و شیطان در حقیقت کسی است که حرکت آن حول ماهیت خود باشد و آنچه از عبد ظاهر می‌شود از کل شئون خالی از این دو جهت نیست اگر از جهة رتبه ربوبیت ملقاة در هویت او است طاعت و رضای پروردگار جل ذکره است و اگر از جهت رتبه ماهیت او است معصیت و سخط حضرت اقدس جل ذکره است و به این حکم ممتاز می‌شود اعمال علیین و سجین اگر چه در صورت ظاهر کل اعمال متشاکل و متشابه است ولیکن عند الله مناط قبول ورد همان است که ذکر شد و از آنجائی که موجودات در سفر نزول از مبدء ظهورات جهت ربوبیت ناشی شده‌اند حاملین ولایت کلیه حضرت رب العزة به تذکر ایشان احکام کل شیء را بیان فرموده‌اند تا آنکه متلجلج شوند بتلجلج جهات مبدء کل جوهریات از ممکنات و متلثلا شوند از قرب مقامات ظهور مبدء کل انیات از موجودات و این جهت ربوبیت در عبد اظهر از کل مقامات و اقرب از کل ظهورات است چنانچه حضرت صادق علیه السلام در مصباح اشاره فرموده‌اند حیث قال عز ذکره العبودية جوهرة کنهها الربوبية فما خفي في الربوبية اصيب في العبودية و ما فقد في العبودية وجد في الربوبية قال الله تعالی سنريهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق اي موجود في غيبتك و حضرتک و هیچ عبدي در مقام عبودیت کامل نمی‌گردد الا به ظهور این جهت چنانچه

در حدیث قدسی اشاره به این مقام شده مازال العبد یتقرب الی بالنوافل حق احبه فاذا احبته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و يده الذي يبسط بها ان دعائي اجبته و ان سئلني اعطيته و ان سكت عني ابتدئته و انسان بعد از وصول به این مقام از برای او مقامات مالا نهاية مقدر است چنانچه حضرت امیر المومنین در مناجات یوم شعبان فرموده اند الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انرا بصار قلوبنا بیضاء نظرها الیک حتی تحرق ابصار القلوب حجب النور فتعمل الی معدن العظمة فتصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک الهی واجعلنی ممن نادیته فاجابک و لاحظته فصعق لجلالک و ناجيته سرا فعلم لک جهرا و حضرت صادق علیه السلام در مقام بیان کل ظهورات جهت ربوبیت فرموده اند در کلام خود حیث اشار علیه السلام بقوله و اذا تحققت العلم فی الصدر خاف و اذا صح الخوف هرب و اذا هرب نجی و اذا اشرق نور الیقین فی القلب شاهد الفضل و اذا تمكن فی روية الفضل رجا و اذا وجد حلاوة الرجا طلب و اذا اوفق للطلب وجد و اذا تجلی ضیاء المعرفة فی الفواد هاج ریح المحبة و اذا هاج ریح المحبه استانس فی المحبوب و اثر المحبوب علی ما سواه و باشر او امره و اجتنب نواهیة و اختارهما علی کل شیء غیرهما فاذا استقام بساط الانس بالمحبوب مع اداء او امره و اجتناب نواهیة وصل الی روح المناجات و القرب و مثال هذه الاصول الثلثة كالحریم و المسجد و الكعبة فمن دخل الحریم امن من الخلق و من دخل المسجد امنت جوارحه ان يستعلمها فی المعصية و من دخل الكعبة امن قلبه ان يشتغل بغير ذکر الله الحدیث و بعد از آنکه عبد به مقام روح مناجات که اعظم مقام و اسنی درجات است فایز گردید سزوار است که حکم حدیث حضرت امیر المومنین علیه السلام بر او خوانده شود حیث قال عز ذکره فی جواب الیهودی و ما تعنی بالفلسفه الیس من اعتدل طباعه صفي مزاجه و من صفا مزاجه قوي اثر النفس فيه و من قوي اثر النفس فيه سما الی ما یرتقیه و من سما الی ما یرتقیه فقد تخلق بالاخلاق النفسانية فقد صار موجودا بما هو انسان دون ان یکون موجودا بما هو حیوان فقد دخل فی الباب الملكي الصوري و لیس عن هذه الغایة و هر عبدي که به این مقام که غایة فیض امکان است و اصل گردد تکلم نمی نماید در مقام ظهور ربوبية ملقاه در هویت او الا به نهج کلمات حق جل ذکره و نه در مقام

عبودیت الا بلسان مناجات اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم بشانی که احدی فرق نتواند گذارد در مقام صور متشاکله چنانچه ظاهر شده از نفسی که مؤید شده که در مقام میزان در عرض شش ساعت هزار بیت مناجات از قلم او جاری می‌گردد در مقام ظهور کلمات حجیه بلا تفکر و سکون قلم انشا می‌نماید به شانی که احدی سبقت نگرفته است از او به این شرف در رتبه رعیت و نه این است که به قلب ناظر خطوط نماید که این مناجات مثل مناجات اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم و این کلمات حجیه مثل آیات کتاب الله است زیرا که وجود صاحب این کلمات در رتبه یک حرف از کتاب الله و احادیث آل الله معدوم است بل مثال آن مثل صورتی است که در مرآت معتدل حکایت نماید از متجلی در مرآت و از این جهت است که احدی از اولی الالباب در مقام قطع نظر از حد مراتب تمیز نمی‌تواند داد این صحف و مناجاتی که جاری از قلم شده با مناجاتی که از شمس عظمی و جلال صلوات الله علیهم در میان خلق است و بعد از ذکر این اشارات که در مقام ذکر مطلب لازم بود شکی نیست که احکام کل شیء را خداوند در قرآن بیان فرموده چنانچه در مقام غنائی که از جهت ماهیت ملقاه در نفس عبد است نازل فرموده و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغير علم و یتخذها هزوا و اولئک لهم عذاب مهین و احادیثی که در این باب از شمس عظمی و جلال سلام علیهم صادر شده است روی عن ابی بصیر قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن کسب المغنیات فقال التي یدخل علیها الرجال حرام و التي تدعی الی الاعراس لیس به باس و هو قول الله عزوجل و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله و عن ابی عبدالله علیه السلام حین سئل رجل عن بیع الجواد المغانی فقال شراؤهن و بیعهن حرام و تعلیمهن کفر و استماعهن نفاق و عن ابی بصیر قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن قول الله تعالی فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور قال هو الغناء و عن مهران بن محمد عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول الغنا مما قال الله تعالی و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله و عن سعده بن زیاد فقال کنت عند ابی عبدالله علیه السلام فقال له رجل بابی انت و امی انی انا ادخل کنیفاً و لی جیران و عندهم جواز یتغنین و یضربن بالعود فریما اطلت الجلوس استماعاً منی

لهن فقال عليه السلام لا تفعل فقال الرجل والله ما اتيتهن وانما هو سماع اسمعه باذني فقال (ع) بالله انت ا ما سمعت الله يقول ان السمع والبصر والفؤاد كل اؤلئك كان عنه مسئولا فقال بلي والله لكانني لم اسمع بهذه الآية من كتاب الله من عربى ولا من عجمي لا جرم اني لا اعود انشاء الله و اني استغفر الله فقال له قم و فاغتسل وصل ما بذلك فانك كنت مقيما علي امر عظيم ما كان اسوء حالك لو مت علي ذلك احمد الله و اسئله التوبه من كل ما يكره فانه لا يكره الا كل قبيح و القبيح وعد لاهله فان لكل اهلا و عن عبد الاعلي قال سئلت ابا عبدالله (ع) عن الغناء و قلت انهم يزعمون ان رسول الله (ص) ما له رخص في ان يقول جئناكم جئناكم حيونا حيونا بحكم فقال كذبوا ان الله عزوجل يقول ما خلقنا السموات و الارض و ما بينهما لاعيين لو اردنا ان نتخذ لهما لاتخذنا من لدنا ان كنا فاعلين بل نقذف بالحق علي الباطل فيدمعه فاذا ذاهق و لكم الويل مما تصفون ثم قال ويل لفلان مما يصف رجل لم يحضر المسجد المجلسي و عن التمام قال قال ابو عبدالله بيت الغنا لا يؤمن فيه الفجيعة و لا يجاب فيه الدعوة و لا يدخله الملك و عنه عليه السلام انه سئل عن الغناء فقال لا تدخلوا بيوتا الله معرض من اهلها و عنه عليه السلام شر الاصوات الغناء و عنه عليه السلام الغناء يورث النفاق و يعقب الفقر و عن الحسن بن هرون قال سمعت ابا عبدالله يقول الغناء مجلس لا ينظر الله الي اهله و هو مما قال الله عزوجل و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله و عن ياسر عن ابي الحسن عليه السلام قال من نزه نفسه عن الغناء فان في الجنة شجرة يامر الله الرياح ان يحركها فيسمع لها صوتا لم يسمع بمثله و من لم ينزه عنه لم يسمعه و همچنين اهل بيت عصمت سلام الله عليهم در مقام بيان صوتى كه از جهة ربوبيت ملقاه در هويت عبد است به آن اشاره فرموده اند و احاديثى كه دلالت بر اين حكم نمايد اين است كه حال ذكر مى شود روى علي بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن سعيد عن واصل بن سليمان قال سئلت ابا عبدالله من قول الله عزوجل ورتل القرآن ترتيلا قال قال امير المؤمنين بينه تبياننا و لا تهده هذا الشعر و لا تنثره نثر الرمل و لكن افزعوا به قلوبكم القاسيه و لا يكن هم احدكم آخر السوره و ايضا عن ابي عبدالله عليه السلام قال ان القرآن نزل بالحزن فاقروه بالحزن و عنه عليه السلام قال قال رسول الله اقروا القرآن بالحن العرب و اصواتها



وایاکم ولحون اهل الفسق و اهل الکبایر فانه سیجئی من بعدی اقوام یرجعون القرآن ترجیع الغناء و النوح و الرهبانية و لایجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبه و قلوب من یعجبه شانهم و روي عن ابي الحسن علیه السلام قال ذکر الصوت عنده فقال ان علي بن الحسين كان یقرء فریما قره فصعق من حسن صوته و ان الامام لو اظهر من ذلك شیئا لما احتمله الناس من حسنه قلت و لم یکن رسول الله یصلی بالناس و یرفع صوته بالقرآن فقال ان رسول الله كان یحمل الناس من خلقه ما یطیقون و عن ابي عبدالله علیه السلام قال ان الله عزوجل اوحی الی موسی بن عمران اذا وقفت بین یدی فقف موقف الذلیل الفقیر و اذا قرئت التورة و اسمعها بصوت حزین و عنه قال قال الرسول (ص) لم تعط امتی اقل من ثلث الجمال و الصوت الحسن و الحفظ و عنه قال قال النبی ان من اجمل الجمال للمرء الشعر الحسن و نغمه الصوت الحسن و عنه النبی ان لكل شیء حلیة و حلیة القرآن الصوت الحسن و عنه قال ما بعث الله عزوجل نبیا الا حسن الصوت و عنه (ع) قال کان علی بن الحسين علیهما السلام احسن الصوت صوتا بالقرآن و کان السقاؤن یمرون فیقفون ببابه و یستمعون قرائته و عن ابي بصیر قال قلت لابی جعفر اذا قرئت القران فرفعت به صوتی اجاءنی الشیطان قال انما ترانی بهذا هلک الناس قال یا ابا محمد اقرء قرائة ما بین القرائتین تسمع اهلک و رجع بالقرآن صوتک فان الله عز و جل یحب الصوت الحسن یرجع فیہ ترجیعا و فی الفقیه سئل رجل عن علی بن الحسين علیه السلام عن شراء جاریة لها صوت فقال ما علیک لو اشتريتها فذکرته الجنة یعنی بقرائه القرآن و الزهد و الفضایل التي لیست بغناء فاما الغناء الخطور و عن علی بن جعفر عن اخیه علیه السلام قال سألته عن الغناء هل یصلح فی الفطر و الاضحی و الفرج قال لا بأس ما لم یعصی به و شبهه نیست که این نوع صوت محمود و محبوب نزد شارع مقدس است بل حق است بر عبد که در جمیع مقامات قرائت کتاب الله و مناجات و کلمات داله بر مصائب اهل بیت سلام الله علیهم مراعات این لحن صوت حسن را نموده ولی به شانی که از حد اعتدال فطری خارج نشود چنانچه خداوند عالم در حکم صلوة اشاره فرموده و لاتجهر بصلوتک و لاتخاف بها و اتبع بین ذلك سبیلا و شکی نیست که ذکر محض طلعت حضرت محمود و مرات جمال آیه معبود جناب ابا عبدالله الحسین (ع) نفس صلوة است بل حقیقت

صلوة نیست الا ذکر عبد خداوند را بظهورات متجله از آثار فعل ایشان در ملکوت امر و خلق و مناط میزان صوتی است که محبوب است عندالله و عند اولیائه و مذکر اریاح صبح ازل است صوتی که در مقام اعتدال بین ذلک واقع باشد که به مجرد استماع آن محو کند از حول فواد عبد کل ذکر ما سوی الله و داخل گرداند عبد را بر بساط ساحت قدس قرب و انس به مقام ظهورات و تجلیات حضرت معبود جل ذکره و این نوع از صوت محمود است و صوت حسن است که شمس عظمت و جلال قرائت کتاب الله را می فرموده اند و هر ذاکر ذکر حقی هم که در مقام اعتدال صوت لحن را رفعت دهد محمود و محبوب است نزد اولی الالباب خصوص در مقام ذکر مصائب حضرت سید الشهداء که بنفسه ذکر آن کلمه توحید و حقیقت تقدیس در رتبه کینونیات متعده مبدل ماهیات است به جوهریات و هر نفسی که اعراض از صوت ذکر ذاکر آن شجره کبری و نباء عظمی نماید فی الحین مشرک است و در ظل آیه مبارکه و اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون مشحور و بنار بعد معذب است زیرا که بعینه حقیقت ذکر آن حضرت نفس حقیقت ذکر رسول الله و حقیقت ذکر آن حضرت نفس حقیقت ذکر الله است که مقام ذکر اول در امکان باشد زیرا که از برای ذات بحت ازل جل ذکره هر ذکری ممنوع است و آن اجل و اعظم است از این که مذکور شود به ذکر خلق خود بل خلق مذکورند به ذکر ابداع او چنانچه حضرت امیر المؤمنین در خطبه یتیمیه اشاره به سد سبیل ذکر او می فرماید حیث قال عز ذکره ان قلت مم هو فقد باين الاشياء كلها فهو هو و ان قلت هو هو فالهاء والواو من كلامه صفة استدلال عليه لا صفة تكشف له و ان قلت له حد فالحد لغیره و ان قلت الهواء نسبة فالهواء من صنعه يرجع من الوصف الي الوصف و عمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراك و الادراك عن الاستنباط و دام الملك في الملك و انتهى المخلوق الي مثله و الجاه الطلب الي شكله و هجم له الفحص الي العجز و البيان علي الفقد و الجهد علي الياس و البلاغ علي القطع و السبيل مسدود و الطلب مردود دليله آیاته و وجوده اثباته و بعد از آنکه ذکر در امکان منسوب الي الله نیست الا ذکر مظاهر قدرت او ذاکر به حقی هم متصور نیست الا ذاکر ذکر ایشان که در محال فعل و ظهورات ربوبیت اثبات تجلیات مقامات ایشان نماید اگر چه ذکر ما سواي محمد

و اوصیائه و فاطمه (ص) نزد ایشان معدوم صرف است بل اگر مذکور شوند بر اقل از ذکر نمله است توحید ذات اقدس را ولی از سبیل فضل خداوند قبول فرموده ذکر عباد را در مقام ذکر مصایب ایشان زیرا که در مقام ظهورات ربوبیت ایشان که از کنه عبودیات ایشان است فوق درک افئده و اوهام است و علی هذا سزاوار نیست احدی را که ذکر حرمت و منع ارتفاع صوت در بعضی مقامات نماید زیرا که اصل حرمت صوت آنچه از احادیث ظاهر می شود به علت شئون باطله آن است که اهل فجور و غی استعمال می کنند و الا هرگاه علت معاصی نگردد و از جهة شجره انیت خارج نگردد منعی در شریعت وارد نشده چنانچه حدیث اذن یوم فطرو اضحی و ایام فرج ناطق بر این است هر گاه عصیانی بواسطه آن نشود و تخصیص احادیث مطلقه را که در مقام حرمت از اهل بیت عصمت لایح نشده و اصل میزان صحت و حرمت در غنا تمیز لحن فجور از اهل ظهور است همین قدر که اولی الالباب از اهل انصاف در عرف گویند این صوت لحن فجور نیست صحت ثابت است اگر چه آخوند ملا محسن فیض عفی الله عما احاط علمه فیه میزان حرمت غنا را معاصی قرار داده و بنفسه نفس غنا را حرمتی از برای او قائل نشده و متمسک بظواهر احادیثی شده که ذکر شد ولی حق واقع در بیان مسئله همان است که ذکر شده هرگاه انسان از جهت ربوبیت مودعه او رفع صوت دهد محمود است عند الله و نزد رجال اعراف و هرگاه از جهت ماهیت نفس خود رفع صوت نماید غنا و حرام است چنانچه کل آیات و احادیثی که ذکر شد دال بر این حکم است و آنچه بعضی از علما ذکر کرده اند در مقام حکم غنا به اسم احتیاط در دین منع از ذکر ذاکر ذکر اهل بیت عظمت و جلال می نمایند بعید از حکم واقع و مختلط از جهات انیات است بل در صوت دو حکم ظاهر است اول حرام که نهی آن در کتاب نازل است. حیث قال عز ذکره و ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و اشاره به اهل آن فرموده فی مقام آخران هم کالانعام بل هم اضل سبیلا و این صوت لحن اهل نار و شئون مقامات فجار است که از جهت ماهیت ناطق است اهل آن اگر چه قرائت کتاب الله و ذکر خداوند و اولیاء او را نمایند ولی متفرسین از اهل تجرید و حقیقت مشاهده می نمایند که صوت اهل جهنم است مثل الحان اهل حجاز که مخالف با حقیقت دین اسلامند اگر چه به صوت

فصیح و لحن عجیب قرائت می نمایند ولی حکم جهت ماهیت بر آنها جارست و ثانی واجب و آن صوتی است که بر آن لحن کتاب الله نازل شده و اهل محبت و تجرید قرائت آیات و مناجات می نمایند و ذکر مصائب شمس عظمت و جلال را در مقام ارتفاع صوت باحسن لحن با منتهای خضوع و خشوع می نمایند و از این جهت چون ظهور آن از جهة آیه توحید است محبوب عند الله و عند اصفیاءه و این صوتی است که در کلمات شمس عظمت و جلال امر به آن شده و مذکر مراتب جنان است و اریاح متحرکه که از وراء صبح ازل است که بر هیاکل توحید نسیم او می وزد و عبد را جذب می نماید به مقاماتی که خداوند عالم از برای عبد مقدر فرموده به شرطی که آن را در مقام صعق بر نیورد كما روی عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت ان قوما اذا ذكروا شیئا من القرآن او حد ثوابه فصعق احدهم حتي يري ان احدهم لو قطعت يده او رجلاه لم يشعر بذلك فقال سبحان الله ذلك من الشيطان ما بهذا نعتوا انما هو اللين والرقه والدمعه والوجل وغيره من این دو صورت هم صور دیگر از مکروه و سنت در مقامات اکثر خلق ظاهر و میسر است ولیکن حکم راجع به همان نقطه مشاره است که در غیاب این اشارات حکم آن ذکر شد که سنت در ظل جهت ربوبیت و مکروه در ظل جهت ماهیت است و در غیر ذکر مصیبت و مقامات وارده در شریعت ارتفاع صوت ممنوع است بل علامت مؤمن آن است که در هر حال باخضع صوت و اخضع حال تنطق فرماید چنانچه در علامات مؤمن موحد امام علیه السلام می فرماید عن مهزم الاسدي قال قال ابو عبد الله عليه السلام يا مهزم شيعتنا من لا يعدد صوته سمعه ولا شحناوه بدنه ولا يمتدح بنا معلنا ولا يجالس لنا عابئا ولا يخاصم لنا قاليا ان لقي مؤمنا اكرمه وان لقي جاهلا هجره قلت جعلت فداك فكيف اصنع بهؤلاء والمتشيعه قال فيهم التمييز وفيهم التبديل وفيهم التمهيص تاتي عليهم سنون تفنيهم وطاعون يقتلهم واختلاف يبدهم شيعتنا من لا يهرير الكلب ولا يطمع طمع الغراب ولا يسال عدونا وان مات جوعا قلت جعلت فداك فاين اطلب هؤلاء قال في اطراف الارض اولئك الخفيض عيشهم المنتقله ديارهم ان شهدوا لم يعرفوا وان غابوا لم يفتقدوا ومن الموت لا يجزعون وفي القبور يتزاورون وان لجا اليهم ذو جاجة منهم رحموه لن تختلف قلوبهم وان اختلف بهم الدار

ثم قال قال رسول الله انا مدنية و علي الباب وكذب من زعم انه يدخل المدنيه لا من قبل الباب و كذب من زعم انه يحبني و يبغض عليا و ذكر شئون مطلب چون به نهايت نمى رسد اکتفا به ذکر اين مختصر جواب نمود اميدوار به فضل حضرت وهاب چنان است که كما هو المراد در مرات قلب جناب مستطاب منطبع گردد تا لمحہ بعد از ذکر مصائب مظاهر توحيد و آيات تقديس منشي اين کلمات را عند الله و اوليائه ذکرى فرمايند تا آنکه ثواب ذکر ايشان بالف ضعف چنانچه نص حديث کاظم عليه السلام در لوح حفيظ از برای ايشان ثبت گردد و همين تجاره لن تبور علت گردد که در هيچ شان از خواطر جناب ايشان در مقام ذکر مصائب اهل بيت عصمت سلام الله عليه محو نگردد و کفي بفخره ذکره ذکر الله اکبر الذي قال في حق عارفه بالمعني من بكي علي فانا جزاؤه فو الذي نفسي بيده لم يعدل جزاء ذلك الحكم شيء في السموات و الارض و ان ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء و الله ذوالفضل العظيم و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

## توقيع ميرزا سعيد اردستاني (سه سوال)

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ٢٥٩

الحمد لله الذي ابدع في كينونيات الخلق آيات ظهور قدرته ليعرفه كل الموجودات بما تجلي لهم بهم بآيات صمدانيته و ليوحده بما شهد لذاته بذاته في ازل الآزال بانه لا اله الا هو الفرد الاحد الذي لم ياخذه وصف من شيء ولا نعت عن شيء ولا يذكر معه شيء ولا يقدر احد ان يصعد اليه في شان ولا يذكر في رتبة شيء سبحانه وتعالى لم يزل كان بلا تغيير ولا يزال انه هو كائن بمثل ما كان وليس له شبه من الذات ولا مثل في الصفات سبحانه وتعالى قد اخترع المشية لوجود الجوهريات و الاراده لتعين الماديات و القدر لهندسة الكينونيات و القضاء لظهور الامضاء في الذاتيات و الاذن و الاجل و الكتاب لتمامية القابليات في رتبة الانيات ليعرف كل بذكر تلك المراتب حق مظاهر تقدسيه و آيات تفريده في ملكوت الاسماء و الصفات و ما قدر الله في علم الغايات و النهايات الي ما لانهاية لها بها في رتبة الذوات الي ان اتصل الي رتبة التراب و الحمد لله الذي ابدع جوهريات كينونيات الموجودات لظهور آثار قدرته في الاختراع ليشاهدن كل الذوات في المقامات التي قدر الله لها نور طلعت و ظهور مشيته و آيات قيوميته بانه لا اله الا هو العزيز المتعال.

و بعد لما سئل جناب السيد التقي و السند المتعمد النقي ادام الله فضله في حقه و بلغه الي غاية ما يتمناه من امر آخرته و دنياه من ثلاثة مسائل مشكلة التي ذهلت العقول عن دركها و ذلت اقدام بعض الحكماء في بيانها فاستعنت من الله باتباع امره لانه ما اراد الا العلم بحقيقة البيان بما جعل الله في الكيان بالبروز الي العيان و انا ذا اقول لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم فلا يخفي عليك ان جوهريات معاني العلم لم تدرك بكلمات اهل الجدل لان الحقيقة في عرفان تلك المسائل هو كشف السبحات عن ساحه قدس الجلال من غير اشارة الانفصال و لا الاتصال كما امر علي لكميل

بن زياد النخعي حين سئل عنه عن الحقيقة قال كشف سبحات الجلال من غير اشاره قال زدني بيانا فقال محو الموهوم وصحو المعلوم ثم قال زدني بيانا قال هتك الستر لغلبة السر ثم قال زدني بيانا قال جذب الاحدية لصفة التوحيد ثم قال زدني بيانا فقال نور اشرق من صبح الازل فيلوح علي هياكل التوحيد آثاره ولقد شرحت اشارات ذلك الحديث في مقامه وان الان ليس المقام البيان ولقد ذكرته بعرفان حقيقه البيان بان بعض المسائل لم يقدر العبد ان يحيط بعلمه الا بعد كشف الاستار والحجب وحمل النفس علي الرياضات الوارده في الصحف لان النفس في مقام العرضيات والشبهيات لن تدرك الا شيئا محدودا فاذا ترقى عن مقام الطبيعه ودخل لجة الاحدية التي قال علي رب ادخلني في لجة بحر احديتك وطمطام يم وحدانيتك ليقدرا ان يشاهد حقايق العلوم كما هي ولذا رفع الله عن العباد الاحاطه بالعلوم التي لم يقدروا ان يدركوا كمثل علم القدر حيث لما سئل عن الامام فقال بحر عميق لا تلجه ثم لما سئل ثانيا فقال ليل مظلم لا تسلكه ثم لما سئل ثالثا فقال لا يعلمه الا العالم او من علمه اياه وان بذلك نطق ذلك الحديث من علي حديث قال روي ومن في ملكوت الامر والخلق فداه ان القدر سر من سر الله وحرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله مطوي من خلق الله مختوم بخاتم الله سابق في علم الله وضع الله عن العباد علمه ورفع فوق شهاداتهم ومبلغ عقولهم لانهم لا ينالونه بحقيقة الربانية ولا بقدره الصمدانية ولا بعظمة النوارية ولا بعزة الوحدانية بحر ذاخر موج خالص لله عز وجل عمقه ما بين السماء والارض عرضه ما بين المشرق والمغرب اسود كالليل والدامس كثير الحيتان والحيات يعلم مره ويسفل اخري وفي قعره شمس تضي ولا ينبغي ان يطلع عليها الا الواحد الفرد فمن تطلع عليها فقد ضاد الله عز وجل في حكمه ونازعه في سلطانه وكشف عن سره وستره وباء بغضب من الله وماويه جهنم وبئس المصير فلما شاهدت الامر في جوهريات العلم بما قرئت عليك من الاحاديث المشرفة من شمس العظمة فلا ريب ان تلك المسائل هي من معضلات الحكمة التي لا يتبين بحقيقتها من قياسات الحكماء اليوناني ولكن الله لما علمني بفضله معارف الحقه بفطرة الايمان من دون تعليم ولا اخذ بيان اشير اليها بدليل الحكمة التي ثبت بها المسائل في منتهي مقام العرفان وهو، اما الجواب عن بيان بسيط

الحقيقه التي ذكرها الحكماء لاثبات الوجود بين الموجد والمفقود فلا شك ان ذلك باطل عند من له رايحه مسك من الانصاف بدلائل محكمه فمنها العقل حيث يشهد بان ذات الازل ليس معه غيره و ليس له صفات دون ذاته متغايره المعني لان غير ذلك يلتزم التجزيه و الاقتران و التغير و الافتراق لان وجود الازل هو نفسه لا سواه و ان وجود الخلق هو ابداعه لا من شيء لا دونه فلا مفر لمن ادعي ذلك الا الافك بان يقول بقدم الكثرات في الذات او تنزل الذات الي رتبة التراب و ان ذلك حكم ممتنع محال لان الذات لم يزل لم يتنزل و ليس في رتبته ذكر من غيره و انه الحق و ما سواه خلقه و لا ثالث بينهما و لا ثالث غيرهما و ان الذي اضطرت الحكماء بذكر الاعيان الثابته في الذات و ذكر بسيط الحقيقه فهو من اثبات علمه جل شاناه حيث يقولون ان العلم لا بد له من معلوم فلما ثبت العلم ثبت وجود الكثرات في الذات فتعالي الله الملك العدل ان ذنبهم هو من اجل القياس حيث يريدون ان يعرفوا الذات بمثل خلق الممكنات فتعالي الله عن ذلك لان علم الله هو ذاته و ان حيوته هو ذاته و ان قدرته هو ذاته و كذلك حكم الاسماء التي تذكر لمكنسة القلوب و الاوهام بلا تغيير مفهوم في المعني فلما ثبت ان ذاته هو حياته و ان في الحيوه لا يحتاج بوجود حي فكذلك الحكم في العلم انه سبحانه كان عالما في ازل الازال بلا وجود معلوم لان من ادعي الفرق بين الحيات و العلم في الذات فقد سلك مسلك الخطاء لان ليس في الذات تغاير كما صرح بذلك معني الحديث المروي في الكافي حيث قال الامام لم يزل الله عزوجل ربنا و العلم ذاته و لا معلوم و السمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا مبصر و القدرة ذاته و لا مقدور فلما احدث الاشياء و كان المعلوم وقع العلم منه علي المعلوم و السمع علي المسموع و البصر علي المبصر و القدرة علي المقدور قال قلت فلم يزل الله متحركا قال فقال تعالي الله ان الحركه صنعته محدثه بالفعل قال قلت فلم يزل الله متكلما قال فقال ان الكلام صفة محدثة ليست ازلية كان الله عزوجل و لا يتكلم و ان الله في كل شان كان عالما بكل شيء بمثل يوم الذي لم يك ذلك الشيء مذكورا و لا يعلم احد كيف ذلك الا الله سبحانه و ان ذلك دليل العقل الذي مشهود عند اولي الالباب من العباد و ان آيات الآفاقية و الانفسية فطبق ذلك الحكم لان العجز في كل ذرات الوجود ظاهر دائما فلو كان الذات



بسيط الحقيقة للكثيرات فلم يك شيء الا نفس ظهوره وان البداهة تحكم بفساد ذلك الحدود الخلق و عجزهم و افتقارهم الي المبدء الفياض وان علي ذلك يحكم صريح القرآن في قوله عز شانه بعد رد النصاري ثالث ثلثه انما هو اله واحد لان الذي يحكم ببسيط الحقيقة يخرج الاعداد عن حد الحدود وان ذلك باطل بمثل قول النصاري لان في ذات الاحد لا يذكر شيء سواه ولا معه غيره وان علي طبق ذلك حديث النبي حيث قال عز ذكره ردا للنصاري و من هذا اخذت النصاري شكل الصليب و حل اللاهوت في الناسوت فتعالي الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا فاذا عرفت ما فصلت في تلك الاشارات لتوقن بحقيقته الجواب في مقام الخطاب.

وان ما سئلت من بيان مسألة القدم و الحدوث فلا شك ان ذات الازل قدمه كان نفسه و ازله كان ذاته و ليس معه غيره حتي يقدر ان يوصف قدمه انقطعت الاسماء و الصفات عن ساحة قدسه و اضحلت الآثار عن الصعود الي مقام كبريائه فكل ما يشهد به خلقه و يعرفه عباده فهو من حظ الابداع و نعت الاختراع و انه اجل و اعظم من ان ينعت بخلقه او يوصف بعباده سبحانه و تعالي عما يصفون فلما ثبت وجود ذات القديم بوجود نفسه لا دونه حيث اشار علي يا من دل علي ذاته بذاته ثبت وجود الحدوث بنفس الابداع لا من شيء و ان له مراتب اربعة فمنها رتبة ازل الظاهر في الذكر الاول و القدم الظاهر في مقام الفعل و هو المقام الذي جعله الله في الابداع لمقام معرفة الاستدلال عن ازل ذاته و قدمه كما قال علي انا صاحب الازلية الثانوية و قال في وصف رسول الله في خطبة يوم الجمعة و الغدير و اشهد الله ان محمدا عبده و رسوله استخلصه من بحبوحة القدر علي ساير الامم منفردا عن التشابه من ابناء الجنس و المثل اقامه مقام نفسه في الاداء اذا كان لا تدركه الابصار و لا تحويه خواطر الافكار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و منها رتبة السرمد و هو مقام ظهور الفعل الذي ليس له بدء الا من نفسه و لا له ختم في كل شان و هو عالم قصبات الاربعة عشر و ليس لاحد في حقيقته عالم السرمد نصيب دون محمد و آل الله و ان بذلك المقام اشترت في ليلة القبل لمن سئل من مسألة طي الارض في زمان واحد و مكان واحد حيث قد اعترف اهل المجلس بعدم علم ذلك المقام بعد البيان لغموضة المسئلة و الانجماد القابليات عن الذويان في معرفة البيان بعد

التبيان ومنها عالم الدهر وله بداية وليس له نهاية ومنها عالم الزمان وانه يعرف بحد الاولية و الآخريه من الساعه و اليوم و الشهر و السنه لانه يحصل بحركه الافلاك لا دونه و ان ذلك جهات الحدوث حيث لم يخل من هذه الاربعه و ان الدليل علي الحدوث فهو نفس الابداع لا من شيء لان غير ذلك لا يمكن في الحدوث و لا له دليل في مبدء ذكر الاول الذي هو المشية دون نفس الاحداث لان ذات القدم البحت لم يزل لن يقترن بخلقه و ان مبدء الحدوث اول الابداع الذي خلقه الله لنفسه بنفسه من دون ان يساوقه ذكر من غيره و ان كل الوجود من الغيب و الشمهود دليل بحدوث عالم الاكبر لحدوده و اختلافه و ليس فيه شبهة بالحقيقة الواقعيه لان الذات لم يزل يبدع الفيض باختياره و ان علة الاختيار في كل مراتب الوجود هو نفس وجود الاختيار لا دونه و ان ذلك سر القدر الذي هو اوسع عما بين سماء القابليات و ارض المقبولات و ان ما ذكرت في بيان القدر و الحدوث فهو من مقام الحدود و ان الذي اردت جنابك بيانه فهو القدم الذاتي و الحدوث الذي يستدل الحكماء بعليه القدم له و ان ذلك خلاف ما يعرف الفؤاد لان القدم الذاتي الذي لم يك علة شيء و لا يساوقه شيء و لا يذكر في رتبته شيء هو قدم ذات الازل الذي لم يزل كان بوجود نفسه بلا ان يذكر معه شيء او يكون في بساطة ذاته ذكر من الكثرات فتعالي الله عما يقول الحكماء بان علة الحدوث هي قدم الذات و يريدون بذلك اثبات الربط بين الحق و الممكن و اثبات الاعيان الثابته بصرف لطافة البسيطة في الذات و ان مذهب اهل العصمة فهو خلاف ذلك لان قدم الذات لم يزل لن يقترن بشيء و لا يساويه شيء و لا يذكر في رتبته شيء ليكون علة الكثرات لان شرط العليه جهت الاقتران و التشابه و الذكر في مقام المعلول و ان ذلك ممتنع محال في مقام ذات بحث البات الذي ليس فيه ذكر شيء من خلقه بل ابداع عالم الحدوث بابداعه الذكر الاول لا من شيء و جعله دليل عرفان قدمه و ازله ليستدل الممكنات في مقامات عرفان ظهورات ازليته علي الخلق بما تجلي لهم بهم في مقامات الامر و شئونات الخلق و ان دون ذلك في الحدوث ممتنع و ان ذلك الحدوث الذي هو اول ذكر الابداع و آية بالنسبة الي المعلومات يطلق عليه اسم القدم و ان الله قد ابداع الذكر الاول الذي هو المشية من العدم البحت الذي ليس له ذكر في الامكان و ان ما اضطرب

الحكماء بذكر العدم البحت في رتبة الخلق وذكر عليه ذلك العدم من قدم الذات فهو من حدود ابصارهم التي لا تقدر ان تنظر بحقيقه الشيء ولو عرفوا الله وعلمه كعرفان ذاته وحياته بلا تغيير معني في المفهوم فلا يصعب عليهم السبيل لان الله قد فصل احكام كل شيء بظهوراته الكليه في الانفس وتجلياته الجزئية في الآفاق ولمن له شان فراسة في عرفان الذوات ليشهد بنور الفواد بان العدم البحت الذي لا وجود له مثل شريك الباري لا ذكر له ولا يشار اليه بالاشارة ولا يتعلق عليه حكم الابداع لان الذي يشار اليه بالاشارة هو الصور السجينة التي قد امر الله بالاعراض عنها وهي في الحقيقه افك النفوس ومكنسة الاوهام والا العدم الذي قد ابدع الله الاشياء منه فهو العدم الذي يذكر في مقام العرفان بعد الوجود والا فعدم الصرف البحت لا يقع عليه اسم ولا له وجود وان الذي نزل في الاخبار هو مثل ذكر النفي بعد الاثبات الذي هو الشيء لا دونه وان ذلك مشهود عند جنابك ولا تحتاج ببسط المسئلة لان بيان سر الحقيقه لا ينفي في شان.

وان ما سئلت من معني قول الحكماء الواحد لا يصدر منه الا الواحد فهو ممتنع اذا كانت العلة الذات البحت لان الله لم يزل لن يقترب بشيء ولا يخرج منه شيء وان وصفه كان لم يلد ولم يولد من كل شأن واذا كان المراد الذكر الاول الذي خلقه الله بنفسه لنفسه فهو الحق لان دون الواحد لا يحكي علي احديه الذات وان مذهب آل الله الاطهار حيث قال عز ذكره يا يونس اتعرف ما المشية قال لا قال هي الذكر الاول ولا يمكن ان يبدع الله شيئا لا من شيء الا وان يكون واحدا لان رتبة اول الذكر هو آية التوحيد ولا يمكن دون ذلك في المبدء التجريد وان قول الحكماء بان العلة للاشياء هو الذات فباطل لعدم الاقتران وامتناع التغيير وشرط تشابه العله مع المعلول وان الحق ان العلة هو صنع الله الذي خلقه الله بنفسه لنفسه وجعله علة جميع خلقه حيث اشار الامام علة الاشياء صنعه وهو لا علة له ونطق بذلك كل الآيات الآفاقية والانفسية وآيات الكتاب لان الواحد الذي يصدر من الواحد هو الواحد الذي يعرف بالاثنيته وذلك يلتزم وجود الثلثة وبديل الفرجه باطل ولا يمكن ان يصدر من الواحد الذي هو نفس الابداع الا الذكر الاول وليس موجد في الوجود ولا خالق في الكون الا الله وحده فكما فرض علي العبد توحيد الذات فكذلك فرض عليه توحيد في

مقام الصفات و الافعال و العباده و ان دون ذلك لا يقبل الاعمال من العباد و ان في الذكر الاول هو اعلي جهه البساطة لابد ان يكون موجودا بالعلل الاربعه التي هي الفاعلية و المادية و الصورية و الغائية و ان دون جهات التركيب لا يمكن في حق الحدوث لان الشيء لا بد له من عنصر نار لظهور وجوده و عنصر هواء و ماء لحفظه و عنصر تراب لقبول تلك المراتب و كذا لما تنزل الامر صار و سبعة و لذا قال الامام لا يكون شيء في الارض و لا في السماء الا بسبعة المشية و الارادة و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الكتاب فمن زعم بنقص واحد منها فقد كفر و ان بعد تلك الاشارات لا شك انه لا يبقى ببالك خطرات اهل السبحات و ان لم يطالع احد علي حقيقه تلك العلامات فعليه حق ذكر التسليم لان عدم درك الشيء لم يدل بعدم وجوده و اسئل الله العفو من فضله ثم من جنابك اذا اطلعت بسهو من قلبي و اليه يرجع الحكم كله في الآخرة و الاولي.

و ان ما ذكرت في بيان حقيقة المسئلة في قول الحكماء الواحد لا يصدر منه الا الواحد فهو من سبل الظاهر و اما الاشارة الي حكم الباطن فلا شك ان ذات الازل لم يقترن بخلقه ليكون محل صدور الاشياء و لو تحقق في الحكمة هذه المسئلة فهو في مقامات الابداع لان علة المشية كما هو الحق في الواقع ما كانت ذات الازل لالتزام الاتحاد في رتبة الامكان فتعالي الله الملك المنان جعل صدور محل الواحد نفس الواحد و لا يصدر من الواحد الا الواحد لان اول ذكر الابداع هو رتبة الواحدية و لا يمكن ان يصدر منه الا الواحد و ان الذين يقولون ان علة وجود الواحد في الابداع هو الذات جل ذكره فلا مفر لهم الا بان يقولوا بالتغيير لان قبل ان يبدع الله الكل له حالة و بعد الوجود له حالة او يقول بعدم الامكان في ذات الازل هو القول بالاعيان الثابته فلا ريب في بطلانه و ان الحقيقه ذات الازل لا سبيل لاحد اليه و انه لم يزل كان في حالة الازل و لا يقارنه شيء و لا يخرج منه شيء و لا ساوي ذاته شيء و لا يفارق امره شيء بل ابدع الواحد بنفسه لنفسه و جعل علة وجود الموجودات بما لا نهاية لها بها اليها و لا يمكن دون ما اشرت اليه في ذلك المقام حق العرفان في تلك مسئلة و هو بنظر الفواد لا دونه لان العقل ما يتعقل الا بشيء محدود و ان في عالم الحدود لا يقدر العبد ان ينظر بشيء في حين واحد بجهات معدوده و لذا صعب علي القلوب درك ذلك

المقام ولا يقدر احد ان يعرف حقيقته الامر بين الامرين الا بعد وروده علي باب الفواد ونظره في احكام الغيب والاشهاده فاذا استقام احد علي مقام سراييجاد وعلم سرالمداد علي لوح السداد فيوقن بالعيان ان من الواحد لا يصدر الا الواحد في مقام الابداع وان الحكماء اكثرهم قد ذهبوا بعليه الذات لعدم علمهم بمواقع الصفات كما اشار الامام حيث قال الهي بدت قدرتك ولم تبد هيبتك فشبهوك واتخذوا بعض آياتك اربابا ومن ثم ذا لم يعرفوك ولو عرف العبد مقام تجلي الله له به ليشهد بان منه لا يخرج شيء كما لا يدخل عليه شيء وهو الصمد الحي القيوم الذي ابدع الواحد بالواحد وجعل حكم بسيط الحقيقه للذكر الاول الذي فيه كل الامكانات مذكورة وجعله اول ذكر السرمد في الحدوث وقدر له كل ما يمكن بالابداع في مقام الكمون.

والي هنا قد اخذت القلم عن الجريان واسئل العفو من الله فيما ذكرت للجناب المستطاب بلغه الله الي غاية ما يتمناه من احكام مبدئه الي يوم المآب وسبحان الله رب العرش عما يصفون وسلام علي المرسلين والحمد لله رب العالمين. انتهى

## معنى استفهامات قرآن

بسم اله الرحمن الرحيم

ص ٢٧٣

الحمد لله الذي ابدع جوهريات ذوات اهل الانشاء لا من شيء بامر له ليعرفه كل من في ملكوت الارض والسموات بما تجلي لهم بهم في مراتب كينونياتهم وظهورات آثارهم بانه لا اله الا هو الحي القيوم في ازل الازال وسرمد الايام لم يزل كان بلا وجود شيء معه ولا يزال انه هو كائن بمثل ما كان ولم يك في رتبته شيء اذ وجود الغير ممتنع ذكره في ساحة قرب عزته لان الاشياء في جميع مراتبها لم يدركوا الا حد انفسهم ولا يشعروا الا باحكام افعالهم ولذا اشار الامام (ع) عن مقامهم في كلامه حيث قال عز ذكره بدئت قدرتك يا الهي ولم تبد هيئته فشبهوك واتخذوا بعض آياتك اربابا فمن ثم ذا لم يعرفونك وان ذلك شان الحدوث في جميع مراتب الوجود وان ازلية الذات بنفسها دالة علي حضرت كينونية بانها كما هي عليها مقطعه الموجودات عن مقام العرفان وممتنعه الممكنات عن مقام البيان وانه المتعالى الذى لا يدركه الابصار ولا يرفع اليه اعلي جواهر الافكار وهو بنفسه يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير واشهد لمحمد صلي الله عليه وآله بما شهد الله له في كينونية ذاته بانه عبده الذي انتجبه من بحبوحة قدم الفضل علي ذروة العدل واصطفاه من منتهي مقام الثناء لظهور قيوميته علي من في ملكوت الاسماء والصفات ولقد اصطنعه لمقام ولايته على جميع مراتب الوجود من الغيب والشهود لمقام ظهور قدوسيته علي كل الممكنات اذ انه لم يزل لن يدرك بالابصار ولا يوصف بما يدرك غوامض الانظار وان الله هو الفرد الحي القيوم الذي قد جعله مقام نفسه في عالم الاداء والقضاء اذ انه لم يزل لن يقترب بجعل العباد ولا يوصف بعرفان مراتب الفواد وهو اللطيف المنان واشهد لاوصياء محمد رسول الله صلي الله عليه وآله بما شهد الله لهم بهم في مراتب التكوين وظهورات التدوين وما لا يحيط به علم احد

في ملكوت السموات و الارض الا الله سبحانه و تعالي عما يصفون و اشهد انني انا عبد آمنت بالله و آياته و لا اريد ان اخالف حكم القران في حرف و لقد اكرمني الله علما من فضله و اني حدثت الناس بامرربي ليشكره كل العباد بما اراد في اظهار تلك النعمة من عنده و كفي بالله علي شهيدا.

و بعد لما سئل احد من الطلاب من مسألة استفهامات القرآن و ما نزل مثل ذلك في كلمات اهل البيان و اني لما وعدته بيانه فاشير الان حكم الجواب بما يكفي العبد في حين الخطاب و هو ان للقرآن مقامات ما لانهاية لها بها في علم الله و لن يقدر احد ان يطلع بتلك الشئون الا بعلم الامر بين الامرين و المنزلة بين المنزلتين التي نزلت في الحديث من شמוש الدين و اركان اهل اليقين فاذا استطاع احد ان يطلع بسر ذلك الحكم فيسهل عليه السبيل و هو ان يري الكثرات بعين تجلي الذات لديه فاذا استقام احد علي ذلك الصراط لم يرتعاضا في الاخبار و لا حكم متشابه في القرآن و يري الاستفهامات بمثل المحكمات و الاشارات بمثل البيئات و ان الان اشير بمعني استفهام واحد ليكون بابا لمعرفة كل الاستفهامات و المتشابهات و هو لا شك ان الله يعلم كل شيء و ان قوله عز ذكره و ما تلك بيمينك يا موسي هو في منتهي مقام الجواب لم يك الا لظهار قابليته لوجود تجليه له به مثل قوله الست بربكم و ذلك منتهي سر الواقع و اما الاشارة الي سبيل الظاهر فيكون الطرق الي فهم معناه بعدد انفس الخلايق ولكن يتضمنه سلسلة الكليات و هي ثمانية مراتب كما بينهما العالمان قدسهما الله في جميع مراتبهما فان كنت ناظرا في مقام البيان فلا تعرف من تلك الآية من القرآن الا قول الله في الفرقان ان يا موسي اني انا الله رب العالمين و ان كنت تريد المعني في مقام المعاني فهو اظهار عطاء الله لموسي بان ينطقه بحقيقته ما جعل الله في عصاه ليعطي حقه بما قبلت نفسه و ان ذلك فضل الله لمن اسكن في ذلك المقام كما اشار اليه في الحديث القدسي و ان سكت ابتدئته و ان ذلك اعلي مراتب الظهورات في عالم الاسماء و الصفات و ان ترد المعني في مقام الابواب فهو اشاره الي قوله تعالي و نودي من شاطي الواد الايمن في البقعة المباركة من الشجرة ان يا موسي اني انا الله رب العالمين و ان اردت المعني في مقام الامامة فهو سر معني الابواب و ان المراد في ذلك المقام هو امر الله لموسي بان يعلمه بما هو في يمينه في احكام ائمه

الدين الذين يعملون بامر الله وهم من خشيته يشفقون ليقره بانه في مقام الذات كان اتكائه واعتماده بالعصي من الشجرة الاحمدية صلوات الله عليها ما طلعت شمس النبوة بالنبوه ثم ما غربت شمس الولاية بالولاية وان اردت المعني في مقام الاركان فهو الاشارة بمقام موسي عليه السلام بين النبيين بان يلهمه ما جعل الله في يديه من حكم عصاه وما يظهر منه من سر تجلي انوار الاحديه والشؤونات السرمديه حيث قد جعل الله في عصي موسي واطهره بقوله وما تلك بيمينك يا موسي وان الاشارة في تلك المقامات لاتحصي وانني انا لما اكون في حالة الحمي لاختصر الكلام واسئل من الله الالهام لمن له حكم تجرد والسلام وان اردت المعني في مقام النقباء فهو سر ما فسرت لك في المقامات التي قد اشرت اليها وهو المراد من قوله عز ذكره بان الذي في يمينك هو ظهور من شيعة علي الذي ينطق اذا شاء الله عن يمين الطور واذا التفت الي ذلك المقام ليظهر من عصي ما شاء الله و اراد وان الخطاب في مقام الاستفهام ذكر للفضل بان ينطق كلمه موسي بكلام لانه كان اخشع الخاشعين في بين يديه جل شاناه ومن تواضع علي منتهي مقام الخشوع فهو يحشر في ظل ذلك المقام مع كلم الله في الطور وان في ذلك المقام اشارات قدسية ويكفيك الاشارة قول الله عز ذكره واذ تجلي ربك للجبل جعله دكا وخر موسي صعقا و اشار الصادق عليه السلام في معناه بما انا اذا اذكره حيث قال عز ذكره وقوله الحق ولما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسي صعقا بانه هو احد من شيعة علي حيث قال الصادق بما روي في البصائر ان الكرويين قوم من شيعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نو واحد منهم علي الارض لكفاهم ثم قال ان موسي لما سئل ربه ما سئل امر واحد من الكرويين فتجلى للجبل وجعله دكا فان عرفت ما عرفت فاسئل الله بان يجمع بيني وبين هؤلاء الكرويين في حظيرة القدس وظلال مكفهرات الافريدوس فان ذلك غاية مناي في دنياي وآخرتي وان اليه المتشكي في الحيوه الدنيا وان اليه الرجعي في الآخرة والاولي وان اردت المعني في مقام النجباء فهو مستور تحت الحجب والسراقات ومن اراد ان يطلع بحقيقته فقد مضاد الله في ملكه ونازعه في سلطان وباء بغضب من الله وماويه جهنم وبئس مثوي للظالمين وان في كل تلك المراتب معني بحسب اللغة الظاهرة حيث يعرف العبد اذا



تفكر فيها و ان ما سوي تلك المراتب السبعة فيذكر بعدها سلسلة شبيهة عرضية التي توجد من  
عكوسات الرتبة السابعة و ان لها مقامات مختلفه فيتبدل المعني في كل مقام بحسب اختلاف الرتبة  
حتى اتصل معني الآيه في مقام الذره و ان الي هنا قد اخذت القلم من الجريان و اسئل الله العفو  
في كل شان فانه هو الولي في المبدء و الاياب و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علي  
المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى